

17

۹۷۲۵۹۷  
۳۵۳  
الکرام الدین محمد  
سعادت الکوبین فی فضاائل الحسین  
دہلی، اکمل المطابع  
۱۳۱۱ھ  
۶۸ ص -

[illegible]

جسکو حاصل شدہ ہر عالم مدد کرے، کتاب مولانا ابوالفضل ولد مولوی خواجہ محمد رفیع رحیم علی شاہ

جملہ حقوق بذریعہ رجسٹریشن محفوظ ہیں

اے ناظرین ! آپ نے مولود شریف تو بہت دیکھے ہونگے یہ مولود شریف اپنی وضع میں ایک ہی ہے۔ ہمیں بابا جاناظم و شہزادی نجی سے مل گئی تھی۔





[illegible]

شهادت انجناب است با فصل برآوردیم در بیان مزیه و فضایل و جبر و اختیار و انجذاب و تان نش  
از کتاب مکره اخوان کمان مردمان از ان در بیان مکره و غیره بجای آورد و مکره در بیان بطریق سلسله  
و جماعت فصل دوم در ذکر اولاد و شریفی از امام زین العابدین تا امام مهدی و بیان بعضی احوال  
و تاریخ ولادت و وفات و سبب فوات ایشان و ذکر اولاد ایشان و تعداد آنها از کوفه و امانت مع ایزاد احوال  
مختلفه از ارباب تاریخ سنی و شیعه در تعداد اولاد و غیره یک آنمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بیان خروج  
بعضی ایشان برای طلب امت کشته شدن از اعدا و در بیان اختلاف امت موجود امام مهدی و بعضی  
و بیان اعتقاد هر یک باب چهارم در ذکر کشته شدن کسانی که شکر نکردند حسین بن علی و کشته شدن  
ابن زینب و کشته شدن یزید و فرستادن یزید لشکر را بنا بر قتال کسان حرمین محمد بن زینب و کشته شدن و کشته شدن  
بدرینه منوره و ذکر مقابله مهاجر و انصار و کشته شدن ایشان بقضا و کردگار و غلبه لشکر یزید علیه السلام بر آن بلده کریمه  
محمد بن یزید و قتل رسیدن بسیاری از مهاجر کرام و سایر امامان آن بلده و الا احترام از حفا و اکابر و عجم و وقوع  
زنا و اعلام در آن بیعت کرام و من بعد فتن کثرت و از بدین منوره بسو که معطوف و فتن شدن بیس لشکر در  
راه که سبب بمسلم بود و دو قائم مقام او شدند حسین بن زینب و حسین بن زینب و حسین بن زینب و حسین بن زینب  
کردن مکره سخطه را و بی ادبی کردن لشکر از بیت امام و ذکر خروج تا غصب آنی بسو که نیکه چه بجا آید  
بیشتر آمده بودند و سخطه کشته شدند و ذکر فتن شدن یزید و یزید بن زینب و حسین بن زینب و حسین بن زینب  
این زینب را بنا بر خروج و اطاعت خود و انکار کردن این زینب از خروج مکره دست دراز کردن این زینب  
بر بهریت مردمان اهل حجاز و ذکر خلافت معاویه بن زینب و ترک کردن او خلافت را و بعد اختلاف اهل عراق  
شستن مردان بر سر خلافه و خروج مختار بن عبید و تقبی با نهار نیابت خود از طرف محمد بن حنفیه بن  
شاه مردان کشته شدن او بن زیاد و عمر و سعد و غیره قاتلین نام را و انتقام گرفتن خون امام را از اعدا  
انجذاب ذکر تسلط مصعب بن زینب بر اعدا و حسین بن زینب و کشته شدن او مختار را و ذکر فتن شدن مردان و خلافت  
شدن عبد الملک بن مروان و کشته شدن مصعب بن زینب و عبد الله بن زینب و است افتادن ملک خلافت  
بشاکرت بدست مروان بن الحکم و ذکر عمر بن زید علیه السلام و باعث بر تالیف این ساله آن بود که دل این  
سکین از بدست دید بدیافت احوال بنای رسول الله و خواست که کدام کتابی است که حاوی تفصیل شهادت  
و احوال ایشان باشد بنظر آورد و لیکن هیچ کتابی با این صفت از مصنفات متقدمین متاخرین میسر نشد پس بعضی  
اعوان خلعت صفایا عث شدند که درین امر می موفور بکار میوه مختصری مشتمل بر احوال نگار و علاوه آن  
اشتیاق قدیمی موجب جد و جد شد پس ماندن زمان مختصری تفصیل ضلک منافع میر و شهادت ابناء رسول

بجای از احوال فرزندان ایشان در غایت موانع مطهره یکی آمد الحمد لله علیه و آله که بجهت شایسته و انعامات و محبت  
که در پیش از ایشان در قریه باشد اما چون شمول فضایل و مناقب ایشان نیست که امر به مرتبه است که اگر چه شایسته اولی الامر  
بجای از دست آمدند و از ایشان با اختصار و قاصداً انصافاً آثار آنست که اگر جای سبب و خطای  
در تخریب واقع شده باشد از اصلاح فرموده از آن انعام خدای تعالی خیرین سنگ شانه اهل بیت را که  
و این تخریب از نگاه حضرت باری آنست که این رساله منظر نظریه می باشد بزرگان این قبول خاطر خداوند آن  
و تکلیف گرداند و قریب بحقیقت این رساله تمام شد مبطوئه ساطعه اخلاطون دوران جالینوس تا عالم با عمل حکیم  
بسیار در این علم است اما حفظ کلام اندک سخن در این بیان معانی پس در قایق آگاه که شافعی است از سخن و  
در هر فن بیکان و درگاه و حیدر و در خنده اطوار و حیدر تا رسید به ملک لسان حکیم ثناء الله خان بن  
الشیخ الفخام فی اوراق سیر رسید و در قطعه تالیف انشا نمود اینست قطعه شریفی پاک بین یک نهاده و ارث علم دوی  
کویین در این رساله تمام نمود و بقیه در در بیان حقیقت همین در سال تخریب جنتش که بود به راجع و سیر در این  
در سببش بریده و آنست که در این میان فضایل حسین قطعه ارث علم نبی حقیقی است از همان بزرگواران  
تفصیل در کتابی که در کاشان به تخریب در میان کل و تمام نام داریم که سال تالیف آن چنان غریب تمام فی لغو از  
سر و خرد گفت و این سخن مقدمه بداند که شیخ جلالی در بوی قدس سره و ترجمه مشکلات افاده فرموده که  
انظار اهل مضائق به بیت گریخته بود و بقیه از اهل بیت اهل قرابت را گویند و بیکان آنحضرت بودند  
و بیکان به آنها حرام است یعنی بنی شام و گاهی معنی عیالی آنحضرت باشد و آن شامل از واج مطهرات است  
و گاهی معنی او را بداند و آن مخصوص حضرت فاطمه و حسن و حسین است که اهل بیت علی است  
شامل است شیخ عالم محمد الدین فیروز آبادی صاحب کتاب موس در کتابت که گفته که لفظ اهل چندین است  
دارد اهل ارجل فرمائی می آید لا امر الا ان و اهل بیت ساکنان خانه و می آید اهل بیت اهل بیت که در طایفه  
و در بی بی باشد اهل ارجل و جدوی و اهل البی زواج بنات و انتی و مراد از اهل بیت و این سال حسن  
و حسین اند و بدانکه در شهادت حسین آنست که کمالات و فرادوی که در دنیا رساله بقین بودند و بعد از آن در  
قدس آیات حضرت خوابگاه کائنات علیه افضل الصلوة و کمال التحیات موع بود پس و سبحانه آنحضرت خلقت  
عطا فرمود چنانکه آدم علیه السلام را خلافت داد و سلطنت با جناب عنایت فرمود چنانکه حضرت سلیمان را  
انعام فرمود بود و حسن با جناب که است فرمود چنانکه یوسف را داده بود و خلعت یا شرف و لطف فرمود چنانکه  
ابراهیم را رحمت ساخته بود و با جناب مشرف بکلام فرمود چنانکه موسی با آن مخصوص ساخته بود و آنحضرت را  
ممتاز با و شرف چنانکه یونس را ساخت و کفر را طوبی لسان بشکر گردانید چنانکه نوح را گردانید بود



و سوا آن کمالات دیگر از او نیست و محبوب است در مطلق و فکر و خیال و شفاعت عظیم و بها و غیره و طریقه حق تعالی  
و استاده آنها و احسان و عزت و آنست که اینها در شهادت مشرف به شهادت درین مکان بود که اگر آنحضرت را  
شهادت و جنگ و دست کفار میرسد موجب شکست شوکت اسلام و انزال این امتین میگشت اگر شهادت و غیر  
شهادت چنانکه بعضی از خلفای می رسیده و اصل دین اطلاق شهادت معروف بر آن می شود زیرا که شهادت در شهادت  
آنرا گویند که خطبه و سر و کمرت کشته شود و باقی از او بماند و صحابه و غیره مقتول شوند و کشته می افتد و از او چیزی  
و اطفال آن فرزندان شهادت پس حکمت ازلی و شجاعت لم یزلی خواست که این کمال را به با کشته و حاصل نماید از  
وفات شریف گذشته و در خلافتی که تا بهنگام اسلام نشو و پس تقدیر الکی خواست که این مرتبه بجهت نیست که  
عزیزترین فرزندان قریب ترین اجزاء و وی صلوات الله علیه باشد که با واسطه ایشان آنحضرت را این کمال حاصل  
گردد زیرا که از اولاده و اولاد و سایر و سبب میکند پس شهادت و قسم بود شهادت خفی شهادت علی پس شهادت  
خفی امام حسن و سید مرتضی و شهادت علی و عسکرم و نصیب علم حسین و اینها شهادت تمام حسن است تعالی آنرا بکسب  
و دیگر کسی اعلام بخشد و شهادت علی که قسم امام حسین و اولاد و سبب بجزیر اطلاق و افضی با حضرت علام فرمود آنحضرت و دیگر کسی خبر فرمود  
از آن خدا تعالی بجهت کان قتل زمان قتل و نام قاتل فرمود که حضرت امام حسین و نام قیام قیامت قائم باشد  
چنانکه انما جویی که در یاب قتل امام حسین مرقوم و مذکور شود و روشن بر وی در قاضی شهادت و این دولت آبادی  
در سوره منافق سادات باب محبت مودت الهیه آورده بدانکه محبت اولاد رسول صلوات الله علیه از قرآن حدیث  
ثابت است چنانکه فرمود و سبب نه قتل لا اشد کفر علیکم از آیه المومنین فی القربی ترجمه این نیست که با هم میجویم  
مردان شما که محبت قرابتیان خود و در کشف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه عرض نمودند که یا رسول الله  
قرابتیان تو که ما را مذکورستی شان بر ما فرض شده فرمود که آن علی فاطمه و بر و پس سران ایشان اند و در ویست  
که فرمود آنحضرت و سزاوارده خدا را سبب ادای شکر نعمت که هر صباح بشامیده بود و دستارید مرا بای خدا و دوست  
فرزدان مرا از هر من پس هر یک که محبت کس را باشد محبت اولاد آنسور نیز باشد و نیز از راه پیاورده که هر که  
نکوی و حق اهل بیت رسول خدا کند خدا تعالی در حق وی عیبی نماند و نیز هر یک دیگر در کشف است که  
فرمود آنحضرت اگر با شیشه ای در مان هر که بر محبت اولاد محمد میزدن کامل میزدن که بر دوستی اولاد محمد میزدن  
میزد هر که بر دوستی اولاد محمد میزدن میزد هر که بر دوستی اولاد محمد میزدن را بفرسیند به شهادت چنانکه فرمود  
عروس را در خانه نشوی و هر که بر دوستی اولاد محمد میزدن بر روش اهل سنت جماعت میزد و نیز در آورده که  
آنحضرت فرمود که هر که با یاران دوست دارد پیشه مرا و اهل بیت است و دوستان مرا و اولاد مرا جای می  
خدا تعالی و از رویک و درین ایامی است به محبت صحابه و اهل بیت علیهم السلام احادیث لا توفی الا تعفی با و تعفی





[illegible]

می پسند که وی قدس سره درین طایفه از ایشان ششست فرمود و هرگاه که طغیان سادات از ایشان کنان و سرکوی آمد  
ماه که ایشان را برای می بود در ایشان ایستاده می نمودند و مان بست که پیوسته در فرمود که ما آن بی بیجان است که او را  
بعد ایستاده باشند و اما آن ششست باشد که در آن اخبار و اخبار طایفه و کبیر از عقیده عالم آورده که رسول خدا هم فرمود هرگاه  
بهشت تانی بهشت می یابند بهشت خرابی نمی عرض نماید که بار خدای من کرده بود که ترا نیت بدو ستون می می حل علی  
فرمود که آیا حسن حسین نیست و او هم پس جنت بخورند از هم جو خرامیدن عرض طایفه و کبیر این من و غیر از طایفه طایفه  
عنه آوده اند که فاطمه علی نه تنها حسن حسین و عرض موت آنحضرت آمده عرض نمود که یا نبی الله که این فرمود پس از آن  
نمود ایشان چیزی در طایفه آنحضرت فرمود که حسن حسین سادات من است حسین اجرات و سخاوت من است است  
و این حسا که غیره و است کرده اند که فاطمه را این می خود را آورده و عرض نمود که یا رسول خدا چیزی بایشان فرمود و آن را  
حسن علم و هدایت خود را می حسین غیرت بخاکدینی شجاع است اوم و درین بر و حدیث است که آنحضرت میل است بجز  
صفحات کمال انسانی بود و از حسن حسین را شانه ها و فرمود و الا انشاع دنیا وی چیزی بایشان رحمت میفرمود پس آن شجره که  
صدیق که در حدیث خوانده و دیگر صحابه نیز گواهی دادند که آنحضرت فرمود که اگر در دنیا نیکم ما را کسی ارادت نمی شوم و نه کسی  
از ما و هم چنین صحابه کلینی در کتابت خود ذکر کرده و در نظر یاد کرده که و هم در دنیا پس عرض بر حیا و عفت  
ناب حضرت صدیق نیز پس از اسلام با صلوات الله و او را و او این حسا که من مقدم بر حدیث است و با او داده که آنحضرت  
صلی فرمود که حسن حسین علی ابن ابی طالب را عرض کرده که در دنیا با آن حضرت که حضرت غفر بویم که  
حضرت فاطمه را با دیده هم در سینه آنحضرت رسیده که چرا گریه می کنی عرض نمود که یا رسول الله حسین از خانه بد فرقه و میماند  
که کما فتنه آنحضرت فرمود که و بابت شوم گریه کنی خدا تعالی عزال حسین رحمت است و عا فرمود که بار خدا یا اگر  
حسین را دوست اند ایشان را می فطرت کنی اگر در دنیا اند ایشان را سلامت اما که آن جبرئیل آمده عرض نمود که یا رسول الله  
شوم و خزن کن که حسین بزرگترین دنیا اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است پس حسین در خطبه نبی سخا را الله تعالی یک  
فرشته را برای محافطت ایشان فرستاده است که گاه بانی نشان میکند بداند که خطره محوط چنان بایان دعای سکنه در آن  
از شاخ و چوبستان زندگید که درستان فروجا برون نیز گویند که ذاتی هیچ الحوام انبی این عیاس میگوید که آنحضرت ایستاده  
و تمام همراه آنحضرت قدیم تا که بنظر رسیدیم و دیدیم که فرشته حسن حسین را از گله چپا شد از پر خود بر ایشان نشاند  
خسته پس آنحضرت نام حسن از گله چپا نیز و فرشته حسین در کنار گرفت و در میان خیال امید یزد پس بوی بفرستی هم عهد  
والی ابوبهره و عرض نمود که یا رسول الله صلوات الله علیهم ترا تصدیقه با نیکم فرمود که مندا ایند که حسین و دنیا  
و آخر بزرگ اند و پدر ایشان بهتر است پس آنحضرت فرمود که بزرگ دهم ایشان را از من بجزیند که خدا تعالی بزرگ  
داوده پس خطبه فرمود و گفت که ای مردمان فرمودم شما را به بهترین مردمان از سواد حاد حاضرین عرض نمودم که بلی یا رسول الله







[illegible]





پسین پس است نشان که خدا تعالی بسبب این سپهر ملک و میدان و فرقه مسلمانان و صحیح بخاری و مسلم ترمذی را  
 از ابن عباس وایت آورده که گفت برادریدم سوال از ائمه علیهم السلام در حدیثی است که روایت می کند که میفرمود  
 بار خدایا من این کودک را دوست می دارم پس تو نیز دوست بدار و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که گفت این عباس کی بود  
 رسول خدا را برادر زاده حسن را و در ویش مبارک بود پیش منی که گفت که ای طفل هر ملک مرکب سوار سی اسب حضرت فرمود که  
 ملک سوار است این طفل را وایت کرد و حافظ ابو نعیم که بود آنحضرت صلعم که با ناماز میکرد پس من در حدیثی که روایت کرد آنحضرت  
 سجده بود آمد و دو کوزه از زبان صغیر بود پس سوار شد بر پشت مبارک علی رفت برگردن مبارکی پس فرود آورد  
 آنحضرت آمد با استیسی پس هرگاه آنحضرت از نماز فارغ شد مردمان عرض نمودند که یا رسول الله صلعم آنچه کردی و نماز  
 انصاف را حسن میفرمائی با دیگرانی نیکی پس فرمود آنحضرت که این سپهر جهان است و فرزند من است و قریب است که صلح  
 خواهد کرد خدا تعالی بوجود این فرزند در میان و فرقه مسلمانان و وایت کرد بخاری و مسلم این حدیث را و هر چه در حدیث  
 که می گفت و در میان من همراه آنحضرت برآید و در حدیث آنحضرت و در حدیث پیغمبر که گفتند که حضرت ابی بنی قتیق  
 تشریف برد پس کشت بسجده خانه فاطمه را و گفت طفل کجاست پس ما را گمان شد که حسن را و مادر او فاطمه  
 زهر ابرای غسل پوشانیدن لباس را زانمان باز داشت باشد پس اندکی ماند نگذاشت که حسن آمد و از گردن مبارک  
 چسبید پس فرمود آنحضرت صلعم که بار خدایا من این کودک را دوست میدارم تو نیز این را دوست دار و روایت دیگر است  
 که حسن را این دوست دارم و هر یک که دوست دارم با شک در این سپهر دوست دارم پس یوسف میگوید که نزد من کسی محبوبتر  
 از این و زنجیرام حسن نیست احمد نسائی بخاری و طبرانی و حکم بنی زید بن شداد بن ابی وای از پدر خود روایت کرد  
 که رسول خدا جهت نماز مغرب و عشاء در مسجدی تشریف آورد نام حسن همراه بود و پدر ابی شاذ به نماز مشغول شد پس آنحضرت  
 سجده دراز کردی در میان نماز پدر را وی میگفت که من هر خود را از چیزی برانستم دردم که حسن بر پشت مبارکی می ایستد  
 پس من هم در سجده فرتم چون نماز تمام شد مردمان عرض نمودند که یا رسول الله تو سجد دراز کردی در میان نماز که ما را  
 گمان شد که گدایی امر نو پس ایستاد و ای که فرمود آنحضرت که این برادر و امیر حیرتی بنو بلکه بن پسر من حسن بر من مبارک بود پس  
 شتاب در فرود آوردن و مکرده پنداشتیم تا که بخوشی فرود نیاید و سوار سوار نشو و این عساکر از حدیث آورده اند  
 رسول خدا صلعم دیدار مردمان که حسن بن علی را از آن بزرگان داده اند که کسی دیگر از اولاد آدم سوگند یوسف بن یعقوب  
 بن ابراهیم غلیل مدینه داده اند و حافظ ابو نعیم که میگوید که بنی غطفانی ابی نعیم در حدیثی و بنی و لایع بن ابی  
 و خطیب بن عساکر و ضیاء بن جابر رضی الله عنهم آورده اند که فرمود آنحضرت که تحقیق این سپهر نیست و ابی نعیم که خدا تعالی  
 بوجود این فرزند در میان من و گروه کلان مسلمانان و وایت از ابو اوداه کرده که فرمود آنحضرت بدرستیکه این سپهر  
 من است این دارم که صلح کند خدا بسبب این میان و فرقه از مسلمانان حسن ترمذی حدیث از ابو بکر روایت کرده و

ساخته که فرمود که حضرت امین پس من سید صلوات الله تعالی بر او و بی در میان دو فرقه مسلمانان طرانی بر سر آورده  
الطاف که سپهرن سید است و تحقیق خدا بر سید صلوات الله تعالی بر او در میان و گروه بزرگ از مسلمانان را در این دیگر که طرانی و دیگر که  
گروه آورده باین الطاف که این سپهرن سید است و فرزند نیست و در این تحقیق این سید ام که خدا تعالی بوسیله این میان دو  
گروه بزرگ مسلمانان صلوات الله تعالی بر او و علی از جابر روایت کرده که رسول خدا صلوات الله تعالی بر او فرمود که اگر خوشی باشد که به بنده بگو سید چون آن  
بهشت را پس باینکه به بنده حسن و این سعد را ابو سلمه بن عبد الرحمن آورده که آنحضرت صلوات الله تعالی بر او مبارک خویش  
میداد یعنی حسن برگاه که در سحر را مبارک میداد از خوشی است که آن می دود که این سعد از عجله بکردن زیاده آورده که  
مشابه فرموده به پیغمبر خدا حسن بن علی بود تا که حسن حالت سحر آنحضرت آمد و بهشت مبارک می سوار شد و آنحضرت  
فرمود ای آرد تا که خود فرود می شد راوی گوید که به تحقیق من پیغمبر رسول خدا را که در کعبه می بود و پس آنحضرت هم رویای مبارک  
را می کشاد تا که حسن بی مبارک می آمد اطراف می گریه می رفتی از ابوهریره آورده که من ندیده باشم حسن بن علی مگر آنکه چشم من  
نباریده تا چشم هر وقت که حسن می دیدم که یکدم بر می ایستاد و رسول خدا صلوات الله تعالی بر او فرمود تا که بر من آمد و من در سجده بودم پس  
دست بگرفت و نگذاشت که بر من که نشستم باز از منی قیظاق پس آنحضرت صلوات الله تعالی بر او فرمود و من نشستم باز فرمود بطلبید پس مرا  
پس حسن بن علی توان آمد و در کنار آنحضرت نشست پس آنحضرت صلوات الله تعالی بر او فرمود و من نشستم باز فرمود و من نشستم باز  
و میفرمود علیا من این را دوست میدارم پس دوست از این دو دوست ام آن کسی را که این دو دوست از دو این کلمه را  
سبب نکند فرمود و حاکم از حدیث ابن اسود بن خلف آورده که آنحضرت صلوات الله تعالی بر او فرمود میگرفت روی او را می بوسید و فرمود که  
فرزند مادر و کین می کند در این سبب محبت فرزند آدم جان مال را عزیز میدارد و حاکم از زینب بنت الاعوام آورده که  
روزی امام حسن ابن علی رضی الله عنهما خطبه فرمود پیش آنحضرت بر خاست از از و شعله از و شعله نام و و قبیل از و شعله قبیل از و شعله  
و از قبیل که بهتر است یعنی از قبیل از و که آن از و قبیل شعله بود گفت آن شخص من گواهی میدهم که به تحقیق من پیغمبر رسول خدا را که  
پس حسن و حبه خود یعنی آنحضرت را بر طرانی و کچر چیر بود که آنرا در زبان هندی کوٹ خوانند پس آن کوٹ حسن نشانید و خود  
کسی را دوست دارد و حسن دوست دارد باید که حاضر نمایم این خبر را که گوئی بود بزرگ و که است آنحضرت  
عظمت گفتا شریفی ای ایندیث بنیکدم و طرانی و دیگر از انسل آورده که در میان مایان آنحضرت خوابید بود که حسن  
سوار شد بر سینه مبارک نشست بول سینه مبارک کرد پس انسل مگر که من آدم که دو نیم حسن از سینه آنحضرت صلوات الله تعالی بر او فرمود آنسیر که  
وچ ای انس بگذار پس او شرم دل مرا پس هر کسی که این ایضا و بدیه تحقیق مرا ایضا داد و و هر یک که مرا ایضا داد و خدا را ایضا داد و بود  
طیلسی علی کرم سید و هر که رسول خدا صلوات الله تعالی بر او فرمود که هر کسی که مرا دوست دارد و در قهزباز از اسامین نام  
آورده گفت اسامه که آنحضرت صلوات الله تعالی بر او حسن میگرفت و میفرمود که با خدا یا من این هر دو را دوست میدارم تو هم دوست مرا از این  
بدانکه اسامین بدوست زید رضی الله عنه پس خوانده آنسر در از مجریان آنجا بود و قصه می گفت که حکیم بن خوام برادرزاده خود

در این









از علی بن جهمان آورده که حسن رضی الله عنه از مالکیت مال خود و خود را کرده و سهم تیرال خود برای خدا  
 برقرار داشت کرد تا یک انگشت سینه در راه خدا و می نهاد و یک طلا و سینه و یک پانویس را و میگذارد است یک را  
 در تاج اخلط آورده که حسن رضی الله عنه را یکصد هزار بیت شد و خود وی حسرت شد و یک کلاه درم  
 که معاویه بن ابی سفیان سالانه مقرر کرده بود و در رسیدن خواست که معاویه درین امر خطی را بسند خود  
 یابد و نماند پس حسن میفرمود که من را سال نامه توقف نمودم و آنحضرت را در جواب دیدم که من میفرمودم که یک  
 هستی عرض نمودم که بخیر بستم و شکوه نرسیدان و طیفه خود نمودم پس آنحضرت فرمود آیا تو میخواهی که حاجت  
 خود را بطرف من خود نمایی و کند و یار و دبی عرض نمودم که آری یا رسول الله پس چگونه آنحضرت که این  
 بخوان اللهم اذن فی قلبی جاوکی اقطع ربانی ثمن هواک حتی لا ارجو احد غیرک اللهم صغفرت عنه ثوبی و غیر  
 عنه علی و لم یکن له ثوبی و لم یکن له ثوبی و لم یکن له ثوبی و لم یکن له ثوبی و لم یکن له ثوبی و لم یکن له ثوبی و لم یکن له ثوبی  
 رب العالمین امام حسن فرمود که یک هفته نگذشت بود که معاویه بن یک که و پنجاه هزار درهم فرستاد پس من شکر  
 خدا را گفتم که امر نزد خود یابد کرد و پستتر آنحضرت را در جواب دیدم که فرمود که چگونه منی گفتم که یا رسول الله  
 بخیرم و احوال خود عرض نمودم پس فرمود که ای سیرین باعث امیدوار بودن جاب که ربانی است و امیدوار  
 خلق ما را خلق شریفی است که در فصول الهیه و غیره آورده که او را شش بار کرد و نه پنج بار که از کرد و نه پنج  
 چون کار کرد و او را وی حسین رضی الله عنه ببالین می آمد و عرض نمود که ای برادر اگر زیر دهن را تو میدانی ما را  
 نشان ده تا اگر ترا زیر کار کند من از وی انتقام گیرم حسن رضی الله عنه گفت که ای برادر پدر من علی غماز بود و مادر  
 من فاطمه غماز نبود و جد من محمد مصطفی صلوات الله علیه غماز نبود و جد من محمد بن عبد الله غماز نبود و جد من  
 خدا عز و جل را بیا مردنا انگس اگر از پدر داده است من بخنده به بهشت نروم و این سه را از عمر بن اسحق آورده که  
 مردان ملعون قتی که حامل بدینه بنده ای را میگویند علی کرم الله وجهه بر سر هر چو شنبه نمود و حسن رضی الله عنه ساکت  
 میماند و جواب نمیداد بنو مردان آن شخص را بسوی حسن فرستاد وی سه مرتبه است علی و حسن رضی الله عنه بنو گفت  
 که ای حسن بنیا قتی که مانند تو دیگری گستر اگر از پدر بسند که کدام است پدر تو میگوید که مادر من اسب است و اول  
 پدر تو میگوید که خر است مراد آن ملعون آن بود که مادر تو فاطمه زهرا است و مادر تو شرفی است نه از پدر ترا شرف است  
 پس امام حسن می گفت که مردان بر دو بگو که من سب آنهم کرد که عرض میباید باعث محبتی کرده و اتفاقا آن بر خدا میگذارد  
 که وی شد عوض گیرنده است از عایشه زهرا و این است که گفت که شخصی از شام آمد و بدیده آمده و بدیده شخص  
 که یک کلاه سیاه و یک سوار میزد و انشاهی میگوید که ندیدم من چگونه ترین ازین هزار که میل کند دل من بدین  
 مردمان پرستم که این کدام کس است گفت که حسن بن علیست رضی الله عنه با وجود بشنیدن مرثیه امام علی حسن



کس عالم مشایخ و بزرگان عالم از حدیث و روایت که حسن بن علی بر حضرت علی (ع) نقل فرموده است  
 و هر کس که میگوید که این حدیث را از حدیث حسن بن علی نقل کرده است که در حدیث حسن بن علی  
 هم عالم عقل نیست که فواید دینی و دنیاوی بر او حاصل کند و هر کس که از عقل محروم است از جهان محروم است  
 و فرمود که ملاک مردمان در سنجیده است و در کبر و دوام در حین و دویم در حین که درین ملاک که اندازین  
 جهت شیطان ملعون چیست که غریزین را خوار کرده و بر زبان گفت گرفته و در حین و ثمن نفس است  
 از حین نام علیه السلام از بهشت برآمد و حیدر بنی بادیست بنابر آن تا بیل تا قبل کشت و فصول الهیه آورده  
 که حافظ ابو نعیم روایت کرده از علی بن رضی که دی غنی المدینه از امام حسن پرسید که ای پسر من سزاوار چیست در  
 جواب گفت که سزاوار در گردن بادیست از حسن طلق و نیز پرسید که تو انعمی چیست گفت که چرا انعمی اینکار کرد  
 و تنگی پرسید که ملاست چیست گفت که ملاست جمع کردن مال است و نیز پرسید که نام دی چیست عرض نمود  
 که نام دی آنست که خیرات کند بر دوست و برادر از حد و نیز پرسید که غنا چیست عرض نمود که غنا آنست  
 که خوشنوی باشد آدمی که در مقسوم ساخته اگر چه آن مقسوم قلیل باشد و نیز پرسید که ذلت چیست عرض نمود  
 که جنس و فرج بر حیثیت کردن و نیز پرسید که علم چیست عرض کرد که فرو بردن غصه و قاذو شدن نفس و غیر  
 پرسید که سفاقت چیست عرض نمود که نزاع نمودن با اشراف آدمیان و نیز پرسید که کلفت چیست گفت که  
 کلام بی فایده و بی معنی گفتن و نیز پرسید که شرف چیست عرض کرد آن در تنگی و تجا و فروز از گناه کسی  
 نیز پرسید که سیادت چیست گفت که اتمام افعال جمیده ترک افعال قبیحه و نیز پرسید که مکنه چیست گفت  
 هر کس که بر چیزی مکنه نماید و پوشینی که با آن کند و درین اشعار است از اجتناب دنیا و اهل آن که در اصل و  
 کینه اند دنیا مونس ادنی پس طالبی الایق دوستی و پیشانی آن شرف نباشد و غیر اشعار است که خود را باید که از  
 صحبت اهل موانع بپاکش خارجی راضی و دیگر فرق باطله ضاله که صحبت با ایشان آدم را از دین باز میداند و در غیب  
 باشد و نیز پرسید که غفلت چیست عرض نمود که غفلت ترک مساجد اطاعت نمودن مقاصد بلکه این حق اب  
 باصواب با تامل ال اندر یکمال فضیلت مجرب و بی غنی المدینه و این کلمات است از از قلم جوانی که در آن کتاب تصدیق  
 فرموده دینی و دنیاوی نهان اند و این از عمر بن حنظله که گفته است که کلام درین کسی که باشد و ستر زینب و تنگ  
 کلام کند و ساکت باشد از حسن بن علی رضی الله عنهما یعنی سواهی حسن بن علی کسی که میگوید که اگر وی  
 کلام کند دل برای خاموش شدن خواهد بلکه کلام حسن را دل میخوابد است که شنیده باشد این خاموشی بلکه شنیده از  
 زبان وی گاهی که غش شنیده نشده مگر کبریه که در میان حسین و عثمان بن عفان بابت زمین نزاعی بود  
 پس امام حسین چیزی گفته بود و عمر بن عثمان بر آن امر رضی نشده بود پس امام حسن فرمود که نزد ما برای پیچ

که آنکه بر خلاف اینی او سست است و معنی آنکه در عالم غایت  
 روایت کرده که وی میگفت که هر کسی که این عالم را بداند  
 است از خدا و برای روزی که بر سر است از صحت این عالم  
 چنانکه میگوید که این عالم را هر کسی که بداند که خداوند  
 بر نیکی اختیار کرده یعنی آنچه که برای وی خداوند است و وی  
 آورده که وی ضعیف است و فرموده که آدمی که ملاقات کند  
 و است و تا با خوف و خشم او باشد و ملاقات کردن از آن  
 میشود مثل ملاقات ملا و فقر او یا ملاقات برای سله  
 آن ملاقات نشاید با هم من میفرمود که و قیامت که  
 رفتم و فرسخ بودم و فرسخ که ایان پدید میآید و عرض نمودم  
 می بینم پس از آنکه از این عالم میگذرد و فرمود که و تو  
 و فقر مثل این است و چیزی که ترا عجب نیست و زندگی  
 معنی است و هر مردمان زمان از روی کرامت و زهد میگذرد و  
 موصوف بود و دیگران را نیز تخصیص افعال حسنه و منع از افعال  
 میفرمود که از این و قیامت که این عالم را بشوید و قیامت  
 بطا ایل حق میفرمود که ای برادر از شما ای با دانی تا عابد  
 بهیسان که ای کنایه از شما ان شوی با مردمان چنان  
 کسان بودند و چنانکه از این عالم میگذرد و قیامت که این  
 و این عالم را به این عالم از زمین قناعت کردند و نیز فرمود  
 هم خود را بر این عالم را قناعت کردند و بعد از این که  
 یعنی توشه بردارید و بهترین توشهها بر سر کار است که جامع  
 وی ضعیف است که روایت کرد این سعد از جعفر بن محمد از پدر خود  
 نکاح میکرد و طلاق میداد تا که مار خود بود که مبادا این معنی  
 کرده شده که نام حسن نام خود را به طلاق میداد و هیچ زن







و امام حسن نیز از کوفه فرموده بجهنم عدی را مقدم خود فرستاد پس مردمان ادوی کامی کردند و ترمیم  
 طبری متعارف از شیشه که چهل هزار مرد در خدمت امام حسن جمیع شدند و چنان سپاه جمیع شد که نصف کن با  
 امیرالمومنین علی بن ابی طالب گفتند که ما تن جان مال فدای تو کنیم و با معاویه حرب نمائیم پس امام حسن با یگانه نیمگاه  
 بسخت شام نزد هر خیره مردمان ششالی میگردد تا یکماه توقف نمود پس امام حسن با یگانه از کس از شیعیان خود  
 شیعیان پذیر خود و طماعان غارت بیست هزاران من و بیست و بیست هزاران من و بیست و بیست هزاران من و بیست و بیست هزاران من  
 وی رضی الله عنه با سادات که در بیست و بیست هزاران من و بیست و بیست هزاران من و بیست و بیست هزاران من و بیست و بیست هزاران من  
 خود را امتحان نماید و دست را از دشمنان نیز و بدینا بران امر فرمود که نمانند که مردمان برای نماز جماعت حاضر  
 آیند پس هرگاه که مردمان جمیع شدند بر شیر فرست و فرمود الحمد لله که ما را شاهدان لا اله الا الله و شاهد  
 ان محمدا عبده و رسول الله با حق و انما علی الوسی بعد حمد صلوات الله علیه گفت که ترمیم وی نیست که خدا ایمان را  
 از کس که میگوید که خدا را احسان او و بیعت کنم خلق خدا را بخلق خدا و من صلح نکردم که نماند و از کس که اراده  
 بدی کند که کسی درین بنده کسی بشک و آنچه که شما کرده می پذیرد در اتفاق بهتر است برای شما از آنچه که  
 دوست دارید و فراق و تحقیق من هر با هم بر شما از ذات شما پس مخالفت امر من بکینه و درای من بکینه پس  
 بخشید خدا را می اراد شما را راه راست بنماید و شما را بچو این خطبه است که کنایات و اشارات ارشاد فرمود  
 مردمان با یکدیگر را میدیدند با هم گفتند که چه میگویند گفتند که ما را گمان میشود که اراده مصالحه نماید و میدارد و  
 خلافت را بوی بسیار پس مردمان گفتند که گفتار خدا که حسن و اچند و خجسته وی بود غارت کردند حتی که مصالحه را از دست  
 وی بر آوردند پس امام حسن سپ خود طلب داشتند تا که در تاریکی سباط شیشه سی سحران جهان عتلا  
 سپا وارد گرفت و مغول یعنی بلم درست داشت و گفت که اندک از حسن شرک چنانکه در توفعه بود و در آن مساک  
 و کز تا انتخاب مبارک انیم سید پس امام حسن گرونی گرفت و بر دوز زمین افتاد و پس شخصی از سحران جهان  
 رسید و جهان مغول او دیگر کس که با وی بود داشت امام حسن بر کت انداخته و در این آوردند پس بر  
 خدمت علی بن سعد ثقفی که از احمد امیر المومنین علی عامل آنجا بود آمد و بمعالجه جراحت وی پرداخت و بپوشاند  
 خطا از شرک با مارت قیس بن سعد و عبد الله بن عباس بسوی بصره فرستاده بود که از معاویه جنگ نمایند  
 و او را باز گردانند از عراق و اگر عبد الله بن عباس کشته شود پس امیرش قیس بن سعد باشد از طرف  
 قیس بن سعد بدین مضمون رسید که لشکر مقابل معاویه بود که معاویه بسوی عبد الله کس فرستاده بخت  
 آمدن او بسوی خود کرده و از فرار نموده که یک لک در هم تپه خواهم داد لهذا عبد الله شب بسوی  
 معاویه رفت و با وی مردمان همراهی وی نیز رفتند چون صلح شد مردمان او را یافتند پس قیس

[illegible]

شخص که کربن بحدت امام حسن آمدند و کلام کردند و پیغام معاویه ساینده بدین گفت امام حسن که  
 با اولاد بعد از انقلاب بجم درینو اسبابه دنیا گرفتار شدم و بدستی که درین است فساد واقع شده و جوهری  
 منسی برای دنیا قاتل میباید بین آن هر دو شخص گفتند که معاویه در خدمت شما چنین چنان که بیدار  
 ادعای رسان بسال خوار میکند و مسلم بسیار بدین امام حسن گفت که کدام شما من این امر را شامی شود با  
 که شما میگویند گفتند که ما خانییم بآن موجود پس حسن بصری میگید که حمله از امام حسن واقع شد چنانکه حضرت  
 خبر داده بود که خبر وجود این فرزند صالح نماید در میان دو فرقه بزرگ از مسلمانان پس هرگاه که صلح تمام شد  
 پس امام حسن بعد از مدتی نوشت که ترجمه خط و مضمون آن این است بسم الله الرحمن الرحیم صلح کرد حسن بن علی  
 رضی الله عنهما از معاویه بن ابی سفیان بن برین منی که پیشه بکوی مسلمانان باین شد که عمل نماید بکتاب الله سنت  
 رسول الله میراث خلفا و را مشورت میدهد من نیست معاویه که معین کند این امر چیست بعد از خود و بلکه این امر  
 در میان مسلمانان گذارد و در آن زمان باشد که کافران را از خانه و دین خود در عراق خواه در حجاز خواه  
 در بین یاران صلی و پیغمبری از مال و اولاد و اروج نفوس خود را هر جا که باشد محفوظ باشد و بر معاویه بن ابی  
 سفیان باین امر عهد و پیمان خداست و هر دو را در دینی از لال بیت رسول خدا صلعم عالمه طایفه  
 و پوشیده و در تمام عالم ندیده و ایشان را بکویت نماند و نیز سراسر هیچ یکی از ایشان در ناحیه از ناحیه و طریقی از  
 اطراف آنند باید فغان بن فغان کنی با من بشهید و در هر یک متعارف طریقی نوشته که امام حسن صلح این  
 شرط کرد که ما را با همه اهل بیت روانه ندر سازد و تمام اهل بیت المال من اگر از و آنچه که در عراق است  
 در میان من و جمیع برادران خواهران من نیست که در پنج پنج هزار درهم بصری مقرر بود پس معاویه بیداد  
 عباس بن عبد المرحمن بن عمر را در خدمت حسن فرستاد و این همه شرط را قبول نمود و چون صلح قطعی شد  
 معاویه بن ابی سفیان برای ملاقات امام حسن کوفه آمد صلح داد و درین خاص معاویه را که از امام حسن میگید  
 فرایند و برادران اعلام نماید معاویه گفت که حاجت نیست بدو است عمر و گفت که من برای آن میگفتم که  
 ظاهر و برادران بی باکی او و تو نمیدانی که درین چوخی است پس همیشه بحد بود تا که معاویه بصری رضی الله عنه گفت  
 که با حسن برخیز و خطبه فرما و مردان خبر ده آنچه که در میان من تو صلح واقع شد پس امام حسن بر فراست از خلافت  
 گفت که ای مردان باینکه که از ادب است او شما را بول و خون شما را محفوظ داشت آخر ایضی اول از باعث جدا  
 شما را بدست ساخت آخر از باعث من حفاظت خون شما کرده که من از جنگ دست برداشتم و بدین  
 خلافت را میعاد داری داشت که بر آن نقض خواهد شد و دنیا دست بدست نیست نبوت هر که امام میرسد از اعیان  
 میفرماید که بگوی محمد صلعم که نمیدانم که شاید این از نایش است برای شما یا فایده است یا توبه است آنچه که شما را







که هر چند مرتبه بر او انداختند این زهر پیش هم که پاره پاره می شد و نمی شکست پس او می  
 میگویی که من و دیگر خدمت می رستم دیدم که خان خود میکند و نزع دارد و حسین رضی الله عنه را با این  
 وی نشسته بود و میگفت که ای برادر من تو این گمان زهر بر کدام کسی فرمودی که رای قتل وی اند  
 می پوی عرض نموده ای فرمود اگر آنکس زهر داد مرا که من با و گمان میدارم پس خدا مستقیم حقیقت است اگر آن  
 پس را بفیادیم که بی گناه کشته شود پیش از آن بر حجت حق میوست و در تندیل تندیل این حدیث را از  
 راوی آورده باینطور که راوی گفت که من شخص دیگری برای عبادت حسن فقم پیش ام حسن باین دو بیت الحلافت  
 و یک مدو گفت که هر گاه من پاره پاره شده و من آن پاره را از چوب منقلب ختم دیدم که پاره چکر اندون چند متر  
 زهر نوشیدم لیکن مثل این زهر نه نوشیدم پس فریاد کردم و در میان راه ام حسین ملاقی شد و با اتفاق و  
 خدمت او رستم و ام حسین از خدمت حسن پرسید تا آخر حدیث که گذشت و ابن سعد از عمران بن حیدر  
 بن طلحه روایت کرده که ام حسن سخاوت بدی که گوید در میان زهر و چشم وی قتل و او را مکتوب است که من خواب  
 پیش مردمان خانه گفت همه نوشیدند پس قصه این روایا بر سعید بن اسیب که نوی رضی الله عنه گفت پس اگر  
 خواب حسن است است اهل وی نزدیک رسید پس چند روز ازین احوال حسن رضی الله عنه زنده ماند بعد از آن  
 فوت شد و حافظ ابو عمرو یوسف بن عبد الملک بن البراء النعمی القصبی حمید و جوه روایت کرده که چون ف  
 رحلت حسن رضی الله عنه رسید با ام حسین و حیت فرمود که ای برادر من تکیه رسول خدا یا علی علیه السلام است پس  
 پیر تو توقع آن داشت که خلیفه بعد از آن حضرت شود پس ای ابو بکر صدیق شد چون ابو بکر اوقات رسید وقت  
 نیز امید ار خلافت بود پس خلافت بر سر رسید پس هر گاه و اوقات عمر رسید عمر رضی الله عنه خلافت را در میان  
 شش کس گذاشت پس علی رضی الله عنه را یقین بود که حالا خلافت بغیر من نخواهد رسید پس عثمان قرا  
 یافت پس هر گاه که عثمان فوت شد مردمان بوی بیعت کردند بعد از نزع افتاد در میان مسلمانان برای  
 خلافت شمشیر بر آمد پس میدانم که خدا بتعالی در میان اهل بیت مرتبه بلوت خلافت جمع فرمود و من  
 میدانم که ترا بخیر دان و سفیان اهل کوفه برای خلافت برخیزانند و از بدین برآند لازم که تو اختیار کنی  
 و نیز وصیت کرد که من از عائشه صدیقه اذن خواسته ام که چون بمیرم مرا و خانه و دفن کنی پس عائشه صدیقه  
 مرا اقرار نموده و من نمیدانم که عائشه صدیقه از من اقرار از روی حیاه نموده است یا فی الحقیقت پس از  
 عائشه بخواه اگر بدید ما را در خانه دس و دفن کن و ما را گمان است که اگر تو را ده ای  
 خواهی کرد مردمان بی امیکه والی عهد اند منع خواهند کرد پس تو نزل کنی و در قفسول همه بعد از این قدر که  
 کرده که امایش و ضمه بد من بری و اندکی جازه مردان جای جایون داری تا من را آنحضرت بخبر دهد چه کنم

سب از آن مراد تصبیح و غنم کن زیرا که مردمانی که آنجا آسوده اند مرا با آنها اقتداست چون امام حسن مجتبی  
عقی پوست امام حسین نزد عایشه صدیقہ وقت حضرت عایشه فرمود که آری خوب بهتر است که حسن را آنجا دفون  
شود پس این خبر را به آن رسید که عایشه و حسن فریاد کنند من بخدا عین او را بخا دفون شدن نخواهم داد  
زیرا که عثمان را از دفون آنجا منع کردند چون این خبر با امام حسین رسید باقی چند سال شد چون آنجا رسید پس از آن  
آنجا که عقیقت که به طالعسان اند که بن رسول خدا را از دفون نزد وی منع میساخته و او به هر بهر سوی امام حسین  
و امام حسین سخن میگرد و قسم داده پرسید که یا وصیت بر او شما نکرده که برای این معنی طراح کنی اگر نوبت تقیال  
صد در حق غیر مسلمانان دفون کنی او هر بهر می نماید تا که جنازه را به بیقبع برود و بر جنازه حسن رضی الله عنه کسی  
از بنی امیه حاضر نشد که سید بن العاص و وی آن زمان امیر مدینه نبود پس امام حسین بعد بن العاص برای  
ادای صلواتی حکم فرمود گفت که این سنت است که با دشمنان یا مالکین نماز نکنند و حال این که سید بنی امیه گفته بود  
که مگر از سید بن العاص تا بخانه پدرش میبرد جنازه وی و دفون کرد و وی رضی الله عنه را به سوی  
فاطمه رضی الله عنها و صحیح است که به سوی قبر فاطمه است اسد عده خود دفون شد و آنچه در ترجمه متواتر  
آورده که عایشه صدیقہ منع کرده قصه را بر میان کرده از غیبتات و افض است در کتب معتبره اهل سنت  
و جماعت مذکور است که حضرت عایشه قبول فرموده و لفظ کر امت بر زبان رانده الله اعلم و روایت است  
که وی رضی الله عنه هر گاه که فوت شد حسین و محمد عباس بن ابی طالب غسل دادند و نماز گذارد و بروی  
سید بن العاص که امیر مدینه بود و مدفون شد و بیقبع در کعبه عباس پس به سوی جده خود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها  
و سبطی تاریخ خود آورده که چون امام حسن ریاض ضحوان شرافت جده بنت اسد را به مدینه فرستاد  
که آنچه داده کرده بودی فاکن نیزید جواب داد که ما را رضی بودیم چون تو پیش حسن پس بگو که رضی باشیم بدون تو  
پیش خود پس هر قدر که تعالی گردید خسر الدنیا والاخره ذلك هو الخسران همین در تہذیب معتدب آورده الله  
بن حسن که امام حسن کثیر النکاح بود و عورات نزد وی محلو طو خوشنودنی بودند از جهت طلاق دادن بی و کم زن  
باشند که او را دوست داشتند باشد بنابراین او را بر دادند چون جوع برای معالجه پیش طبیبی مدطیب گفت که  
حسن از سر افز کرده و زرد های وی قطع نموده و من شنیدم که معاویه بعضی خادمان آنجناب گفته زهر دانه انداخته  
و در فصول الممهد آورده که هر گاه که وفات حسن رضی الله عنه رسید خبر بسیار میکرد امام حسین رضی الله عنه گفت که  
ای فی چرا حرج میکنی پیش رسول خدا و اهل المؤمنین پدران تو اند و پیش خدیجہ فاطمہ که مادران تو اند و نزد  
و قاسم که نامی تو اند و پیش جعفر و حمزه که عم تو اند میری پس این خبر برای پست حسن رضی الله عنه گفت که ای  
برادر مرا امر و زجر می پیش مده که من ترا سرگز ندیده بودم یعنی موت را یا الم نیر را و من می بینم مخلوقات خدا

که مثل آن هرگز ندیده بودم پس امام حسین که فرمودی حسن رضی الله عنه گفت که ای اخی سبوت من نزدیک سینه  
 حال پیش خدا بروم بر آنکه هر چقدر باره باره کرده و میکنم و میدانم آنکس که پس نه داده است اما حکم آن بر خدا  
 میکند از من پس از آن قسم است که درین امر دم نزنم تا بوقت مراد و عهد رسول خدا علی بن ابی طالب و یقین بر این که در حد  
 دین کنی برای من خود نیز بی نهای نیز وصیت در حق فرزندان خود فرموده بخود شهر بیج الاولاد هم نیست  
 که چشم نه بر مذکور نیست و آنچه از حجت بریاض ضوان خرم و نزد شیعه آخر شهر صفر صحت فرموده عمر شریف ای نواب  
 بسیار است لیکن صحاح احوال نیست که در سینه سینه بحر ی تباسخ یا نزد هم رمضان تولد شد و سینه و پهل و پهل  
 رضوان خرامی عمر شریف چهل شش ساله بود و رضی الله عنه هفت سال همراه آن سفر ماند و همراه پدر الاقلید  
 خود سی سال بنزد سال رقیه حیات صلوات الله علیه علی محمد که در تهنیت و تهنیت کرده و اولاد که من حاضر بودم  
 وقت تدفین امام حسن انقدر مردمان جمع بودند که اگر سنونی می انداختند بر مردم و مانعی افتاد و او میره گفت  
 که من اندازیدم مردمان خاک را بر سر بنی خود و دفن میکنند و از خاک من از حضرت شنیده بودم که هر کسی که حسن را  
 دوست دارد از نیز دوست آید آنرا دوست است که چون امام حسن فوت شد زنان بنی هاشم بروی یکانه ماتم و شش فصل  
 در فراد و شریفی رضی الله عنه بداند که در تعداد و کوردی اختلاف است لیکن چهار زن از آن متفق اند زید و حسن  
 و عمر و عبد الله رضی الله عنهم و دسوا ای ایشان اختلاف است و لای میگویند که هیچ اندا بر ابراهیم و همون چهار مذکور  
 و ابن الخطاب میگویند که فرزندان یازده نفر اند چهار مذکورین سوا ای ایشان قاسم و حسین عبد الرحمن عبد الله  
 عبد الله مذکور احمد و سمیع و عقیل ابن الاخطر و دوازده نفر بیان میکنند همون یازده مذکور محمد و ابراهیم و  
 آنها افزوده لیکن کار اسماء و سیران که سیمی و عقیل و احمد اند میکنند و عیوض آن ابو بکر و طلحه و محمد ثانی میگویند  
 پس برین و این نام دوازده نفر فرزندان مزید و حسن و عمر و عبد الله و ابراهیم و قاسم و حسین عبد الرحمن و طلحه  
 ثانی و محمد ابو بکر و طلحه و شیخ محمد بن طلحه شامی در کتاب خود یازده نفر شمرده با این طریق یازده حسن و عمر و عبد الله  
 و قاسم و حسین و محمد ابو بکر و حمزه و جعفر و طلحه و سمیع و یعقوب عبد الرحمن عبد الله ثانی و ابی عبد الله محمد بن محمد بن  
 النعمان المعروف بشیخ مفید امام شیعه و معتزای آنها شش نفر شمرده زید و حسن و عبد الله و عمر و قاسم و حسین  
 و طلحه و عبد الرحمن بعضی برای جمع این و آیات بست نفر گفته اند و الله اعلم بالصواب و امر و زک ادلا و حسن  
 رضی الله عنه از ایشان بر زمین است با اتفاق از زید و حسن است رضی الله عنهم و اما عمر و حسین بنای امام حسن  
 عقیقی نمانده و اما در خزان آنجا نیز اختلاف بعضی نمی میکنند و بعضی میگویند که یک نفر است سیمی و فاطمه که  
 مادر محمد بن علی باقر است ابن الاخطر نیز گفته که آن امام حسن ام عبد الله ام سلمه ام محمد ام تمامه رضی الله عنهم  
 شیخ مفید شیخی گفته که بنات امام حسن هفت اند فاطمه ام سلمه ام محمد ام حسین ام عبد الله و قیده ایضا فاطمه و



[illegible]

و فتح در گذشت او را شش سپه بود و محمد و ابو محمد و موسی و یحیی مشهور ایشان محمد بن ابی محمد و ابو محمد و  
یحیی نام محمد کنیت می بود و بعد از قتل یی نفس او که مردن و بزرگ و شجاع و بود و در سنه یکصد و پنجاه و پنج  
علیه خروج فرمود و در سنه را در تصرف آورد و ملک حماد را گرفت پس منصور عباسی بن موسی بن محمد بن علی بن  
بن عباس را برای قتال می فرستاد و در حوالی مدینه حریفان شدند پس پنج چهارم رمضان سنه مذکور بمکه حمله نمودند  
در گذشت و روایت است ابو عبیده فتوی میداد و جواب می کرد و وی در راه روی ابراهیم بردان و محمد روایت از  
بها مده العبدی از خلق بسیار روایت از وی میکنند را بود او دو ترندی نشانی روایت از ویست اما برادر وی  
ابراهیم نیز شجاع و کریم بود و و بعد از منصور خردمند و در سنه یکصد و پنجاه و پنج در شهر رمضان در یک خلق کثیر جمع شدند  
و سفیان بن معاویه که عامل بصره از طرف منصور بود و محاصره منقوس ناگهان خبر شهادت محمد رسید که سایه با وی  
جمع شده بودند و بزرگ شده شدند بعد منصور کرامت مقابل می نامزد کرد و ویرا شهید کردند و در شهر بصره می پهل  
در شش سال بود اما یحیی نیز در سنه یکصد و پنجاه و شش با ویون رشید در شهر و بصره خروج نمود پس شهید و با یحیی  
بن یحیی البرکی را مقابل می تعیین نمود و نامیده او را امن ده بغداد و بر انجام وفات یافت اما حسن بن حسن  
بن علی که او را حسن شمش گویند در تقه بود و انجام حدیث روایت میکنند و جامع روایت از وی دارد و این با روایت  
از وی از وی قضی بعد از عمر شمس و شمس در سنه یکصد و پنجاه و پنج فوت شده و درین سال جماعه از اهل بیت  
بزرگان ایشان بر حرم حقیقی بودند و شش شهید شدند از حضرت عیسی بن حسن بن حسن بن ابی ایوب و ابراهیم بن ابراهیم  
شمس و عیسی بن عیسی بن جعفر بن ابی القاسم شمس و اولاد کثیر سنه اما عمر بن حسن بن علی رضی  
پس می شهید شدند همراه اما حسین که با محمد بن عمر رضی الله عنهما از بزرگان دین ثقات ایشان بود و از جانب  
عبد الله حدیث شنیده و روایت کرده اند از وی جماعه مثل بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و امام قاسم بن عبد الله  
حسن بن علی نیز در کربلا شهید شدند و اما عبد الرحمن بن علی بن ابی طالب نیز همراه امام حسین برآمده بود برای حج  
لیکن در راه فوت شد و محمد بود و اما حسین بن حسن بن علی مرد فاضل از اکابر بود و در مردان شهر مشهور بود و از  
دینون آنرا گویند که ندان پیش می شکست باشد و اما طلحه بن حسن بن علی مرد سخی کریم بود و اما دیگر فرزندان حسن که از  
صلب می بودند صاحب کتاب گفته که احوال او شان در یافت و بیکدیگر اینقدر دریافت شد که او و حسن بن علی زید  
بن حسن و حسن بن حسن باقیست چنانچه شیخ عالم عامل عارف کامل محی الدین ابو محمد عبدالقادر الجیلانی از اجله سادات  
حییه است که کنیت می ابو محمد و سیبوی رضی الله عنه به طریق شیخ جلاله نقاد و ربنا ابو صالح موسی بن ابی عبیده العباسی بن محمد  
بن او دین موسی بن عبد الله بن حسن بن یحیی بن علی بن ابی طالب است و ما وی فاطمه ثانی بنت ابو عبد الله  
الصوملی الجلی ولادت فرمود می در چهار صد و پنجاه و یکم افتاده و در سنه یکصد و شصت یک بریاض ضوان خرامید

و غیر شریف است و در مضافات عالم است تمامی علماء و عرفا اتفاق دارند که سجده که از انجلیب کرامات مشرق عادت است  
 و متوجه به سر برده از پنج کس شایع اتفاق و متنازع عالم به نام نیامده رجعت اند علیه پوشیده ماند آنچه که اهل اخبار گفتند  
 اولاد امام حسن که انجلیب صلح و مدار و فضل و شاد آراستند بودند و بصلت علم فضل و بلاغت و فصاحت و شعر سخن  
 متصف بودند و ذکر نمایند این مختصر بطول سجا مدبرائی خوف نیاید که بر این قدر اختصار و قضا و افتاء و المصلی علی  
 محمد آید و صحابه محمدین یا سیدیم در بیان احوال سبط ثانی یعنی امام حسین علی بن ابی طالب رضی الله عنهما مشتمل  
 چند فصل اول در بیان ولادت و ولادت یونسیم وی را آنکه حسین رضی الله عنه تاریخ پنج ششم شهر شعبان سنه چهارم  
 هجری قمری است امام در عرصه وجود پنهان و محلی رضی الله عنه در پنج ماه روز ولادت امام حسن شده بود و دو ماه چند روز  
 در محکم نامخته اخترازان و محلی بزرگ و خودی در میان امام حسن و حسین بود و در تهنیت و روزه که بعد کسان در ده  
 پیرا خبر گاه وی رضی الله عنه در شب انقضت صلی الله علیه و سلم در گوش است وی اذان و گوش چپ وی اتفاق  
 فرمود و تمامی قصه تمیز عتبه چنانکه در سابق در احوال سبط بزرگ فرموده بود فرمود امام حسین و فضل نسب وی رضی الله  
 عنه به قول شریف است پس حاجت گزار نیست تا کنیت وی ابو عبد الله است اما القاب وی بسیار اند چنانچه سید طیب  
 و زکی مبارک تابع لمضات الله سبط رسول صلیم یکین مشهور القاب کی است اعلی آن سید است که آنحضرت صلی  
 علیه و سلم وی را و برادر وی از فرمود سید شایب بل الحنفی و نیز وی رضی الله عنه ملقب بسبط بود چنانچه فرمود آنحضرت صلعم  
 که حسین سبط من است و تحقیق این بیاورد نشان الله تعالی و حسین رضی الله عنه مشابه آنحضرت صلعم نسبت یافته بود چنانکه گذشت  
 و شاعرانه وی یعنی بن حکم و جماعه بگوید و مذو واجب می پس وی الحری بود و نقش انگشتی وی اکل اصل کتابی  
 که در آن فی فضل الله قصص و مناقب و مناقب وی رضی الله عنه زیاده از حد حضرت بود وی رضی الله عنه  
 عالم با عمل و عادت را در حوا و شجاع و فصیح و بلیغ جامع بصفات کمال اندیشه و برادر  
 پس برین فصل بنویسند که در پیش و در فصل آمده که اهل اخبار اتفاق دارند که وی رضی الله عنه در همان  
 نوازی غریب پروری اعانت مطاوع و ابصار رحم و انعام فقر او مساکین شهر افاق بود و صبیحان و سکنیان  
 و بر سر نه تماند و حاجت مندان را از فقر و پارچه امداد و اعانت فرمودی چنانچه نقل خود شریف می در احوال امام  
 گذشت که به پیرین هزار و نیم هزار برزاده بود و نیز فرمود نیست که شصت و شتر را بر دروازه امام حسین نشانیدین تنها  
 در خدمت می فرستاد و سابق لی بجا بیاید بجهت که گفتا که مظهر الحقی بین محضی به الالبیت بود و فتنه پس آن  
 بیابان فقر و جدت مشتری به ترجمه بیات اینست که سایل میگوید که نزد من خیر بیکه میجوی از و نماده مگر بروی  
 که او را نگذاشته بودیم حالاکه هم چو تو خریدار یافته میخواهم که آن آبرو و البفر و شتم پس بعد ارسال آن بیا سایل ندکی توقف کند  
 و دانست که از اندون حرم دولت جوابی نیامد این شهر فرستاده ما ذوالا و جوت فیصل لی ما ذویت من الحوا و فضل





نسبت و رنج باز تبلیغ گویان پیاده پاچ گنار در فضول الهیه که در کوه دمان از علی بن حسین پرسیدند که حدیثی در دست  
 که اولاد گنار آوردند و در حدیث آمده عجب است او را وقت که بود که باز آن صحبت دارد در روز و شب سر از گنار  
 نماز گنار دی و اما صحبت وی آنست که معاویه بن ابی سفیان سرگاه که برای حج در کوه آمد مال بسیار و نقاشی به شما  
 از ارباب فاحره و غیره در خدمت وی آورد و دست را بر آن همه اشیا زد و قبول نه ساخت و اما کلامی که در حدیث آمده  
 فصیح و بلیغ بود که هیچ کس را طاقت نبود کسی را طاقت دم زدن رو بروی و سه بود فرمود که حصول کمالی بزرگی نامان  
 و شایانی و غرارت نامان را باینه حصول بزرگی موجب حصول کمال است در آن شبانی که شنید و نیز فرمود که احتیاج حاجت مند  
 الهی است تمام آن از انعامات خداست غنیمت داید و حاجات مردمان برآید و نیز فرمود که هر کس که سخاوت کند و بزرگ  
 شد و هر کس که بخیل و زبید بکینه شد و وی غنی اندر غنه را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از پدر و الا قدر خود و دیگران  
 حدیث روایت می کند و علی بن النعمان بن السیردی و جماعه تابعین روایت میکنند و در متون آمده است که حدیث  
 شریف و آنچنان بود که مردمان و تاریکی از بهاض حسن در و شنائی رخسار وی راه می رفتند **فصل در بیان احادیث**  
 خاصه که در باره حسین رضی الله عنه وارد شده اند در سواد الهیه آورده و روزی رسول خدا صلعم امام حسین را  
 بر آن راست خود نشاند بود و پس خود ابراهیم را بر آن حب جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت خدا بیتی  
 این هر دو را از برای تو جمع خواهد کرد یکی را از تو باز خواهد گرفت اکنون تو یکی را اختیار کن آنحضرت خیال فرمود  
 اگر حسین فوت کند برفیق وی جان بن و جان علی و جان فاطمه بسوزد و اگر ابراهیم بمیرد بیتی از برای حسین من خواهم  
 بود پس من ابراهیم را اختیار کردم و هر ابراهیم را و بعد از آن روز ابراهیم وفات یافت و آنست که هرگاه که امام حسین  
 پیش آنحضرت آمدی روی حیرا بوسه دادی اهلای و همای فرمود و گفتی که بر این فدیای سپهر خود را نمودم که ابراهیم  
 است الهی - نزدی بسند خود از علی بن مره روایت کرده که رسول خدا فرمود که حسین از من است و من از  
 حسین ام خدا دوست دارم کسی را که دوست دارد حسین را حسین سبطی است از اسباط پوشیده میاد که سبط  
 سپهر را گویند و نیز سبط بمعنی گره آمده پس هر معنی اول ظاهر است و بر معنی ثانی معنی آن بود که حسین بنیکوی  
 و حسنات هم جوگردهی است که اعمال خیر از وی برابر جماعت سر بر خواهد زد و یک نفس شریف وی مانند انعام  
 متبرکه که کثیره است و نیز اشعار است که از نسل وی اولاد بسیار باقی خواهد بود که ذی الطائف الطائف و روایت  
 است از جعفر بن صادق که گفت امام حسن و امام حسین بجز و آنحضرت گشتی میگردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 حسین را فرمود که بگیر حسن را فاطمه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم خور و بر بزرگ حمله سپهری می فرمود که  
 من نمی گویم مگر جبرئیل میگوید که ای حسین بگیر حسن را آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکر ام الدین معروض میدارد که  
 وقوع این معنی شاید بر سبیل عادت عرف باشد که خاطر صغیر را بر کبیر زیاده می کنند و جبرئیل نیز بنا بر آن

فرموده باشد و الله اعلم ان الاخصار از برادر بن زیاد رضی الله عنه آورده که آنحضرت از خانه عائشه صدیقه بجا می  
 فاطمه زهرا الشریفه آورده و آواز گرفته و حسین در جمع مبارک آن سرور رسیده فرمود که بنیدانی که گریه حسین مرا ابدان  
 و از برادر بن عازب آورده که دیده من رسول الله صلی الله علیه و آله را بر دوش مبارک نشاندیده بودند و میفرمودی  
 که ما رخسار ایمن این را دوست میدارم و تو نیز دوست داشته باش و این را نهاده مسکن آنحضرت بعد از عید البیعت  
 گوید که ای محب صادق بدانکه گریه حسین رضی الله عنه آنحضرت را اذیت داد پس کسانیکه امام حسین را طلبیدند  
 و در دست طالبان حواله کردند و طالبان و برادرانش را به بیابان ویرانه تبعید و کشتند آنحضرت را هیچ قدر اذیت  
 شده باشد چنانچه برخی اهل عراق ترمذی و بخاری از عبداللہ بن عمر آورده که شخصی از کشتن پشه در حالت  
 احرام از بن عمر سوال نمود عبداللہ بن عمر گفت که ای سائل تو از کجائی او گفت که من از اهل عراقم پس اهل عراق  
 گفت که ایرانی از خون پشه فتوی بخوای و قوم شما بیان حسین نوانند رسول خدا را فرج نمودند و من گویند  
 خود را آنحضرت شنیده بودم که میفرمود که حسن و حسین در دیار ریجان من اند و نیز از عبداللہ بن امیر المؤمنین عمر  
 روایت است که شخصی از اهل عراق از کشتن گوس پر سید که گناه میشود یا نه این عمر گفت که ای اهل عراق شما  
 قتل کردید حسین را و من از آنحضرت در حق وی شنیده ام که حسن و حسین هر دو ریجان من اند و دنیا و سروران  
 جوانان اهل بیعت اند و در تهذیب التہذیب از عبداللہ بن عثمان بن حنیف از سعد بن ابی اسحاق از یعلی بن  
 مرہ آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را صحاب در دعوتی برقتد پس آنحضرت از جمیع مردان  
 بپشتو و امام حسین با اطفال بازی میکرد آنحضرت خواست که او را بگیرد پس امام حسین از روی طفلی ایست  
 بآسنو و از آن سو بان سوگر بخت پس آنحضرت او را گرفت و یک دست در قفا و دیگری کرد و یک دست زیر  
 وی گذاشت و بوسه در گرفت و فرمود که حسین از من است و من از حسین ام و دوست میدارم خدا کسی را که  
 حسین را دوست می دارد و حسین بیطی از اسباب طاعت و تحقیق این در صد فضل گذشت و نیز در روی  
 از حسین رضی الله عنه آورده که گفت وی رضی الله عنه که من صغیر بودم و عمر بر منبر بود پس من بر منبر  
 رفتم و گفتم که ای عمر از منبر پدر من فرود آ و بر منبر پدر خود بر و پس عمر رضی الله عنه گفت که پدر مرا منبر  
 نیست این گفت و مرا در برابر خود نشاند پس من از سفال که در اینجا بود بازی می کردم پس آن گاه  
 که عمر از منبر فرود آمد مرا در خانه خود برد و از من پرسید که ترا کدام کس انیعنی را تعلیم نموده بود گفتم که  
 جد مرا ایچ یک گفت پس گفت عمر که من چرا غصه کردی پس امام حسین میفرماید که روزی در حشد مت  
 امیر المؤمنین عمر آمد و او با معاویه خلوت داشت و عبداللہ بن عمر بر دروازه بود پس عبداللہ بن عمر از دروا  
 زه برگشت من نیز گریستم پس بعد چند روز عمر از من ملاقات کرد و گفت که من ترا از چند روز دیده ام

گفتیم که امیر المؤمنین من در خدمت تو فلان روز در آن دایره ای ایستاد و از من پرسید که این مرد چه بود و من  
ما را گفت من هم با آن آدم بین امیر المؤمنین گفتم که ای حسین تو را بنام محمد بن علی دایمی خطاب با من خطاب  
میت و شمار بعد از آن سرور من هم صلی الله تعالی علیه فصل در ذکر احادیث متصل الی عبد الله الحسین  
تسفل الله عن محرق و رساله ما ثبت باسنه فی ایام السند و مفتاح الحجا - روایت است از علی  
رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که جبریل مرا خبر نمود که حسین بجز آب فرات مقتول خواهد  
شد و این حدیث را ابن سعد و از عاصمه صدیقہ روایت است که وی صلی الله علیه و آله فرمود که  
حسین پس از آنکه وفات من برین طاف کشته خواهد شد و مرا خاک آن زمین آورده دادند و در آن زمین دفن و  
خواه که وی خواهد شد آنکه طاف کناره دریا و جانب دشت را گویند و اگر بلا را طاف آنرا گویند و سه  
بر کناره آب فرات و کناره دشت واقع شده الکنانی اللغه - روایت است از ابن سعد و طبرانی در کبیر از  
ام الفضل بنت الحارث زوجہ حضرت عباس عم رسول خدا و اهل النبوة آورده اند که من در خدمت آن سرور  
رفتم و عرض نمودم که یا رسول الله من خواب پریشان دیدم آنحضرت فرمود که چیست گفتیم که دیدم من که پاره  
از کمر بسم مبارک تو جدا شده در کنار من افتاد پس آنحضرت فرمود که تو خواب نگویدی تا طاف را بگویم  
خواهد شد و در کنار تو خواهد داد الشار النبی صلی الله علیه و آله پس امام حسین مولا شد و در کنار من بود چنانچه آنحضرت  
خبر داده بود پس روزی من حسین را در کنار آنحضرت دادم چون بسوی آنحضرت متوجه شدم چه می بینم که  
آنحضرت گردن من را بر دوش من عرض نمودم که ای امیر المؤمنین رو داد من قرآن تو باو منسوب گردید  
فرمود که جبریل آمد و خبر نمود که امت من این پسر را قتل خواهند کرد پس گفتیم که یا رسول الله حسین خواهد  
فرمود آری و خاک سرخ آن زمین من داد و این سعد از علی و عاصمه و احمد از علی و ابوالعباس از علی و از سید  
بنت محسن و طبرانی در کبیر از ابن ابی امامه و انس و ابن عباس که از امام مسلم و ام الفضل بنت الحارث آورده اند که رسول  
خدا فرمود که نزد من پیش ازین جبریل الیتاده بود و از من بیان می کرد که حسین قتل کرده خواهد شد کناره دریا  
فرات و اگر بفرمانی ترا خاک آن را بگویم پس من گفتم که بلی پس در آن کرد دست خود را و او در مشت از خاک مرا داد  
و من از آنوقت به اختیار میگفتم و در روایتی از ابن سعد از امام مسلم که حکایت که خبر داد مرا جبریل که پس من حسین  
گفته خواهد شد برین عراق پس من جبریل گفتم که بیا ما را آن زمین را که در آن کشته خواهد شد پس آورد آن خاک را که  
ایست و در طبرانی روایتی از امام مسلم با اینطور آورده که جبریل در خانه من بود پس حسین را دید گفتم که یا رسول الله  
تو این را دوست می داری - پس آنحضرت گفت که بلی و بنیادوست میدارم پس جبریل گفت که قرب  
است که امت تو قتل خواهند کرد این را در زمین که او را که بگویند پس جبریل خاک آن زمین آورد -



و مراد از این عساکر روایت دیگر از ام سلمه آورده که خبر حلیل با حضرت بنی هاشم که امام حسین بر آن کشته خواهد شد و فرمود که تحت عنایت مرا بماند چون حسین خوابیده و طبرانی در خبر از عساکر صد بقیه آورده که فرمود آن شخصیت بود که سر او بگوش ام ایضا که من فرشته الله که هرگز پیش ازین نیامده بود و گفت که سپهر من حسین کشته خواهد شد و گفت اگر خواهی یا رسول خدا بنام ترا می رانم که کشته خواهد شد در آن چنین پس آورد آن فرشته خاک را و بنمود که خاک سرخ طبری در امتداد از عساکر ام سلمه باین لفظ آورده که فرمود آن شخصیت که حلیل خبر داد که سپهر من حسین کشته خواهد شد و این خاک از زمین مقتل ولایت و ولایتی از معاوی بن حلی از آن حضرت روایت کرده که خبر قتل حسین من رسید و خاک آن زمین من داده شد و قاتل من معلوم گشت ابوی که این لیکن در این منته و این عساکر از انس بن حارث بن سبه آورده از آن حضرت که فرمودید که سپهر من کشته خواهد شد بر منی از زمین عراق که آن را که بکلیا منته پس از شما هر که حاضر باشد مدد او نماید و حاکم در ابالی پس ضعیف از انس رضی الله عنه آورده که شخصی از اهل بجران عاری کرده بود در اینجا لوحی از ذهب بر آنکه بر آن ابراهیم حلیل السلام دست خود نوشته بودند این بیت را سه اشعار و هفت حدیث شفا عت جده بود الحساب یا یعنی امید خواهد داشت گروی که حسین را قتل خواهند کرد شفاعت پدر مادر وی روز قیامت یعنی شفاعت شان خواهد شد این حدیث اگر ضعیف است اما بمعنی صحیح است که در حدیث دیگر عدم شفاعت در حق قاتلین درود یافته پس لوح را در خدمت آن سرور آوردند بخواند و گریه سرمود و گفت هر که مرا این داد و خواهد یافت شفاعت من و طبرانی در کبیر و خطیب و ابن عباس ام سلمه آورده که آن حضرت فرمود که آن روز و شصت سال هجرت من حسین مقتول خواهد شد و ابن عساکر از حسین بن علی آورده که آن حضرت فرمود که گویا من می بینم سگ ابلق را که در خون ابلهیت من دهن انداخته و طبرانی از معاوی رضی الله عنه آورده که آن حضرت فرمود که خدا برکت دهد بر بزرگوار و خیر داده شد مقتل حسین و آورده شد من خاک مقتل آن دانا ای دادند بقال آن قهرمان یکدوات من در دست قدرت اوست اگر حسین کشته خواهد شد در میان قومی که قتل او را منع خواهند کرد پس خدا تلافی خواهد کرد در میان سینه های ایشان و دلهای ایشان و مسلط خواهد کرد بر ایشان بدترین ایشان را بداند که از سگ ابلق مراد از شر ملعون است که وی امام حسین را قتل کرد و اصرار نمود چنانکه ظالم خواهد شد و از تسلط بدترین ایشان شاید که مراد مروان باشد که بعد از پادشاه شد و یا مختار باشد که بر ایشان غالب شد و حال آنکه وی مدعی نبوة شد چنانکه معلوم شود و ابن عساکر نیز حدیثی آورده که در آن نام برید است و در سوطین و ابن حجر آمده و روایت کرده ابو یعلی از ابی عبیده رضی الله عنه که فرمود آن حضرت که همیشه بنای این دین باندازه خواهد ماند تا که خواهد انداخت رخه در آن دین شخصی که از بنی امیه خواهد شد که آن را نیز بگوید و لفظ نیز به در حدیث



[illegible]

و آسمان و زمین گریه خواهد کرد و در تهنیت الهی از عهد النبی پیروایت کرده که در وی کسی میگفت که چنین  
 علی رضی الله عنه بسوی صفین روان بود من با علی بودم و اسباب و ضوابط وی دانستم پس وی بوضع بنویسید  
 که ای ابو عبد الله صبر کن ای بخار که فوات من اعظم که کدام ابو عبد الله را میفرمائی فرمود که من آدمم در خدمت حضرت  
 که اگر میفرمودی که ای ابوبکر یا ای عمر یا ای عثمان یا ای علی یا ای محمد یا ای جبرئیل یا ای میکائیل یا ای اسرافیل یا ای عزرائیل یا ای  
 معنوق خواهی شد و نیز در تهنیت از امام سلمه آورده که رسول خدا که روزی از شدنده و خفته پس بیدار شد و نفس  
 و تیر می فرمود بعد خواب رفت پس از آن بیدار گشت و نفس به پشت سابق کم میکرد و باز خواب رفت باز بیدار  
 شد و در دست مبارک خاک می ریخت و می گفت که ای رسول الله این چیست فرمود که این  
 مرا خبر داد که حسین بن علی عقیقت کرده و این خاک آنست و چنین بسیار بقول و احادیث آورده که برای خطبا  
 گذاشته شده در شواهد النبوة آورده از امام سلمه که گفت وی رضی الله عنه گفت که در شب قتل امام دیم که حضرت عم  
 بیرون رفت و بعد از زمانی از حد باز آمد و لیده موی و خیار آلوده و چیزی در دست گرفته گفت که ای رسول الله این چه حالت  
 است که بر تو مشاهده میکنم فرمود که اشتبهرام مضعی از عراق بردند که آن را که بیاورید و جای قتل امام حسین و جگه  
 از فرزندان من بمن نمود و خون ایشان بر شتم اینست در دست من و دست بکشود و گفت این را ایشان در کفزار  
 و تهنیت از جایی نوشتند که خواهد شد ان شاء الله تعالی و در غنیه الطالبيين که منسوب بحضرت غوث الاعظم است  
 مذکور است که روایت کرده شده است از امام سلمه که گفت ابو رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکانی که حسین الله  
 آمد پس دیم من آنحضرت و حسین را و حسین بر سینه آنحضرت بود که بازی میکرد و در دست رسول خدا پاره از گل بود و  
 اشک مبارک جاری بود پس عرض نمودم که مادر و پدر من فدای تو باد این حالت چیست در دست تو این گل چیست و چرا گریه میکنی  
 فرمود که من و قتیقه خوش شدم از حسین در آن حالت که بر سینه من ایستاده و جبرئیل آمد و او مرا خاک را که بران قتل کرده  
 خواهد شد بنا بران میگفتم فصل در بیان باعداوت در میان یزید و حسین بن علی رضی الله عنهما تدا که چون در سنه  
 چهل و یک فیما بین امام حسین بن علی و معاویه بن ابی سفیان صلح واقع شد این سال را سال اتفاق گویند بحجت  
 آنکه درین سال امت محمد صلی الله علیه و سلم بر خلیفه قرار و اتفاق نمود و درین سنه معاویه بن ابی سفیان مروان را حاکم مدینه گردانید  
 و در سنه چهل و معاویه ملک کرد و غیره از بلاد سیستان و کور آن از ولایت جیش فتح نمود و در سنه پنجاه بعد فوت امام  
 اهل شام در بیت نبیره و در آن روز این اول امیر است که در اسلام و قور آمده پس از آن مروان نوشت که از اهل مدینه  
 برای یزید بیعت کرد پس مروان خطبه کرد و گفت که ای یزید من مصلحت اندیده که خلیفه سازد بر شما پس خود یزید را  
 بر طریق ابوبکر و عمر پس عبد الرحمن بن ابوبکر بر خاست و گفت بلکه طریق کسی فیض یعنی طریق ابوبکر و عمر نیست  
 و ایشان در او لا خویش نکرد و ایند و نه از اهل بیت خود کسی خلیفه ننویسند معاویه یزید پنجاه و یک بر اسب حج و





خود نو بخاتم پس معاویه گفت که کردی این کسیر گفت که دم پس معاویه گفت که بر روی خود چون دست مردان  
 برسدند که معاویه را بچگونه گذشتی گفت که پائی او در مگر ای انداختم که تا قامت غلام ماند ایمنی پس معاویه از  
 اهل شام مشوره نمود اهل شام قبول کردند و از یزید بیعت نمودند بعد از ملا و دیگر بوشت و از مردمان بیعت نمود  
 و مردمان بوشت و مردان خطبه خواند و مردمان را جمع نمود و استماع بیعت بر طریقه ابوبکر و عمر نمود پس عبد الرحمن  
 بن ابوبکر جواب داد و چنانکه گذشت پس از آن معاویه در سینه چاه و یک برای حج آمد و اهل حجاز و حرمین مختار  
 بیعت برای معاویه گرفت و همه با بیعت کردند و از اسد بن علی و عبد الرحمن بن ابوبکر و عبد الله بن عمر و عبد الله  
 ابن زبیر از اهل مدینه و عبد الله بن عباس از اهل مکه این بیعت نمودند پس معاویه با ایشان بسیار عطا  
 و انعام کرد و سختی و تنگی نمود ایشان قبول نکردند چون معاویه دانست که ایشان از بزرگان صحابه و اولاد صحابه  
 اند به طوریکه باشد از ایشان بیعت باید گرفت تا کسی ایشان را بعد از خلیفه نثار دهد عبد الرحمن بن ابوبکر و غیر  
 تر از حکومت طلبند بسیار از اموال ایشان میدادند که شهاب بیعت میکنند ایشان قبول نکردند و عبد الرحمن بن ابوبکر صدیق  
 گفت که ای معاویه تو طریقه آنحضرت و خلفاء را شنیدی را در پیش گیر زیرا که آنحضرت ازین جهان رحلت فرمود و  
 کسی را از اقربای خویش و اهل مکه و اندوید و مسلمانان گذاشت پس مسلمانان با اتفاق خود ابوبکر را خلیفه کردند چون  
 را رحلت رسید یکی از فرزندان خود بخویند و بگوید که افضل زمان خود بود و بخویند که پس چون موت عمر رسید رضی الله  
 عنہ مشش کس را افضل دانست و میان ایشان خلافت را گذاشت در سپهران و اقربای خود بخویند که پس مردمان کمی را  
 از آن مثل بخویند و اختیار نمودند بد آنکه و بخویند نام علی و عثمان گرفت زیرا که از علی معاویه را انکاری بود بنابراین  
 نام شریف وی عبد الرحمن بن زبان نیاورد و نام عثمان گویا که گرفت و گفت که مردمان از آن یکس را اختیار کردند و آن  
 مختار عثمان بود پس گویا نام وی گرفت و الله اعلم پس معاویه ساکت شد و گفت که من فردا خطبه میگویم گفت  
 قطع کلام من نثار و در روایتی هست که امام حسین نیز در آن مجمع بود که معاویه فضائل و شجاعت و شهامت یزید  
 ملعون بیان نمود و اظهار بیعت اهل شام کرد و بابل شام گفت ایشان بیعت کردند و ایشان در آن زمان از خو  
 اهل شام طاقت جواب نداد هرگاه که این بزرگواران برخاستند گفتند که ما بیعت یزید نکردیم و بعضی کسان قصد یزید کردند  
 و در ترجمه تعارف طبرست معاویه و حیدر بن زیاد را در اطراف ممالک برای اخذ بیعت برآوردند و یزید در همه شهر مسلمانان مقرب  
 بود و مگر بیعت نکردند چنانکه معاویه شد چون معاویه حج آمد با امام حسین بسیار مال و اموال داد و گفت که بیعت  
 یزید کنید وی رضی الله عنه گفت که اگر عبد الرحمن و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عباس بیعت  
 خواهند کرد من نیز خواهم نمود این چنانی کوفت خاطر یزید بود از امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر  
 رضی الله عنهم اجمعین و سوا آن وجه نزاع آنست که در ترجمه طبرست نوشته که عبد الله بن زبیر زن خود را طلاق داد و



پس پدید آمدن ابوموسیٰ الطغرایی برای خواستگاری نزد آن زن بفرستاد و در راه تقیم بن عباس از وی و عیال و عیال  
ای ابوموسیٰ عیال میزدی گفت که مطلقه عبد الله بن عمر را میزد پدید خواستگاری میبرد و تم گفت که اگر ترا میسر  
مکن از من نیز بگو و قطعاً را حسین بنی السعد بنی کس فرستاده خواستگاری وی نموده بود چون ابوموسیٰ پیش زن بیامد  
و سخن تقیم و نیز بد گفت آن گفت که مرا حسین بن علی نیز میخواهد تو مرا چه صلاحیت میدی ابوموسیٰ گفت اگر و بیای خودی  
بیریدار اختیار کن و اگر جمال صورت خودی تقیم را قبول کن و اگر آخرت و نسب بخوای امیر المؤمنین حسین را اختیار  
کن زن بمصاحبت حسین راضی شد و پدید آمدن محسنی نهایت کوفته خاطر شد و سوگند یاد کرد که اگر بر حسین قاضی  
شوم البته او را بکشم انبئی و نیز وجه دیگر از تنذیب التذیب معلوم میشود که امام حسین را کوفیان در زمان معاویه  
تخصیصی ترخیص بر خروج نموده پس و رضی السعد بنی ابی اورد و خبر استعدای کوفیان با ابوسعید خدری که از محسنی پدید  
بود رسید از حسین آمد و عرض نمود که یا اباعبدالله من دریافت شد که شیعیان تو برای خروج ترا میطلبند پس هرگز خروج  
بر معاویه کنی زیرا که من از پدر تو شنیدم در کوفه که میگفت که من مالک کوفیان شدم لیکن ایشان مرا دشمن و ارند  
و هرگز من از ایشان وفاداریدم و فاکده از ایشان هیچ نشده مگر نیزه زدن و زخم رسانیدن و بخدا اگر ایشان  
را ثبات نیست ایشان عزم دست ندارند و ایشان را طاقت خوردن نیزه نیست و نیز در کوفت که بعد وفات امام  
حسن امام حسین رضی الله عنه را در جامع معاویه طلبیده گفت که بایان راری حق تو معلوم شد یعنی حسن ترک  
نموده بود تو را خروج میکنی امام حسین بدرستیکامید دارم که خدا مرا حسب بازماندن و بطلان محبت جهاد ظالمان و بدین  
مردان را جرح شده و بهجا و به نوشت که من از امام حسین در خوم که خروج ننماید پس معاویه با امام حسین خط نوشت که بر من  
امیت کنی که خدا دوستی عهد و پیمان میداد و ملاکت است که دانی عهد کند مرا خبر میداد است که قوم ترا بسوی خروج  
دعوت مینمایند پس تو اهل عراق را میدانی که باید رو برادر تو چه کردند پس از خدا بهتر من و عهد را نگاها پس امام حسین  
جواب نوشت خط تو رسید و راه خروج من مغلط گفته باشد و بوی کار نیک راه نمی نماید مگر خدا تعالی و اراده جنگ تو میکنم  
و ترا نیز خلافت نشاند و نم از تو و نیز من فتنه بزرگ از وجود خلافت تو نیست که بگو تو خلیفه و امیر مسلمانان باش  
چون خط ابوعباده رسید گفت که من ابوعبدالله را بهتر یافتم انبئی و نیز در رساله مابینت با لسته و تلخ اخلافاً  
که چون معاویه پیشام رفت عطفه بن قیس میگوید که روزی معاویه خطبه خواند که مضمون آن اینست یا خدا یا  
من برید را ولی عهد پیش گردانیدم از آنجست که او را بزرگ یافتم پس برسان او را آن فصل که من خیال کرده ام  
و اگر من او را تحمل شرف بدی والی اگر بداند ام او را قبل از رسیدن آن مرتبه از میان بردار پس معاویه نیز بدین خلیفه خود گردانید  
و در تبدیل تنذیب و ترجمه طبری آمده که معاویه برید را وصیت کرد که بر حسین بن علی را نگاه داری زیرا که هر زمان او را  
فرمان استخفرت و دستش را بر پس با او سلوک و امان سازی تا امر سلطنت بتو درست باشد انبئی و در ترجمه طبری معارف



اما کتاب خود را بفرموده تعالی و استغفر له ملک و ملوک مسکن و المومنین و المومنات صریح نص قرآنی دلالت میکند که مطلوب در حق کسی که ایمان دارد استغفار است و امر نمودن بجز این است منع است از خلاف او پس موافق قاعده اصولیه امامیه نیز امر باستغفاری باشد از لعن او و بهر ملک کبیره یا جمیع شیعه و حتی ایمان دار و بقوله تعالی و ان طافنا من المومنین اقتضای افاضه صلوات بر ائمه اهل بیت است و منی علیه باشد آری لعن یا بوصف در حق اهل کبار آمده است مثل الالغنه المد علی الظالمین و فنجعل لغنه اسدی الکاذبین لیکن در حقیقت لعن آن صفت است نه لعن خدا صفت اگر بالفرض لعن صاحب است هم پس وجود ایمان مانع لعن است و وجود مجوز لعن اصول شیعه امامیه است که چون هیچ وجهی بر وجهی شود محرم غلبه باشد و نیز وجود مقتضی با وصف تحقق مانع اقتضای حکم میکند پس لعن بر وجود صفت فقط مترتب نشود تا آنجا که مانع است صورت نه بر فائده که مراد با الکفر یقین باشد با وجود صفات ملک درو باشد استغفار جاریست و نیز قوله تعالی و الا ان جاءوا من لکم القولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و درین آیه هم طلب مغفرت و ترک عداوت را مترتب بر محض ایمان بجای قید عمل صالح گردانیده پس این دو معامله یعنی ترک عداوت و بعضی احتراز از لعن که لازم طلب مغفرت است مختص با ایمان راضو و رشد و اما العفو پس در کتب امامیه تا اتر رسیده که حضرت امیر از لعن اهل شام منع فرموده و در جمیع کتب امیر منع نشدن کار اهل سنت نیست بجز در اینجا کلام و از است هر گیکه خواهد اینجا نظر کند فصل در بیان سبب خروج وی بسوی عراق و تنهید نشدن مسلمین عقیل به بدانکه چون معاویه فوت شد یزید پادشاه گشت پس تمامی اهل شام بیعت نکردند و انما هی بسوی اقا ائمه برای اخذ بیعت با مرد اعیان فرستاد حیا چنانچه معاویه بولید بن عتبیه بن الوصفیان که والی مدینه بود رسید که بیعت اهل مدینه خواهد و لیکن رضی الله عنه و عجل الله فرجه را بطلبید و نامه بنمود و در ترجمه متعارف طبری نوشته که مضمون خط یزید این بود که معاویه بنده از بندگان خدا بود در گذشت و چنین نوشت و من بیعت و التیاد خود بر روی خجرا هم پس باید که مردمان در بیعت شتابی نمایند و حضرت تاخیر و درنگ نیست و معاویه غم بیعت این چهار کس بسیار رنجواست باید که بیعت ایشان بگیرد پس چون نامه یزید بولید بن عتبیه رسید مردمان را طلبید و با او مشورت نمود مردمان گفت که تو حکم امیر المومنین یزید را از دست بده هر چهار کس را طلبید اگر ایشان قبول کنند بیعت بگیرد اگر مہلت فرزند ایشان را بکش پس ولید گفت که سبحان در حق پسر فاطمه پس ولید که پسر و پسر این چنین مگو. ایشان را کشتن نشاید پس حسین را طلبید و حسین را دانست که ولید او را به چه کار میطلبید بخواه مرد و با سلاح همراه خویش برود و گفت شما برادر نشیند و سخن مرا گوش دارید اگر من آواز دهم پیش من برسد پس حسین پیش ولید رفت و ولید تقیم او نمود و نامه یزید خواند حسین گفت که این نامه بر چهار تن رسیده همه را بخوان تا بیکجا بیعت کنیم ولید گفت بهتر حسین برخاست مردان گفت





بنام خدا که بگوید که گفت که در روز است که مسلم بن عقیل در کوفه آمده و از طرف حسین بیعت میکند و او را از مکّه  
خارج میکنند و در این مسلم را بگوید و بسوی بزی بفرست و این انصاری را بفرست و از این بیعت بگوید و با عبد الله گفت از من بیعتی  
من آنجا را بکنم و اگر با من حرب بکنم با ایشان حرب بکنم پس عبد الله بن مسلم مذکور بیرون آمد و نامه کرد و بسوی بزی  
و او را از آمدن مسلم بن عقیل حسین بن علی کنی آید و از جواب و سوال خود که با عثمان بن اشعث خبر نمود و نوشت  
امیری بد بگوید و در تاریخ ابی حاتم و حمزه هست که امام حسین در تنه اسباب شمول شد و مسلم را روانه نمود و مسلم  
طعمه اهل کوفه رسید و در خانه عثمان بن عبد الله بعد از در خانه ثانی ابن عروه رفت و در خانه مذکور در  
پایه هزار آدم و در رواجی سی هزار آدم در و اسبچه چهل هزار آدم بیعت با وی نمودند چون حقیقت حال  
بزی بد بگفتی و گفتند حیران شد و در ترجمه طبری نوشته که چون نامه بخواند مولای معاویه را که بزی را بر او  
نموده بود گفت که حسین از مکّه آید اگر بگوید رسید عراق از دست ما برود و کافر لایم که اعوان و انصار او را  
بکشند و مناداد و طبع سازد و گفت که این کا بجز عبد الله بن زیاد سرانجام نشود و بزی امارت کوفه و عراق  
بر عبد الله بن زیاد داد و گفت که بصره خلیفه کرده خود را در کوفه رساند و مسلم بن عقیل و بکر بیعت با او  
کرد و نامه را بکشید و اگر حسین را یابی اگر بیعت کند بهتر و الا بکش و سرش نزد من بفرست و در فضول المهر  
و حمزه نوشته است که بزی در آن زمان از عبد الله بن حوشن و قریب بود که از بصره نیز معزول سازد و عبد الله  
نوشته که در حکومت نیز امام و بصره بحال که اسنم و در ترجمه طبری و غیره نوشته است که  
عبد الله بن زیاد از آن شاد شد و برادر خود عثمان را بر بصره خلیفه کرده اراده کوفه نمود و آن شب  
مسلم بن حار و فرز عبد الله آمد و گفت که فرستاده حسین آمده است و عثمان علی و عثمان بصره او را اینها  
داشته اند اگر بفرستی او را بیرون آورند عبد الله را شب بلیان را که مولای حسین بود طلب کرد و بضراب او را  
گروانید که این نامه را بسوی فلان آورده و در دیگر مردمان بصره را جمع نمود و گفت که مرا شکر فرستاده حسین  
بسوی شما آمده و خطوط آورده من بول او را گرفتم و مقبر کردم و شما میدانید که من چه سفاکم و حالاً بگوید میروم مسلم  
عقیل و ابیجان او را زینت می کشد اکنون شما بگوئید یا نه پس رسول حسین رضی الله عنه را که سلیمان بود کردن  
بزد و دوباره ساخت و گفت که بکر که بسوی وی نامه حسین آمده است آن را بکنم پس عبد الله بن زیاد و با سپاه  
که در آن شد و چون بقا و سپه رسید سپاه انجا که انشت و خود بر انشوری نشسته میان نماز و عشا سجده میکرد  
باوه هوا که بفرموده انتی و نیز زردی و دیگر کتب که انجا ممتک اند نوشته است که چون کوفیان مشب و در  
انتظار قدوم وی رضی الله عنه داشتند و این زیاد و اهل از این شد که قافله حجاز از آن سو می آمد و انشت  
رضی الله عنه آمد بمردمان سلام کردند و مر جبا میگفتند که ای ابن رسول الله بفرمودم آوردی در و بر دگر

میرفتند و اندک عای نزول خانه غولیش میکردند و او همیشه لبس عیید انداخته که ایشان مرا حسین بن علی عیید انداخته  
 شد نه هیچ نگفت و با همراهمان خود به دارالامارت رفت انتی - و در ترجمه منقار ف ذکر نوشته که چون ابن زیاد به دارالامارت  
 رسید عثمان بن عفیر در بهیست و بیام که شک برآمد و گفت که ای ابن رسول الله را بجا برو و ترا باندرون آمدن  
 مناسب نیست لبس مردمان این زیاد عثمان را دشنام دادند و خواستند که در بجا نماند عثمان گفت که نگشایم و نخواهم  
 که حسین بن علی بر بام من کشته شود لبس عیید انداختن را یاد گفت و در بکشتن لبس عیید بر لب و باد مردمان او را گفتند  
 و بگریختند و عثمان در بکشتاد و عیید انداخته شک انداخته انتی لبس بهرگاه که صبح شد عیید انداخته مردمان را در مسجد  
 جمع نمود و فرمایان ایالت بر خواند و مردمان را بخند و تحویل از خانه گفت بزیاد و موافقت مسلم بن عقیل نمود و  
 کسان را با وجود قلت سپاه از مسلم بن عقیل بکشت بعد از آن از در و سلم در خانه بانی بن عروه خبردار شد بانی بن  
 عروه را طلبیداشند بر سید او گفت بلی در خانه من هست لبس بی را بکشت انتی و در ترجمه طبری ایست که عیید انداختن را  
 طلبید و بر سید که مسلم بن عقیل در خانه است گفت که نیست عیید انداخته که سرگند خور بانی سوگند خورد و عیید انداختن  
 را بداشت و کس را بخانه وی فرستاد تا مسلم را بگریخته و پیش عیید انداخته آوردند و عیید انداخته را بانی نگذاشت  
 لبس خلعی کثیر زیاده از پنجاه هزار مردم جمع شد لبس عیید انداخته لبس بر بام کوشک برده بود و را کشت  
 برزند و پیش مردمان آگشدا انتی - و در تاریخ ابی حاتم و غیره تقدیم قتل بانی مذکور است چنانچه گذشت و بنده  
 از آن ایست که چون خبر قتل بانی بن عروه به مسلم رسید لبس مسلم با سی هزار کس برای قتال و جدال عیید  
 بن زیاد و در آن شد عیید انداخته از بیوم مردمان در خطاب انداخته فرو رفت که چه تدبیر سازد که با وجود قلت سپاه  
 مصئون باشد لبس قلعه بند شد چون مسلم بن عقیل نزدیک قصر عیید انداخته رسید دید که همه مردمان گریختند و قریب  
 صد کس مانده اند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و دید که شیخان وی گریخته میروند حتی که ده دوازده  
 باقی ماند لبس بفرمود که ای مردمان خطوط متواتره فرستاده ما را طلبیدید و حواله اعدا نمودید چون دو قدم  
 پیش کس با وی نبود و عیید انداخته در انداخته در غره قصر نشسته تا شامی و دید درین اثنا ظلمت شب شد و مسلم  
 تنها بر دروازه قصر عیید انداخته بن زیاد بود زنی را بر در خانه خود ایستاده دید گفت که من تشنه ام مرا بآب  
 از آب کن و اگر لفر بانی شب در اینجا بستم زن قبول نموده مسلم با در خانه خود برود آب داد و در خانه بنگهداشت  
 که بگاه آن سپر آن زن نزد عیید انداخته احوال مسلم اظهار نمود پس ابن زیاد و محمد بن اشعث را با هم  
 برای آوردن مسلم فرستاد و ایشان آمده خانه آن زن را محاصره کردند پس مسلم رضی الله عنه تنها با ایشان  
 محاصره شد و پس محمد بن اشعث و جماعه وی او را من داده از خانه برآوردند و نزد ابن زیاد و برودند  
 مسلم پیش وی بر رفت و به تلبیل و تسبیح مشغول بود و میخواند اللهم احکم بیننا و بین قومنا و دعونا و کنوننا حتی و قننا

الی او صائم بنو نایس سلم بن عقیل را بر کساره دیوار گردان زنده بجا آوردند و آن اوس از آن سرور و جبر و استیلا و ستم و مانی  
 بزرگ ساهند پس مسلم بن عقیل مانی بن عروه همراه مانی ابن حبه و نه سیرین ارباب تنی بنز و نیز فرستاد و سرور و استیلا بمانی  
 بن عروه هم چو سیر با غیاث در کوفه و باران گردانید و بهیت و وقار مدول کوفیان نالبار نشست تا بوی محمد و ابراهیم سپهر  
 مسلم نیز تمهید شدند و این بتاریخ سیوم شهر ذی حجه سنه شصت بوقوع آمد در بعضی تواریخ همین تاریخ  
 خروج امام حسین است از مکه معظمه فیصل در بیان بر آمدن حسین رضی الله عنه بسوی عراق در سیدان او کربلا  
 بد آنکه چون اکثر اهل کوفه بهیت حسین کردند دست مسلم بن عقیل پس سلم التماس قدوم کردند پس بتاری کرد اما  
 حسین برای خروج پس ابن عباس او را منع نمود و این عمر با امام حسین گفت که بیرون مشو و خروج کنی زیرا که الله تعالی  
 آنحضرت را در بیان دنیا و آخرت اختیار داده پس آن حضرت دنیا را اختیار نکرد و تنبیر بکار راه حجاب بتی دنیا را اختیار  
 مکن پس ابن عباس امام حسین را از کربلا بجا برد و کوفه را فراموش کرد و بیرون آمد و در میان جابر و ابوسعید خدری و ابوداود قحطی  
 رضی الله عنهم گفتند که بیک پذیرای آنحباب نشد و در ترجمه طبری نوشته آنکه که حسین از مکه بیرون آمد هر که  
 او را دید گفت کوفتن تو صلیت نیست و بر مردمان کوفه اعتماد مکن و عبد الله بن عباس نزد امام حسین آمده گفت  
 که اگر حرم مکه که خانه خداست مرد و دیر بمانی گفت که ای حسین بقول کوفیان غره مشو که ناید و برادر است چه کنی و اگر ترا  
 ضرر باید رفت این زمان و کوفه دکان را با خود ببر تا که از اول امر ندانی که چگونه افتاد کار میشود و اگر کوفیان  
 تو بودند مے حال نپذیرد که در کوفه است بدر گردندی و مرا خوف مے آید که تو کشته شوی و آن کوفه دکان است  
 ترا بنگرند حسین قبول نصیحت ابن عباس نکرد و اشتی و نیز عبد الله بن عباس گفت و تشکیک امام حسین را داده و فرمود  
 بکوفه نمود که بخدا امر گمان آنست که بکوفه شوی در میان زمان و دختران خود چنانکه عثمان رضی الله عنه  
 کشته شد پس امام حسین قبول نکرد پس گریه کرد ابن عباس و گفت که ابن زبیر ترا برین آورده و در حق  
 ابن زبیر بد دعا نمود و هرگاه ابن عباس ابن زبیر را مے دید از وی میگفت که حاصل شد ترا چیزی بگو  
 و دوست میداشتی یعنی حسین و ملک ترا باشد و در ترجمه طبری است که عبد الله بن زبیر بکلمه امیر بود  
 و بیعت آشکارا مے گرفت بنا بر آن مے خواست که حسین بیرون نماند شهر مکه را با لشکر کشید و رفت و در کربلا  
 ماست که ابن زبیر نیز منع نمود پس حسین رضی الله عنه در جواب گفت که پدر من پسین حدیثی بیان کرده که  
 به تحقیق در مکه کسی خواهد بود که بان حرمت مکه حلال خواهد شد پس من دوست ندارم که آن کیش  
 من یا شما یعنی در حدیث است که خون یک کس در مکه خواهد شد بکیش پس از آن قتل و خون  
 در مکه حرام است حلال خواهد بود و عرض آنکه هر کسی که بکوفه بر رفتن حسین غمناک شد و در ترجمه صواعق  
 آورده که چون خبر توجه حسین بجانب عراق به برادر وی محمد بن صلیفه که در مدینه بود رسید چندان گریه کرد

طاعتی که برای دعوی وی بنهاده بود و بگشت و در هر جمعه طری مختصر آورد که امام حسین وقت ابراهه نمودست  
 در این مومنین ام سلمه رفت و ابراهه خود بهیال نمود و گفت که من بخواهم که خود را در شهر مسلمانان افکنم ام سلمه گفت که  
 ای حسین شما را وقت تو نزدیک است زیرا که آنحضرت را روزی از تو وقت خوش بود و تو صبیح دینی و در کمال  
 آنحضرت جاده ایست که جبرئیل در سبید و گفت یا رسول الله خدا میفرماید و میگوید که امت تو این را مثل گو سبید کند  
 و شهاب بکشد و روح تو این گردد آنحضرت مسلم نمکین شد و جبرئیل حاک داشت که ای آنحضرت را و که هرگاه  
 این حاک سرخ شود وقت شماست حسین خود ابراهه آنحضرت آنحاک را بمن داد و که در ششایم ای حسین من  
 آنحاک را نگاه داشته ام دیده میشود که آن حاک سرخ و خون شده می آید حسین رضی الله عنه گفت که ای  
 بر خدا را بدانستی و در تریچه صواعق محرقه نیز حدیث مخالفت عبد الله ابن عباس و عبد الله ابن عمر علیه السلام در حدیث  
 بیان شده است که کوراست و این الفاظ نیز اند که ابن عباس گریه کرد و گفت که افاض الله و این عمر گریه کرد و  
 حسین را بوسه داد و گفت که بخدا سپردم آنی و در تهدید یا تهدیب آورده که ابن عمر در مکه از مدینه آمده بود که در  
 رختن حسین رضی الله عنه بکوفه دریافت نمود و امام حسین کوچ فرمود و رفته بود پس ابن عمر بدو منزل رفت  
 ملاقات کرد و از فتن منع نمود و نیز در تهدید یا تهدیب مخالفت برزگان مذکورین کرده چنانکه مفصلاً گذشت و بعد  
 بیان نموده که چون امام مقتول شد ابن عمر گفت که حسین مخالفت ما قبول نکرده برادر خود را حاکم سلوک  
 که میان بالدر و برادر خود میدانست او را مناسب نمود که از حرکت میگرد و او را لازم بود که در جماعه مسلمانان  
 و نیز در وی می آرد که ابن عباس بوقت رحلت امام حسین لوی گفت که کجای روی که من از رختن تو بزارم  
 تو در جماعه میروی که پدر ترا کشتند و برادر ترا زخمی کرده ترا قسم بخداست که اینجا باشی و نیز در وی آمد  
 است که مسوره بن عمار بن محمد بن حسین رضی الله عنه خط نوشت بدو بنام که هرگز در فریب اهل کوفه نیایی  
 و بجزای تروی و بسیار خواهان وی خطوط مخالفت نوشتند و نیز در وی آورده که ابن عباس مخالفت  
 نمود چنانکه معلوم شد پس امام حسین گفت که ای ابن عباس پیر شده که سخن خرف می گوئی مرا قتل پیدا  
 بجای دیگر بهتر است از آنکه در مکه کشته شوم و حرمت مکهین حلال شود آنی به غرض کسی در مکه نما  
 که آنجناب را منع نکرد چون تقدیر الهی دیگر بود پذیرا نه فرمود پس وی رخصه الله عنه بر دوشه شعبیه  
 بتاریخ هشتم ذیحجه و نزد بعضی بتاریخ سیوم شهر مذکور با شهادت و دو نفر از اهل بیت و شعیب و همچنین خود را  
 بسوی کوفه شد و در ترجمه متعارف طبری نوشته که با همه اهل بیت خویش با چهل سوار و نو پیاده بر رفت و  
 در راه گروی برایشان خراج یمن آورد و ندی ملاقی شد ند حسین رضی الله عنه انان گروه آن خراج  
 را گرفت و گفت که ایام منم و بدین سزاوارترم از یزید و هر چه از حق مسلمانان بود باز داد و آنچه از حق



بیت المال بود برگرفت پس چون نام یاد رسید فرزندان شاعر و جوانان اهل غالب هر یک از حسین رضی الله عنه را که در  
 آمدند و چهارده نفر آمدند الله الله حسین گفت که هر من در کوفه بیعت گفتند که دل اهل کوفه داشت لیکن نه امام که  
 قصای ایزدی بیعت گفت که قصار را با بر سران داشت و هیچ کس خبر علی الله است اهتبی و در اصل کتاب  
 و فضول همه و غیره این چنین است که چون در راه فرزندان شاعر ملاقات کرد و سلام نمود و دست امام حسین بوسه داد و  
 پرسید که از کجای آئی یا ابافراس گفت که از کوفه می آیم فرمود چگونه اهل کوفه ساکت نشستی گفت که دلپاشی مردمان  
 مانده اند و شمشیرهای ایشان با بنی امیه اند و قصار از آسمان نازل است و الله تعالی ایشان را پیش از در راه ایتی است  
 که دلپاشی مردمان داشت و شمشیر ایشان بر تو حاصل می شود و کلام آنست که اهل کوفه از باطن با تو اند و نظایر این  
 اند و دستند بپای الله است که امام حسین بیرون آمد با جماعه حبیبه پوش از فرزندان ملاقات کرد و احوال پرسید  
 فرزندان گفت که زبان من مرضی داشت که کلام کردن نمیتوانستم لهذا با بشاره گفتم که بکوفه مرو و بکبره وان شو  
 انجمنی و در صومعه ای است که در راه آنجناب قتل مسلم بن عقیل و تفرقه جماعت وی از حرمین نزدیک شبنه  
 اراده بازگشت بکبره کرد پس یکی از پسران عقیل گفت که بخدا باز نرویم تا که عوض خون خود یعنی قصاص مسلم بگیریم  
 یا کشته شویم پس امام حسین فرمود که بهتر نیست در زندگی بعد شما تا که بکبره باز رسید انجمنی و در بعضی روایت است  
 که خبر قتل مسلم و پسران وی در کبره قتل از کوفه شنیده بود پس هرگاه کوچ کرد و دو منزل از کوفه رسید که حرمین نزدیک  
 الریاحی بکبره پس از صلح سواران مردمان این را یاد امام حسین ده یار شد و از امام حسین گفت که مرا سر دامن من  
 حکم فرموده که از جناب اینسانم تا پیش منبرم و من بخدا ازین امر کاره ام که گرفتار شوم مگر من بیعت تو هم  
 کرده ام یعنی من بیعت نمیکرده ام و از گرفتاری تو و بردن تو پیش این زمانه که است که پس امام حسین گفت  
 که من از تو اراده اینطرف نموده ام تا که خطوط و قاصدان اهل کوفه نیامده اند و شما نیز از اهل کوفه آید پس اگر  
 بیعت خود فایده ای بران قول که در خطوط خود نوشتید اید استوار اید بشهر شما داخل شوم والا از شما بازگردم پس  
 بن نزدیک گفت که بخدا ما را خبر خطوط و رسولان نیست و مرا ممکن نیست رفتن بکوفه و نه راه جدایی نیست  
 و نه راه بیرون گذاشتن میتوانم و نه ترا بگردن راند می خواهد و سخن نمایی در میان حسین رضی الله عنه  
 و حرمین نزدیک دراز واقع شد و کوچ فرمود امام حسین مع اهل و اصحاب خود و نازل شدند در کربلا تا رنج و  
 محرم سه شصت و یک پس فرمود رضی الله عنه که این موضع کرب و بلاست و این بابا ششستن مرا آگاه است  
 جای ماندن اسباب است محصل مردمان است پس مردمان فرود آمدند و بارگشادند و حرمین نزدیک کرد و نیز مع لشکر  
 بمقابله آن جناب و در کربلا فرود آمد و در فضول الهیه آورده که یک دو منزل کوفه مانده بود که حرمین نزدیک مع فوج ملاقات  
 کرد و گفت که ما را این زیاد برای قتال شما یا آوردن زنده شما را بخدایت خود امر نموده پس من میخواهم که بیکه ازین

دوامری بنظر شرم که کمال ابدی در گردن من باشد این هم ممکن نیست که ترا گذارم که منعی موجب شایستگی  
 آورد پس شایستگی است که شماراه دیگر بریده و من راه دیگر گیرم و به این راه خود هم نوشت که حسین ابن علی مادر راه دوام  
 شد پس امام حسین و یاران او تمام شب راه قطع نمودند چون صبح شد حسین بنیاد رسید عرض نمود که خطی این را بدین  
 باین محمول رسیده که در باب قتل و اسیر کردن حسین قصوری ندارد و الا از مخالفان نیز خود را تصور کنی حال  
 مرا محال که اشتغال نیست زیرا که متغیان وی باین اندلس حسین رضی الله عنه را کوچ گمازیده بنزدی مذکور  
 که بارسانید تا آنجانب آن الفاظ مذکور فرمود و در ترجمه طبری آورده که امام حسین رضی الله عنه تا مصفت شمار  
 کوچ کنی که در این زمان پس رسید چون از مردمان پرسید که این موضع را چه نام کنند گفتند که کربلا میگویند هر روز  
 کوچ میفرمائی و باز خود را در آن زمین می بینی از اینجا شتران میروند بر خند که بایشان میفرم و میروند بجای دیگر میروند  
 و بری خیزند پس بجزورت امام حسین فرود آمد چون خادمان میج زدندی و میفرم از درخت آور دندی خون از درخت  
 و درخت برست آمد و دانست که حکم آنجی حسین است که از اینجا بروم انجی و در ترجمه متعارف آورده که چون خبر خراج  
 امام حسین بدین رسید هنوز آنجانب را بگو فریاده بود نامه نیرید سوسی عید الله آمد که حسین از کربلا آمده سپاه برآه که  
 بگذارد عید الله این زیاد سپاه را در راه که نامزد کرد و عمر بن سعد را طلبید و بحسب اطلب بغیره محرم با چهار  
 کس رو میا و پنهان و حسین بن علی از قادیسیه پیاده کرده نزل فرموده بود که عمر بن سعد حسین بنیاد مذکور را و نشان  
 که چاه با و منزل را راست کند و ابن حرمین نیز از شعیان علی بود با حسین ملاقات کرد و بیکه با بنیاد اهل و عیال  
 و بنه بار فرود آمده او را گفت که برو اینک لشکر می رسد فرمود با انبیه اهل و عیال چگونه بروم گفت که بر خیز  
 بگوشت چون کوچ کرده بمنبری رسید که آن را کربلا گویند و درین روایت طبری بسیار کاتبان و خوف اخفایانوده  
 بیانش در روایت آمده بود پائی تقدیر چون وی رضی الله عنه در کربلا نزل فرمود عید الله بن زیاد خط  
 مطالبه بحسب بنیاد فرستاد امام حسین خط را خواند بقاصد گفت که این خط را نزد باجو ایهیت پس قاصد حقیقت  
 به این زیاد و گفت نامه غضب این بنیاد در جوش آمد لشکر جمع نمود در و اند ساخت و عمر بن سعد را که عامل روی بود  
 برای قتال حسین طلبید عمر و استغفار ازین امر جسته بن زیاد در جواب نوشت که یا حسین خروج کن و یا بسند  
 حکومت رسته مسترد کن و در خانه نشین پس این سعد حکومت رسته اختیار کرده خروج بحسین رضی الله عنه  
 نمود پس بنیاد این زیاد لشکر را بفرستاد تا آنکه جمع شد با وی یعنی با عمر سعد است و دو هزار سوار و پیاده و اکثر از آن  
 باوی بود بنیاد طلب امام حسین فرستاده و بیعت نموده بودند پس آن لشکر بر طرات فرود آمدند و در میان لشکر امام حسین  
 و آب حاصل شدند و هم چنین است در فصول المهدی و وی ایتمم است اول کسیکه با عمر سعد ملحق شد عمر بن علی  
 بود انجی بدانکه در روایت مفتاح البجاد روایت طبری اختلاف است از مصدح و غیره معلوم میشود که ابن زیاد

محمد و سعد را ازین بعد رسیدن صاحب امام حسین کربلا طلبید و در این طریق در راه رسیدند و در کربلا  
 شخصی طبری نوشته که در این راه بود و گفته بود که آب را از ایشان طلبید و در این راه رسیدند و در کربلا  
 امام حسین خواست کتاب خود بگیرد و قتل از رسیدن آنجا بفرج این راه رسید و آب را در گرفت و حق چون عرض رسید  
 کتبه و نوشته این را با قلاب از لشکر امام حسین بنده نمودن و شکی ایشان و سخت حطش پدید آمد شخصی از یاران حسین  
 عرض کرد که آن را بنده بن حسین بدهد ای حق گفتند و هر دو را بدو عرض نمود که اگر بفرمانی پیش محمد و سعد و در باب آب سخن  
 نادی را هم پس آنجا بفرمود که بخانه بی برید و جدائی نزد محمد و سعد آمد و سلام علیک بفرمود پس محمد و سعد گفت که  
 ای برادر مهدی سلام علیک چرا نمیکنی آیا من مسلمان نیستم خدا و رسول او را نمی شناسم پس بنده مهدی گفت که اگر تو  
 مسلمان بودی چرا بچه دعوی می کنی بر این رسول او را و لا خروج نمیکردی با برادره قتل ایشان بعد از آب خوات در ای  
 که از آن سنگ دست و خنجر و خنجر از آن دست آب می نوشند و این حسین بن علی و برادران و زنان و اهل بیت ام  
 از لشکر می بریدند و در حال آتش و با دایگان میبری که خدا و رسول را میشناسم پس عمر سعد اعتراض کرد که ای امام مهدی  
 بدستیکه من حمید اعم بزرگی ایشان آنچه که هستند لیکن مع و عانی عید الامین چون تومند الی خط فنیما خرجت  
 عصی و فیهما روی وانی لواقت علی خطر لا از قبیله و من با اخذ از منی و الزمی رغبتی ام ارجح مظلوما و هم  
 ولی شهادت را بر منی پس و و بنا به حجاب ملک از منی قره عینی ای برادر نفس من اجابت نمیکند بسوی آنکه بر منی  
 را فرموده بگذارم پس بر من مهدی در خدمت وی رسید و گفت که ای ابن رسول الله مرا ضعیفی شد که ترا قتل کند  
 پس بابت منی و ابن الاخصر از منی بی ای بکر ایضاً شایع نموده که گفت را که حسین بن علی عیضا و تنکیر و دلال و در ایضاً  
 مردمان لشکر بنده مقابل و بی آنکه پس محمد و خدا و ثنای وی با ایشان فرمود که امروز دکان بسیار ایام بسیار بیدار کنی که در ام  
 پس از آن در مظلومی خود رجوع کنید و ببینید که شمارا رحمت خون من و جنگ حرمت من در دست است یا نیست  
 ایام من پس در خنجر شایع و فرزند پس عمر رسول خدا شتم و این بهترین مردمان و این اول ایمان آوردن در کان خنجر  
 بنشینم آیا امروزه سید الشهداء من نیست و آیا نه سیده است شمارا فرموده آنحضرت در حق من و برادر من سید اشباح  
 آیا نیست در این حدیث مانع شمارا از خنجر خون من و حرمت من یعنی این حدیث شمارا باعث حفظ خون و حرمت  
 نیست گفت که نمیدانم که تو چه میگوئی پس فرمود که در میان کوفه شخصی است اگر شمارا روی پر سید بر آید که شمارا خنجر  
 که شمشیر حضرت در حق من و برادر من حدیث مذکور را و از زید بن ثابت و برابر این عادت الس بن مالک صحاب  
 در کوفه اند پر سید که آید شنیده اند این حدیث را در حق من و برادر من پس اگر شمارا درین نیز شک است پس در کوفه  
 بدون رسول خدا شک میکنید پس بخدا که گاه به دالته من دروغ نگفته ام از آن روزی که بشناختم من خدا  
 غنایت کند بر کاذب پس بخدا در میان مشرق و مغرب پس در خنجر شایع من نیست نه از شما و نه از غیر شما پس



من سید و خیر شی شایسته مخصوص و خیر من و شایسته و صید مرا که طلبش کنید عرض چون خود که طلب کسی از شما کرده ام  
 با طلبش کنید مالی را که از شما ملاک کرده ام یا طلبش سازد از من و خدا من از نعم خود با این خلق مویش شده در صاحب کتاب  
 گفته که این قول امام حسین رضی الله عنه از روی عاجزی نبود زیرا که وی تنها سوار میدان جنگ و بهادر بود و کار  
 عالم بود و با حال مشابه خود از روی خیر فرمودن و خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیک الهیار و ارشاد و عجز از این امر  
 برای اقامت محبت بود که تا عیار را در بر روی خدا تعالی عذری نیابد چنانکه فرمود حق تعالی و انکما عندی حسنة  
 بنیت رسولک و در تمیز این تمیز است در ده که امام حسین علیه السلام نوشته است که از من هر یک استیبار کن یا به محراب فضل  
 یا به السوی برید و آن کن پس اگر این هر دو را بخواهی بکنی ما را بسوی ترکستان رفتن ده من آنجا روم و با کفار  
 شرک جنگ بکنم و کشته شوم پس عمر و سعد این پیغام را بعید البین زیاده فرستاد و علیه قبول نمود پس عمر فرمودی اگر چنین  
 گفت که او را بسوی برید رفتن نباید داد تا آنکه رأی او قطع حکم تواند شد و بعد جواب عمر سعد نوشت و در جواب مذکور  
 تا امام حسین فرستاد که بی اقبال بن زیاد رفتن پیش نیرد چنانکه امام حسین گفت که من هرگز پیش بن زیاد نخواهم رفت پس عمر  
 از جنگ تعطل می و در بر این عمر و سعد گفت که اگر تو برای قتال میروی بهتر و الا ترا تا آخر حکم شست و در پیامی نفر از  
 اهل کوفه داشت بود عمر و سعد گفتند که تو ایستاده مول خدا را میگویند چرا قبول کنی و آن کسی نفر از لشکر عمر و سعد برخاسته  
 و لشکر امام حسین آمدند و با وی قتال از اعدا نمودند آنوقت و در ترجمه طبری مقارن آورده که چون عمر و سعد بیاد آمدند  
 و خبر امام حسین بکربلا یافت آنجا رفت چون سپاه عمر و سعد نمودار شد امام حسین با آن چهل سوار و صد پیاده پیش  
 شدند و صف بیکشد عمر و سعد از میان سپاه بیرون آمده بر امام حسین سلام کرد و عرض نمود که هر چند با هر خلافت  
 اعلی ایستاد لیکن خدا تعالی بخواند که این کار از شما درست شود و آنچه که پدر تو قتال کرده از تو نه شود و بعد از آنکه  
 او را هم رسید و زندگانی بنده گذرانید و آخر کشته شد و برادرش دانست که اینکار است نباید ترک کرد و بیعت نمود تا از  
 اندیشه مخلصانیت تو نیز خوشی را از کار بیرون آر حسین رضی الله عنه فرمود که از من کار بکنید یا من بکنید یا هر یک  
 تا یکدیگر و اگر دایم کار گردم و گرنه لبش می شوم و اینجا به شیم و گرنه را بکنید تا پیش نیرد روم عمر و سعد گفت نیکو میگوئی  
 اکنون صبر کن تا من بعید زیاده نامه کنم و عمر و سعد بالشکر فرود آورده نامه نوشتن از این زیاد جواب آمد که اول حسین رضی الله عنه  
 نزد من آید تا من او را نزد نیرد بعید حسین گفت که من نروم بعید الله بن زیاد ملعون قبول نکرد و پیش خود ماند  
 خواست عمر و سعد و سه بار نامه کرد و بعید الله گفت هیچ سود ندارد تا نروم من نیاید و دست بردست من نه بزند اندر  
 روزگاری بگذشت پس بعید الله زیاده کس نروم و سعد فرستاد که من ترا برای حرب فرستاده ام اگر حرج کنی بهتر و الا  
 دیگری را بر گمارم تا حرب کند عمر و سعد همان ساعت صف آرا شده بانگ کردند که ای حسین بسپاه جبهه کردم تا بیک  
 باز گردی و من چون تو گرفتار شوم این کار مرا انجام نیافت حسین گفت امر و مرا فرصت ده عمر و آن روزان



پس عبدالمعز را با شمع را بخواند و گفت که مروین سعد با ما می کند و دل با حسین دارد و برو اگر وی حرب کار  
 نماید بشیر و الا عید را او بستان سید سالاری تراست یا حسین یا سرور را با من نفرت چون امام حسین بگوید و دست  
 خواسته بود شمر علیه لعنه به نماز دیگر رسید و گفت که من یک ساعت امان ندادم و حد سیاه سوی حسین بزد و گفت که  
 علیه السلام را با کسی دیگر فرستاد حسین رضی الله عنه گفت شب نزد کائنات یک شب با امانان و بعد شمر نیز امان بخواند  
 تا شب امام حسین سلاح راست ببرد که شب فاصد علیه السلام را باورید و گفت که آن شب سازند و حرب کنند تا  
 لشکر می کشید و چون حسین را کشتی تن می کشید از یزید هم اسبان بالند مروین سعدی بحال مروین و این محتاج را با با نصرت  
 طلب رود و فرستاد و آب بند بولس لشکر حسین را آب نمود و حسین آن شب نخفت و سلاح بر خود راست بیند و علی  
 بن حسین بپای خفت و حسین شمر می خواند او شنید و بگریست و زنان نیز بگریستند و بانگ زنان برخواست فرمود که  
 با شهادت و دشمنان شاد شوند و بی و در ترجمه محضر طبری آورده که چون امیر المومنین حسین بنین که با فرو و آید و با  
 که داشت سر سجده نهاد و در خواب ندیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم مع جماعه ملائکه تشریف آورد و حسین رضی الله عنه را  
 گرفت و فرمود که ای فرزندان من ایام که دشمنان قصد کو کرده اند و ایشان از شفاعت من در قیامت نصیب آیند  
 و نزد یک است که حق تعالی ترا بدید بر تهادت رساند و بهشت را برای آید و آراسته کرده اند و من و مادر و پدر تو منتظر  
 آمدن تو هستی ایام که فرزندان من مقام نرسی تا شریعت تهادت بخشی پس آنحضرت دست مر سینه امام حسین نهاد  
 فرمود اللهم اعط اخین مصبراً و اجراً حسین رضی الله عنه از خواب در میان بیدار شد و بر ابل بیت خود این خواب بخواب  
 حمله گریان شدند پس عبید الله اب را از لشکر امام حسین بنده نموده بود و بی و در سال عمری می گوید که عمر سعد اب  
 فرات را پس پشت کرده فرو آورد و حسین رضی الله عنه در ریگستان نزول کرد و سه فرسنگ از آب در  
 مانده بود و فرمود تا جاده با بکشد بهفتاد و ارش کاویدند آب نیافتند همه از تشنگی بے تاب شدند و کام بر یکدیگر کشیدند  
 شده کسی را طاقت سخن گفتن مانده با شارت و لب سخن می گفتند طفلان از تشنگی بگریه در میشتند و راه را بپایست  
 رسول خدا صلعم از تنجیم نماز کردند حسین عباس بن علی را با سبی و دو نفر در شب فرستاد تا آب بیاورد عباس  
 مجروح برگشت کبک دو کس شهید شدند و در تهنذیب التهنذیب آورده که جعفر بن سلیمان ابن  
 حدیث بن می کرد و گفت دیدم من حسین را که خیمه وی در صحرا ایستاده بود پس رفتم من دیدم که شتر آن  
 می خواند و اشک از چشم وی روان است پس من بوی گفتم که چه سبب تو ایجا آورده فرمود که اهل کوفه خطا  
 بن نوشتند این زبان قاتل من شد و هرگاه که مرا قتل نمایند خدا بر ایشان بکارد و مسلط گرداند شخصی که  
 دلیل کند ایشان را تا که ایشان از همه کسان ذلیل تر نخواهند بود و در ترجمه صواعق آورده که چون بر امام حسین  
 این بخشی رو داده نصیحت برادر خود حسن یا علی کرد که وقت رحلت فرموده بود که از سبهای کوفه و اغوائی آن

چند بانی در قول ایشان خروج کنی که موجب سخت و برایشانی بود که در آن فصل در ذکر شما و ستادی رضی الله عنیه  
در این فصل است که از عمر بن ابی بن قریب میگوید و در اشک از مرگ کان روان می شود و تمام آن اشک را می خورد و آن را که  
چون تخمین خواب امام حسین گشت که این قوم تا یکبار در بی قتل وی اندازد آن خود را فرمود که گویی بزرگوار و مستطاب محمدی  
کنند و در عازله وی یکبار در اندازانان هو قتل الفی شود و بر آمد لشکریان سعد و محاصره کرد حسین رضی الله عنه و  
تا سه قتال از حمله و همیشه قتال بود از یاران و اهل بیت امام حسین تا که یک یک میرفت و کشته می شد تا آنکه  
کشتگان زیاد و بر بنیاه رسید و یوسف امام حسین نفره بود که آیا کسی مددکاری و فریاد می شنید که برای خدا و  
و در کینه ایشان را از حرم رسول اندیش تا که گمان برین برید از راجی که ذکر کردی در فصل سابق که کشت سوار شد  
و گفت که ای بن رسول من اول انسان کسانم که بر تو خروج نموده بودم و حالا از گروه تو پس بفرما که من اول در  
باری تو کشته شوم و بر هم و بر یام شفاعت بعد ترا در روز قیامت لیسر حمله آورده بر لشکریان سعدین قتال ایشان  
مکرد و کشته شد و گفته شد که با وی برادر او این او و علام او نیز کشته شدند پس آن کشت قتال اشتغال پذیرفت و کشته  
شدند یاران حسین تمام و سپران و برادران و ابنائی عم او و خود تنها ماند و قتال بنفس خود می فرمود و همیشه بر سر  
در دست داشت و این اشعار بخواند **أنا ابن علی الخیر من آل یاسم** که گفای بنده اسحق حسین افخر و جلیل  
رسول الله اکرم من منشی به و عن سراج الدینی الناس از بر وفای طایفه امی سلاطه احمد و عی مدعی و اچنا حسین  
حسین و عی کتاب الله انزل صادقاً و فینا الهدی والوحی والخیر یذکر و شیعته فی الناس اکرم شیعته و  
بهیضتها اوم القیمة یخیر به تبس همیشه رضی الله عنه زد و گشت هر کسی که روی می آید بیکر و تا آنکه از خیالین  
بسیار کشته شدند پس دست کرد از چهار جهان و نیز تا که از هر جانب بچشم آید و بسیار می کردند و غم می بخشول سکونی در گردن بزرگوار می نمودند  
پس از آن حدیث امام حسین و حم حرم و حاکم شدند بنعمه زده امام حسین که آن جوان که در شیطان اگر شما را دینی نیست و خوف روم  
حقاً مستدار لیکن شما اگر بریند و رجوع بسوی نسب خود نمایند اگر شما خود را عرب پندارید من با شما جنگ میکنم کینه بانی  
نادان خود را از تعرض حرم من منع کنید زیرا که عورات با شما جنگ کرده اند و نیز بفرمایان خود منع نمود و گفت که اول آنکه  
است شما را که چه چیز را انتقام برید حالا که حسین را جراحت بسیار رسیده پس مردمان بی در پی نیز و نیز زنده رضی الله  
عنه بر زمین افتاد پس عمر و سعد بیاوران خود گفت که از اسب فرود آیند و میر این را بترانند پس از ضرب خرنه صفائی  
بر حبت و همیشه از حسین رضی الله عنه را می برید پس عمر و سعد در غضب آمد و شخصی که بر دست راست وی بود  
گفت از اسب فرود آید پس غولی بن یزید الاصحی سر امام حسین را جدا نمود و بر قند اندرون حرم وی و دوازده  
از اهلان بی یاسم و اهلان امام حسین و دختران وی و زنان وی اسیر کردند و عمر و ابن سعد گفت که تن مبارک  
وی را زیر سم اسبان باند و در ترجمه متعارف طبری اینست که چون امام حسین زمان را از گردن منع فرمود

چنانکه گذشت پس حسین نظر بسوی آسمان کرد و گفت که خداوند توانا که برین این قوم رحمت کرد و در پیشگاهش بار خدای او  
من از ایشان بشناسم پس حسین مردمان را که شهادت داده بودند و با او آمده بودند جمع کرد و گفت ای شیعیان بر شما بود که در میان شما را  
به جبر آوردیم و ما را کفر و ایمان بسیار دادیم از جهان تا این شهادت نمودیم و شمار از معبد بیرون کردیم شما را و بدید ایشان  
گفتند روز قیامت پیش خدا حاضریم و چه حجت آوریم و پیش جوت میسر کنیم که فرزند او را بدست در تنان سپردیم  
چهارم پیش خود گفتیم پس حسین همان قدر سپاه که داشت بر حال کرد و مردی بود از شیعیان علی طریح نام در آن  
لواح چون کشید که حسین گرفتار است بر چاره بیاید حسین را گفت برخیز چهارمین شیعیان تا شهادت قبیل خود رسانم  
از دست دشمنان خلاص یابی حسین گفت من و فرزند و عیال را گذاشتن عمارت وی باز گشت پس از آن خواند  
چنانکه گذشت چون روز شد آن روز روز دینیه عشره محرم بود و نماز صبح خواند و بعد از آن سجد سپاه آراسته صف آرا شد  
حسین از اسب فرود آمد بر چهارده نشسته و بر روی صاف آمد چنانکه به طلق او را بدید و خطیب چنانکه در فصل سابق  
گذشت بیان نمود و آنچه که بر خطبه مذکور سخنان را نده بود اینجا آورده شد فرمود که ای مردمان به پیشگاه شما میسر  
خبر چیست و آنچه که عزیمت دارید چه بود آن گوی چری با شما را نموده ایشان هم تعظیم کنند و هر دوی را زیارت خود  
اگر ای میکنند من بسیر و قهر نمیگیرم شما هم مرا بخون قهر نیرید و من بدریه نزد او گردانم و کشتن نگذارد و مرا اینجا گذارد  
چنانکه آدمم از اینجا مرا بخواند و رسولان فرستاد و چون نزد یک شما آدم برین برآمدید و با من عهد کردید و مثال  
این سخنان گفت هیچکس جواب نداد حسین گفت الحمد لله که حجت خدا بر شما است و شما را برین حجت نیست پس یک  
بار حسین بر یک نام بنام ندا کرد که برین نامه فرستاد و دید اکنون در کشتن من اید ایشان جواب دادند که ما اند  
بسیار تو نیز از حسین گفت الحمد لله که شما را بر خدا هیچ حجت نماند پس از آن گفت اللهم انت تقی فی کل کربه و عدی فی کل  
کل شدة و قوی علی کل مله و جاری فی کل حالت و انت و بی فی کل نعمت و انتجی فی کل غایه آگفته یار حم الزین  
پس اشتر بخوابانید و بر اسب سوار شد و صف میاراست و با سیادت ایشان ابتدا کنند پس مردی از لشکر عمر سعد  
عبد الله نامی است با جوانان واده بیرون آمد کرد آتش دید که بر جوانی عیال و اطفال حسین روشن کرده بودند و با کس  
آنجای نزد آن عبد الله نام حسین را گفت که ای حسین بشارت باد ترا با آتش و با پیش از آتش آخرت امام حسین گفت  
یا رب این راه را که کن چون عبد الله این بشنید اسپش را پای بجای فرو رفت بیفتاد و او را بدان خندان بر آتش انداخت  
آن حسین در آن آتش بسوخت بعد در ترجمه قصه آمدن حزنو شسته بعد از آن می نویسد پس شعر و غمزه را گفت که تا کجا  
مهلت بری نزد یک آمد و تیر در میان نهاد و گفت شما همه گواه باشید اول تیر من انداختم پس دومی را از لشکر عمر سعد  
آوردند از میان عجمه آمدن زیاد یکی را نام زیاد و دیگری را نام بود و مبارز خواستند از لشکر امیر المومنین حسین  
دو تن بیرون شدند حمید بن منظر و یزید بن الحسین و آن هر دو را بکشتند پس مردی از لشکر عمر بن سعدی

معقل بن یزید بیرون آمد و از لشکر امام حسین بنی هاشم بیرون شد و معقل را بکشت و دیگری بیرون آمد و او را نیز کشت  
 پس از آن از لشکر و همراهان این مرد نامی بیرون آمد و مردی از لشکر حسین نافع بن مالک نامی او را بکشت و در  
 گرم شد و یاران حسین تشنه شدند و عمر بن الحجاج بر زمین لشکر عمر بود گفت ای مردان دل ببرم که بناده است و  
 کس با ایشان بر نیاید یا با یکبار حمله باید کرد و عمر گفت بهتر و تیران را پیش برانند تا تیر باران کنند و یاران حسین  
 شوند پس است تن از لشکر حسین کشته شدند پس امام حسین خواست که خود حربه بشیر بر یاران حسین گفتند که با این  
 رسول آمد تا از ملک زنده باشد حربه را بگویند که امام حسین آب انداختیم که در فرمود حسن و حسین و ایشان  
 بکیک نمی شدند و می مردند و هر که رفتی آن که گفتی من از پس تو می آیم پس همچنین هر کسان که با حسین بودند شهید  
 شدند تا حسین با برادران ماند امام حسین گفت که حالانوبت نیست ایشان گفتند تا از ملک زنده ماند گوارا بگویند  
 که تو جنگ روی پس اول کسی که از ایشان حمله کرد پس بزرگ امام حسین علی اکبر بود و حمله کرد و در هر حمله دو تن و سه  
 تن را بکشت لشکری بر وی غلبه کرد و زبانش خشک شد سوی پدر آمد و گفت که ای پدر مرا لشکری کمال است پدر  
 گفت که ای پسر جان من فدای تو باشم چه تدبیر کنم پس زبان خویش در بین وی نهاد و نگه بدارد باز گشت و حمله کرد و  
 مردی پیش وی نامش قره بن سعد بود از پس علی اکبر در آمد و شمشیری بزد و از پای کشید مردم دویدند و او را  
 بپایه نهد کرد و حسین بگریست و آواز بلند برآمد و بیداد رحیم بیرون آمد و خواستین را بر علی اکبر افکند و خرد  
 برخواست و از پس علی اکبر عبد الله بن مسلم بن عقیل بیرون شد مردی صحیح نام تیری بدو دستش بدوخت و چون  
 برگشت همان مرد تیری دیگر بر پشت وی زد که از شکم بیرون آمد پس جعفر بن عقیل بیرون شد مردی دیگر  
 او را نیز بکشت تا حسین با پنج برادران ماند عبد الله و عباس و جعفر و عثمان و محمد و از برادران حسین محمد بن جعفر  
 ماند و دو دیگر عمر بن علی ایشان در آن معرکه حاضر بودند و پس حسن قاسم نام ماند و دو علی خور که آن را  
 زین العابدین گویند بپایه بود بنا بر آن اندرون خیمه بود و قاسم بن حسن بن علی کودک نوزده ساله بود و از  
 خیمه برآمد و شمشیر کشید حسین فرمود که تو در جنگ مشو که کودک هستی گفت یا عم نمی بپذیرم تو دست از من بدار سوار  
 از لشکر اعدا بروی حمله آورد و شمشیر نزد او را دو نیم ساخت پس هر پنج برادران بیکبار بیرون شد ایشان  
 اعدا در میان گرفتند و بکشتند پس تیری بر اسب امام حسین رسید امام حسین پیاده شد و از کمر سنگی و لشکری گشت  
 شده بودند آنکه وقت نماز ظهر رسید حسین بنیشت و هر که بکشتن او آمدی اندیشه کردی که اگر این را بکشد خون  
 بر گردن وی ماند بنابر آن باز گشتی حسین را پسری بود یکساله آواز او بشنید و لشکری بیوخت او را بر کنار نهاد و همگی گشتند  
 از اعدا تیر به پناخت و گروش او رسید و حسین کودک را از کنار نهاد و گفت انا لله و انا الیه اعرجون ما ربنا ابدیننا  
 شکیدانی دد و از ناپی بر خاستن لشکری غلبه داشت بر لب فرات رفت و میخواست که آب خورد و دختر گفت دست



باردار کرد آب خورد و او را لشکری سست است اگر آن خور و زنده شود حسین قدری آب بدین اندر گرفت مردی تهری بود  
و حسین حسین بن حسین آب آوردن بر حین و شیر از دهن بیرون کشید و باز گشت و خون از دهنش میرفت و زرد آب حسین  
حسین گفت و کشتن من آبی عمر شرم کرد و باز گشت و پیادگان گفت چرا سستی بینا میزد و او را صحرای ملک جاده  
کرد حسین آمدند و حسین حمایر ایشان میکرد و میگشت و تهر و عمر و سعد از دور می دیدند عمر و سعد شمر گفت که تو مثل  
حسین مردی را دیده که همه اهل بیت وی کشته شدند و او را چند جا زخم رسیده و چندین سیاه با وی مقابل اندامها چنانکه  
پسین نالان پیادگان حرکت کرد تا قریب چهار سواره و ده پیاده را کشت و وی و چهار جراح برین وی رسیدی زخم  
و سه زخم نیزه و سه جرح خون بسیار از وی برفت و لشکری غالتش پس شمر با شش تن از مخصوصان خویش تنها کرد حسین  
رضی الله عنه تا شیر جنگ ایشان میکرد یک پیاده زرد نام تنبیری بزرگ حسین بردست گرفت پیش از کف بیضا امام حسین  
بر خاست تنها یک پیاده کرد و با پیاده داشت آن پیاده که کار تمام شد باز گشت تا به حسین نرسید و بیای حاست و آورده نمود که  
بجمله پیاده پیاده و وی اندر آمد و امر از بر دست چنانکه از سینه او بیرون آمد حسین بیضا دویم و شمر رسید شمر  
ازین میرید و حسین بن اشعث پسر اشعث ازین مبارک بر آورده و شخصی که نام او حسین بن بدیل بود تنبیری بر گرفت  
شمر از جنگ خبر کرد و غارت نمود و جامه نازم و سروسن زمان به تاراج گرفت همه زمان فروش نمود و عمر و سعد شنیدند آنجا  
شمر را دید که تنبیری کشیده و علی بن الحسین بیا را افتاده میخواهد که او را کشید عمر و گفت که شرم نداری از کشتن کودکی که شمر گفت که  
ای عیسی الله را فرموده است که بچه را از ایشان رها نکن عمر و سعد گفت مسلمانان کو دکان کاfran را کشند این فرزند  
مسلمانان و قطع نظر ازین این را پیش امیر هر چه خواهد بکنند عمر و شمر پیادگان را باز گردانید پس شمر عمر و  
که امیر امیر فرموده است که اسبان را بر تن حسین بدوان پس بیت اسب را حکم کرد تا با حال کردند چنانچه شمر  
تن مبارک شکست و آن شب آنجا فرود آمدند لعنة الله علیهم اجمعین ه بدانکه در زخم مختصر طبری نوشته  
که علی اصغر و ازین العابدین گویند چار بود او بعد کشته شدن علی اکبر پیش امیر المومنین حسین آمد و عرض  
نمود که ای امیر از خصمت قربانی نماند دشمنان حرب کنم و بحضور تو بشارت یابم و بجد خود بر سرم امام حسین  
که ای بسیرا که کشتی شوی لیل من بالکل بریده خواهد شد و بر رسول خدا چه رو خواهم نمود تو یادگار من باش -  
پس ام کلثوم دست علی اصغر گرفت و اندرون خمیه برد امیر المومنین حسین اهل بیت خود را و ادع کرده  
و حاکم رسول خدا پوشیده و علی اصغر را در کنار گرفته بخدا استغاثی سپرد و گفت که ای فسر زنده بعد از شما  
من با دشمنان حرب نکنی علی اصغر قبول نمود و امیر المومنین از اهل بیت خود جدا شده و سلاح پوشیده و در  
حرب پیوست و غریبه از اهل بیت برآید و گفتند که همین یارو کار رسول الله علیه السلام بود تا آنکه رفت با دشمنان  
قتال نمود و مینه را بر میسر نه و بسیار بر ایکشت و شهید شد و اسب وی گر خجسته در خمیه گاه در آمد و در آن کتب



واندکیم بالصواب مضمحل در ذکر شصت و در طبری آورد که عمر و سعد یک روز در کربلا مقام نمود که عمر و سعد گمان چنین  
 را بگم کرد و نفس با می اهل بیت چنان افتاد و ماندند و زمان امام حسین را بر بستران بر پا لایهای مشک جاریه در  
 و سر بر منبر و علی بن الحسین را که بپا بود بر آتش انداخته روی بکوه نهادند و گویند که چون روایت شد نزد  
 اگر لعین شنیدند و کس را ندیدند و این شعر می شنیدند از خواسته قتل حسین را شنیدند عتبه بن ابی سفیان  
 و آواز بسج مردمان می رسید و کسی را نمیدیدند و این شعر نیز می گفتند که یا ایها القاتلون قتلت حسینا و بپشت  
 بالعذاب و التکلیف و لعنتم علی لسان داوود موسی و حامل الانجیل بپشت امام حسین تار و زسیوم پاک شدند  
 افتاد و هر کسی حق خود پس مردمان حاضر به آن در بهشت بر لب فرات و اندران نه نیست میامند و گفتند  
 ای مسلمانان این مقتولان را شیران و کرگان بخورند از خدا بترسید و دهن کنید پس همه جمع شدند امام حسین را  
 در یک کور دفن کردند و دیگر شهیدان را یکجا جمع کردند و هر که از اهل بیت او بود در برابر او در گور کردند و  
 خولی سر حسین را پیش عید السید زیاده برد و دیگر روز عمر و سعد باز زمان اهل بیت بر بستران بیابان و پیراهن در  
 در کوفه آمد چون کوفیان دیدند می گریستند پس ام کلثوم گفت که ای مردمان کوفه بچه گریه ماران شما  
 کشید و باز نمیکشید و این سه بیت خواندند ماذا نقولون اذ قال الهی لکم یا ماذا فعلتم و انتم آخر الامر  
 بعضی و باقی بعد مقتدی بنهم اساری و قتی ضروا بدم ماکان هذا جزاء او بعضی لکم یا ان تخلفوا فی  
 فی القبر من ذوی رحم یا کس عید السیدان زیاده بگوشت اندر سما طین بگسترانید و با مہبت و وقار نشست  
 و عمرو بن سعد را بار داد پس سر حسین رضی اللہ عنہ را وید که در شتی پیش وی نهاده اند و زمان کوه دکان  
 که اشاری اهل بیت بنوی بود و پیش آن ملعون نهاد و با ایشان اند و عید السیدان و مقامهای ایشان میدید  
 و ش گفت الحمد للہ الذی اکرب ذاکر یعنی سختی داد با عدا ی امام کلثوم گفت الحمد للہ الذی اکرمنا  
 بحمد و علمنا الطیرا پس عید السید گفت کیف را تیم قدره السید یعنی چگونه در یافتید شما قدرت خدا را  
 ام کلثوم گفت سبحان السیدینا و بیکم لوم العیة و یضیقنا منکم یعنی قریب است که خدا ما را و شما را روز قیامت  
 جمع سازد و الاضاف فرماید آن ملعون گفت ترا هموز چندین دلیری در کلام است و خواست که او را  
 عقوبت کند عمر و سعد گفت سخن زبان را اعتبار نباید کرد پس عید گفت که این لیسر کیت گفت که لیسر  
 حسین است گفت این را نیز بکشید که من بخوام که از نسل فاطمه بیچ زنیی ماند صاحب بشرط یعنی  
 سر تنگ شخته خواست که علی بن الحسین را دست گرفته بیرون برد و بکشد زینب و را بکشد زینب و را بکشد زینب  
 و گفت اگر این لیسر را می کشید ما را بکشید من ازین دست باز ندارم و در همه زمان و کوه دکان آل محمد  
 محرم فقط این کودک مانده است چون این را بکشید ما عورتان بی محرم بمانیم عید السید گفت جان او را







سر مبارک بفرستید پس خداوند فرمود آفرید و بهشت صد گیس و فرمود وی جمیع عتده او را از دست جلا داد یعنی سر مبارک را  
 پس سرگاه شنبه فرستاد این را به طایفه که در کعبه از خانه برادر و گردون وی نزد پدر از کعبه او را در مسجد حرام فرستاد  
 فرستاد این را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 عتده که گفت وی فرمود که را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 سر مبارک را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 ای این سر مبارک را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 و در روز یکشنبه را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 وی بر گردان سر مبارک را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 حسین را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 چون راه قطع کردند که در راه ویران بود و آماج رسیده فرو آمدند تا قیلو که کنند پس سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند  
 از حوا ادره قیلو که کنند پس سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 قبل از شب بی شامی که گفت وی فرمود که را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 سطر نوشته بود در روایت است که سرگاه که آن را کربان در منزل فرستاد سر مبارک را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند  
 میباشند و طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 نیز برآمد قاتلان را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 مستند شامی که گفت وی فرمود که را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 خوشبختی که در آن خود بهاد و صاحب شمشیر که بر کرده ماند پس از آن سلمان شد از آن چه کج از سر مبارک نور تا آسمان دید پس از آن که  
 سر مبارک را به طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 آنرا از سره و کشتاد که تا فحاشی تقسیم نمایند پس دیدند آن در انجمن شده بود و هر یک جانب آنها نوشته بود و داشتند انجمن  
 لیکن طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند و اگر در کعبه بماند  
 اندر نیز تقسیم در آن میگردید و آن تقسیم از آن بدو بر نیز بدو زنده و سر امام حسین را در بر روی و سه گداشت پس ایان  
 شمرین وی انجمن قصه جنگ غار کرد و گفت که ای امیر المومنین حسین برآمد باد و از ده نفر از طایفه سر مبارک را در آید و به سر مبارک در کعبه بماند  
 از تبعه مانی خویش بهم لبوی ایشان رفتیم و سوال نمودیم ایشان را با طاعت حکم علیه السلام این زیادینا با اختیار جنگ پس ایشان  
 جنگ قبول نمود پس ما بر ایشان تا ختم نزو یک طلوع آفتاب ایشان را از هر جانب محاصره نمودیم پس سرگاه که شمشیر

در احصای ایشان اوقات بسیار بود و می دانستند که ایشان را در هر روز یک نفر از ایشان را که در هر روز  
 در سجده و قنای آنرا می دانستند که در هر روز یک نفر از ایشان را که در هر روز یک نفر از ایشان را که در هر روز  
 اندر بر سر ایشان می گذشتند و این است نهانی ایشان را در هر روز یک نفر از ایشان را که در هر روز  
 گفتگو نمی کردند و آب می خورد و گفت و ای بر شما من را ضعیف از شما هستم فقط بودم به غیر کشتن حسین آگاه  
 بودم که من مقابل وی می بودم از وی می گفتم و می پرسید این را یاد دار گفت و گفت که من در هر روز  
 در دل هر یک وید عداوت را تخم از طرف من کشتن پس از آن گفت که رحم کن بر من خدا اینالی ترا که بخشش  
 نمود ترا خفیه که نشانخت حتی رحم را پس از آن در باب امام حسین و سر او را با علی بن الحسین سبوی می بیند و  
 می بیند و در تنه بیابانهای آن آورده که علی بن الحسین می گفت که چون ما بدین آید پس ملاقات کرد از من شخصی در  
 وی فتنه و ختم چون آوازهای آن است گوش من رسیدید شد و ما را در هر روز یک نفر از ایشان را که در هر روز  
 حالات و آنچه که می خواستیم داد نصیحت کرد ما را که در میان قوم شما قضایا خواهند شد لازم که تو در هیچ یک از آن مناسبتی چون  
 جنگ کرد و هر طرف واقع شد چنانکه نباید نزدیک مسرف نوشت که علی بن الحسین را از بجای و بوی مشکوی گوی دگر بر بند  
 فتح یابی پس او را من دمی و نیز در ولایت که محمد بن حسن مخزومی آورده که چون بر حسین را و بروی یزید نهادند  
 که بر کرد و بر روی آورده که چون فاطمه و علی و سکینه را ابن زیاد پیش یزید فرستاد سکینه را یزید عفت بخشید  
 ایستاده کرده تا سر بر خود نهانید و علی بن حسین با طوق روبروی وی ایستاده بود و یزید چوب در دندان مبارک و  
 میر و نیز در ولایت که چون بر مبارک پیش یزید نهادند چوب یزید و می گفت که مرا امان بود که ابو عبد الله الحسین  
 باین من خواهد رسید و سروریش و غنچه از خضاب باشد و نیز در وی می آمد که حضرت ثعلبه العابدی بر حسین  
 بر یزید آورده و گفت که ای امیر المؤمنین مرا حفاق عرب آوردم یزید گفت که این چنین نباید گفت بلکه وی کتاب  
 خوانده بود که تو فی الملک من تشا و تشرع الملک من تشا پس از آن بر مبارک نزد عامل مدینه منوره فرستاد  
 و در هر چه صوابی آورده که یزید در ظاهر انکار کرده و در باطن از عید اندازن زیاد را ضعیف بقدرینه آنکه  
 میالنه تمام در تعظیم و ترفع مقام وی نمود حتی که وی را اندرون حرم پیش زنان می طلبید و بهر همین وجه چنان  
 که در میان روایات رضاه عدم رضا یزید و قتل امام حسین است مرتفع می شود پس ثابت گشت که او را ضعیف  
 بل القتل امام حسین بود و الله اعلم بما یخفی صاحب کتابی گوید که اکثر روایات چنین اند که یزید یلید شاد شد  
 قتل آنجناب و بر مبارک را از آنرا می زد و این ابیات ابن الزبیری بخواند نیست اشباح عبید شهادت  
 تا آخر و ابیات از وی مشهور اند و دو بیت زیاده نموده که دال بر کفر و ولایت و این جوزی گفته که از قتل ابن زیاد  
 عجب نیست که وی محکوم یزید بود لیکن از گمراهی یزید عجب است که چوب بردن آنجناب زده و بلبلیت

بر بالان ششک شتران سر و پا بر منبر نشان موی و روی کشاده سوار کرده درو نموده مبارک را بطرف  
 مدینه فرستاد و در حالیکه بوی آن نغمه یافته بود بستر آن جوی گفته که هیچ مقصود ازین نبود مگر کفایت کردن  
 و اگر در دل وی کینه جالبه بود کینه کشیدن نشان کفایت که فرمای و سکه که روز بدر کشته بود یعنی بود بر آئینه مبارک را  
 بزرگی می کرد و کفن میداد و دفن میکرد و میگوید با آل رسول می نمود و در روایات آمده که چون بی ادبی مذکور  
 میزد بلبید از سر مبارک کرد پس وی رسول قیصر روم حاضر بود گفت از روی تعجب که نزد ما در بعضی جزایر  
 خبیثی است مایان دیارت او هر سال میکنند و از اطراف ممالک میرویم و نذر و ناهمی فرستیم و بزرگی میکنند  
 چنانکه شما که بزرگی میکنید پس من گواهی می دهم که شما بزرگی باطل اید و می دیگر گفت که در میان من و او  
 افتاد نیست از لطف است ولیکن بود مرا غفلت و حرمت میکنند و شما پس در خشنوی خود را کشتید و در مختصری  
 آورده که چون سر مبارک مع اهل بیت حسین در دمشق رسید بزرگی خبر نمودند بزرگی گفت که نزد من آید چون ایشان  
 رو بر روی رفتند بزرگی طعام می خورد گفت علی اصغر و زینب را رو بروی من آید هرگاه که این هر دور در  
 شده بعلی اصغر گفت که چگونه بلا و نغمی بشمار رسید علی اصغر گفت ما اصاب من مصیبه الا باذن الله و باذن  
 جانب زینب کرد و گفت که من از مدینه خرمائی خوب طلبیده ام ای زینب خواهی خورد زینب چند روز را گرسنه  
 بود گفت آری سر امام حسین را مستور از بار چه طلبیده باشی چون آن سر مبارک دیدن ساخت و گریه طاری  
 کرد بزرگی ملعون چو ببردند آن حسین رضی الله عنه می زد و طعام می خورد غلام بزرگی می می مقتول بشاوه بود  
 گفت ای بزرگی از خدا ترس که سردار اولاد محمد است بدیدن من ببردند آن مبارک چوب من که خواجگان  
 چهره شبیه بوسه داده اند بزرگی گفت که من ترا هم اران و دشمنان می شمردم چون غلام این سخن بشنید سینه بر پیشانی  
 بزرگی زد چون تقدیر الهی کار نکرد و غوغا شد در آن معرکه چهل کس را آن مقبول بکشت و تا یکپاس حرب کرد  
 و آخر خود به شهادت رفت و علی اصغر و زینب را و او عده به بهشت دادند انتهی بدانکه در دفن بودن سر مبارک  
 اختلاف است در قنای و قنای میگوید که بزرگی را سحر لعین را بزرگی فرستاد و او را کفن نموده نزد فیاطره رضی  
 و دفن کردند و همین جیم است سید نور المله و الدین علی بن عبداللہ الحسینی المدنی در خلاصه الوفا آورده که سر  
 مبارک و سکه در کربلاست و سر مبارک وی مدفون در مدینه منوره است در مکان البقیع پہلوی حسن رضی الله  
 و الله و شیعہ امامیه گویند که راس مبارک را بجز از جبل روز شهادت باقی مبارک وی دفن نمودند و این  
 در ایشان مشهور است و آن را روز زیارت از لعین گویند و آنچه که بعضی نقل میکنند که در عتقلان با در قاصه دفن  
 کرده اند باطل است و در تهذیب التہذیب غیره آورده که سر مبارک در خزانه بزرگی بود تا که سلیمان بن عبد الملک  
 را در آن خبر کردند وی سر را طلبید و دید که استخوان سفید باقیست پس او را در سقط کرد و این



و مشهور باشد که کفن کرده او را در مقبره مسلمانی دفن کردند پس چون در عباسیان سید انرا برگزیدند و نهادند  
 که هر که در نزد وی میگوید که من را انعام بودم که او نشان بر وی نهاده تا سخت نموده بودند و  
 بخانه او را در دمشق فرات کردند پس من یک سقچه دیدم و انتم که درین سقچه است بیل انجا گرفته روانه شدم پس  
 چون بکشتادم دیدم که در پارچه حیرت اس است و بر آن بریده قوم است که این سر حسین بن علیست پس کوی از  
 شمشیر خود کلاه دیدم و او را دفن نمودم احمد بن محمد بن یحیی بن حمزه از پدر خود وی از پدر خود آورده که میگفت که  
 خبر داد مرا حمزه بن انصاری که میگفت که من یم زنی را که داناترین و عاقلترین زنان بوده که نام دی را خاصه بن  
 معاویه بود و عمر یکصد سال داشت و نقل کرد که شخصی نزد بنی امیه رفت که ای امیرالمومنین خدا ترا فتح داد و بر ما ایم  
 و او در سمرقند از نوادگان سر طشت نهاده بود پس بزیارت بگرام خود گفت که سر او کن پس چون بزیارت مبارک را  
 دیده رنگ می از غصه سرخ گشت زیرا که از وی بوی خوش می آمد که میگفت راوی که بقیع اقرایی باقی میگرداند که  
 منم روز سر حسین بن علی بر روانه دمشق او زیارت ما را از انتهی در تبرج صومعه است که سلیمان بن جلال ملک بنجره را  
 صلعم و خوابید که ملاطفت ملائمت بوی سیفر را بدو تغییر این خواب از حسن بصری پرسید گفت که بنام او را زانو  
 احسانی در حق ال بیت آنحضرت نمرده سلیمان جلال ملک گفت که حسین را از خیریه بزیارت فتح الحکامه او را گفت  
 و نماز وی خوانده و دفن کرده ام حسن بصری گفت که این کار تو موجب ضای آنحضرت است و بکنج خود را بین  
 تعمیر خانه نیک داد انبی فصل در بیان واقعه بقتل شدن بدانکه صاحب فلاح النجاشی بیژن را در کتاب خود  
 در فصل شهادت کرده که کتاب بحروف و فصل طایفه آورده احمد و بیتهی در دلائل کنبوت آورده اند ان  
 ابن عباس رضی الله عنهما که گفت ابن عباس دیدم من رسول خدا را در خواب که می بیند رخنه در یک وزنه و  
 که موسی بپیشان و غبار آلوده و در دست شیشه بود و از خون پس ابن عباس میگوید که من عرض نمودم که  
 ما و پدر من فدای تو باد یا رسول الله چیست فرمود که این خون حسین یاران اوست و این خون را در  
 شیشه کردم امروز پس شمار کردم آنوقت را و دریافت نمودم که همون وقت امام حسین مقتول شده  
 بود و ترندی از سلمی نامی زن انصاریه روایت کرده که سلمی گفت که من رخانه ام سلمه دیدم و ام سلمه گریه میکرد و  
 گفتم که چه چیز ترا گریانید گفت ام سلمه که دیدم من رسول خدا را که بر لحیه سر مبارک وی خاک افتاده بود پس من گفتم  
 یا رسول الله این چیست فرمود که حاضر شدم در قتل حسین را و روایت کرد ام بن امام ابو جعفر الرحمن بن حاتم  
 بن ابی شیبانی البغدادی و زیاده مسند کتاب خود از ام سلمه که گفت داد مرا رسول خدا شسته از خاک سرخ و فرمود که انجا  
 از خاک زمین مقتول حسین است پس هرگاه که این خاک خون شود پس بدانکه حسین مقتول شد پس من خاک را در شیشه  
 نهادم و میگفتم هرگاه که این خاک خون خواهد شد آن روز عظیم است یعنی در حادثه و در روز ابد است که خاک



روز یکبار امام حسین مقتول شد آن خاک خون شده بود و در روایت دیگر عرض نمود خاک سنگریزه است گفت او سنگریزه  
هرگاه که شمشیر حسین شد شنیدم من گویند که راکمی گفت و او را اندر یافتم ایها العالمون جهلنا حسین را بشناختیم و الا بعد  
والله کبیر و بعد از آنکه علی لسان ابن داود و موسی و حامل الاخیل گفت امام حسین من گریه کردم و شیشه را کشادم و در  
ازان سنگریزه با خون جاری بود و در کثرت روایات آمده که در قتل امام حسین آسمان سخت تاریک شد و بوی شکسته برداشته شد  
آنکه ز روی خون خالصی افتاده و این الاخصر از زهری آورده گفت زهری که گفت مرا عبد الملک بن مروان را گفت  
باشی اگر که امپراتوری روز قتل حسین بیان کنی ما را نفهم کند برداشته شد سنگی در بیت المقدس گذر آنکه یافته شده در روز  
خون خالص پس عبد الملک گفت که من و تو در غایت ظلم و جفا و افسوس عثمان بن محمد بن الی شیه العیبه الکونی را در  
الیک جفا و ظلم عیبه کنی و گفتی که او قتل کرد این جزئی از این سیرت که در کثرت روایات آمده که در قتل امام حسین پس آنکه در آسمان  
ظاهر شد و قتل گفت که آسمان بروی گریه نمود و گریه آسمان سرخ شد و بعضی گفته اند که بعد قتل امام حسین سیری  
در آسمان شش ماه ماند پس ازان سیری همیشه دیده شود بعد از قتل و این سیری گفته به تحقیق سیری که با شفق باقی ماند  
بنود تا که حسین مشغول شد و این جزئی گفته که حکمت رخ شدن است که غصه و جوب حرارت و سیری چهره میشود زیرا که در غصه  
چون می آید و خدا تعالی مقرر است از خون و در جمیع این خدا تعالی ظاهر کرد نشانی غصه خود را بر کسانیکه قتل کردند  
حسین رضی الله عنه را سیری نمودن کساره آسمان برای اظهار بزرگی گناه گفت این جزئی که نالیدن حضرت  
در روز بزرگ خواب آنحضرت را منع نموده پس چگونه نالیدن حسین آنحضرت را آرام و خواب بخشد باشد و قصه حضرت عمر  
آنست که روز بیدار ایشان را در دیگر غار اسیر کرده آوردند پس ایشان نیز در آن روز کافر بودند رسول خدا را  
ایشان را بر لب ایشان تمام شب نالان ماندند و آنحضرت را بسبب قرب ایشان خواب میآمد و بعد از ایشان  
شدند و در اینجا قصه دراز است پس این جزئی گفت که خروش هم آنحضرت را آرام نداده چه جای خروش عکبر را با  
وی و هرگاه که خوشی که قاتل سید الشهدا و هم بود ایان آورد آنحضرت مراد فرمود که روی خود پوش ازین که مرا  
خوش نمی آید و دیدن روی قاتل دوستداران این جزئی گفت که آنحضرت این کلمه فرمود حالانکه اسلام در  
سیکند کفر و گناه ماقبل را پس بدل مبارک آنحضرت نظر باید کرد که از آنچه حسین در فتن اهلان او برشته و بالان  
حیدر نشسته باشد و در ترجمه طبعه حق است که قافله پرازد و پس ازین بسوی عراق می رفت چون لشکر نزدیک به  
به نجف می رفت با او مرا فقت کردند شتران که پرازد و پس بودند همه خاکستر شدند و کسانیکه در میان  
خاکستر شده بودند نقل از خبره را وی کرده بودند و بعد از قتل امام حسین سبقت روز آسمان گریه کرد و گریه  
بهر تنه بود که از سیری آسمان و دیوارها و عمارت با شیشه بلجاف میانی معصوم شده بودند و کواکب و کواکب  
از آسمان خیزان باریدند که بیکدیگر می افتادند و روز قتل حسین رضی الله عنه آسمان خون بارید و نشانی خون

در حایط باقی نماند بعد از مدت معدوم شد و در آنجا آنکه گفت راوی باری مثل خون بارید بر خاسای دیوار آن  
 حراستان و شام کو کوفه در خانه با گو پاکه خون روان بود آنجی و در تندیب التندیب آورده هرگاه که امام حسین مقتول شد  
 آسمان خون گریست چون صبح شد تمام آسمان با نایان از خون پر بودند و هم چنین در ستوا اهل البیت است و نیز در تندیب  
 است که چون امام حسین مقتول شد آفتاب کسوف گرفت و بر رستاره با نمودار شد و طبر بن السیر از جعفر بن سلیمان  
 آورده که حدیث کرده که من که چون حسین مقتول شد با باریان همچو خون بارید جبری بن سیمون گفت که شنیدم از مروان  
 غلام ابن الحصله که حدیث کرده در باران عبید اللہ بن زیاد که گفت در باران هرگاه که امام حسین مقتول شد و سر امام  
 حسین در دارالامارت کوفه آورده و دند و نهاده و دیوار خانه خون روان می کرد و جری بن عبید اللہ از زید بن زیاد آورده  
 که گفت هرگاه که امام حسین مقتول شد من بجز چهارده ساله بودم و در سن که در لشکر قاتلان بودم کشته شده و شتر  
 حلالی کردند از گوشت آن آتش بر می آمد و این حدیث از جده خود آورده که جده وی میگفت که من دیدم گوشت را که  
 در آن آتش بود و نیز روی آورده که لشکر باریان بریدند شتران در روز قتل حسین از لشکر وی غارت نموده بودند پس یک  
 شتر را در کوفه پس گوشت آن مانند حطل در لخمی بود و فصل در میان مرثیه و نوحه وی رضی اللہ عنہ و ما بعد از شوق  
 بر طریقه البیت و جماعت - بعد آنکه از امام سلمه و ائمه است که میگفت من شنیدم جن را که گریه نوحه بر امام حسین نموده  
 و این الاخصر از ابی حباب الکلبی آورده که گفت وی من ملاقات کردم شخصی را از طایفه قبیلہ البیت و گفت من  
 آن شخص که مرا خبر رسیده که شما میشنیدید از نوحه جن بر امام حسین رضی اللہ عنہ پس آن شخص گفت که آری می شنیدم  
 گری را که از قوم باریان ملاقات کنی و ازین ماجرا پرسشی ترا خبر خواهد کرد گفتم من که دوستدارم آنرا که خبر کنی مرا آن  
 چیز را که شنیدی از جن گفت که من شنیدم جن را که میگویند به مسیح النبی جنبه فله بر لقی فی الخلد و الواه  
 فی علیا قریش و جده خیر الچند و این روایت را صاحب کتاب در فصل چهارم ذکر کرده و نیز آورده که ابو سعید  
 که امام سلمه رضی اللہ عنہ بر امام حسین انجمن کرد که میگوید که خبر داد مرا عامر بن خالد بن عبد اللہ  
 از کربلا که من خوشب که من آدم و خدمت امام سلمه و جده پسر خدا پس آواز گریه وی شنیدم بخدمت وی رفتم پس امام سلمه  
 گفت که امام حسین مقتول شده و سرش را خاسای و قبور قاتلان ما را آتش پر سازد و بیوش افتاد و حماد بن مسلم از  
 عمار بن ابی عمار از امام سلمه آورده که شنیدم من نوحه جن بر امام حسین و عمر بن حنیف ابی ثابت از امام سلمه آورده که از آن روز که  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتقال فرموده بود و گریه جن شنیده بودم مگر آن شب که امام حسین مقتول شد گفتم که مرا معلوم  
 میشود که حسین کشته شد پس بگریه گفتم که برو احوال دریافت کن پس کینه آمد عرض نموده که امام حسین مقتول شد و بیوش  
 و میگفت الا یاعین فاضل بنی بعد از آن یکی علی السہد او بعدی علی ربه یفقدوهم المایا الی تخری الملک العبد  
 و در فصل پانزدهم صاحب کتاب آورده که چون خبر شهادت امام حسین بدین سور رسید تمامی بنی امیه که بودند شاد شدند

و تشبیه شده و اعید همچو «اعید بی لایتم» که در خانه ایشان بود و هرگاه که بعضی غلامان عبد الله بن جعفر در دستار کربلا  
 آمدند و احوال کشته شدن پدر و پسران عبد الله بن جعفر را میگویند عبد الله بن جعفر را و اما الیه را چون گفت این احوال  
 غلام عبد الله گفت که کشته شدن دو کسان از باعث حسین شد پس عبد الله آن غلام را با پولش خود زد و گفت با  
 ابن الحنفی و اما تو حسین را چنین بگوئی که او پسران مرا قتل کنانید بخدا لعن پیش او می بودم من دوست میدانم  
 که از وجود ای نمیکردم تا آنکه با وی کشته میشدم و گفت عکرمه ای را که شرف داد و مرا باین مرتبه که اگر من با امام  
 حسین از دست بود قتال کردم هر دو فرزندان من کرده اند و عثمان بنت عقیل با خواهران خود دامانی و اسما و  
 هیت بر آمدند و قتیله خبر قتل امام حسین رسید و گریه میکردند مقتولان خود را که در کربلا بودند و میگفتند ما را قتل  
 از قتال بجای گم ما را ضلعتیم و انتم آخر الامر بهتری و با علی علیه السلام و منتم صحرایم و ما کانت  
 لها حیرا و اوصفتکم بکم ان غفلونی لیسو فی ذوی رحی و بعضی مانند که این چنین مرتبه را که مذکور شدند گفتند  
 خداوند مصالحت ندارد و در غنیمت الطایفین از جعفر محمد رضی الله عنهما آورده که نازل شد در قبر حسین رضی الله  
 در آن روز که مقتول شد و معنای هزار فرشته که گریه میکنند از آن روز بزرگی تا روز قیامت و نیز در دست کمره نامی  
 روایت می کند که دویم من رسول خدا و ابراهیم علیهما السلام را در خواب که نماز بخوانند بر قبر حسین بن علی علیه السلام  
 اما در منزل احوال دروغ بسته آنرا موزون کرده و را حاکمان موسیقی و نوازندگان و لغو این آن در مجالس و محافل خاندان  
 علای از ما لغت نیست پس باید که چنین علی و مرتبه بکنند و نیز من را باید که درین ایام متبرک کبریت تلاوت قرآن بخواند  
 و در دو عالم طعام بساکین و غیره حسنت روح پر فتوح حضرت امام مظلوم را بشا و نموده باشد اگر کتاب خاصی مثل  
 نقاره یا نوختن و علم اخراختن و قبور ساختن و آن را سجده گاه و سجود نمودن و صرف زرد و آخیر یک در شرع منع است  
 کردن محبت باشد و در حزن و اهل بدیدن احوال شریف از کتب معتبره مشغول باشد اگر در بی اختیاری گریه و  
 مستولی شود مستوجب ثواب است و ازین معنی که متعارف دیار ماست از سبیه کوبی و فراموشی اخلاص مثل طاش و  
 بوقت ماتم و حکم در بازار گردانیدن و اسرار اهل بیت کرام را از راه دستک کوبه بکوبه گرفتن بر پیرسازو که این  
 شکار بر زبان است چنانچه فانی گفته است این قوم خوارج در اقصای خضایا بنده از احوال شهیدان قتل با آنکه  
 که تا به سیر لغت با و بکیسار یاد کرد اینها هر سال به و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقة و شیخ محقق علیه السلام  
 و بلوی در شرح سفر السعادت و بکال مابیت بالسنه آورده بدانکه آنچه که با امام حسین رضی الله عنه در روز عاشورا  
 از مصیبت و شهادت رسیده موجب سربلندی در رحمت مقام وی نزد خداوند عز و جل است و نیز با عی است  
 بر میدان و لاحق شدن آنجانب بدرجات اعلی کرام پس هر یک که این مصیبت را یاد کند سزاوار است که از  
 الله و اما الیه را چون گفته باشد برای فرمان برداری امر خدا و در یافتن مرتبه صابری و حصول آن مرتبه

تا بحساب بخیر خدا برای وی مقرر کرده است لغز زده خود او را نکست علیهم سلوة من بهم و رحمة و اولاد نکست هم الهیست  
 و باید که درین روز بصلوة و حسنات مشغول باشد و پیر بکشد از آنکه استغول شود و بدعاات و فضله کند و او را  
 که این احوال را مومنان نیست و اگرین از شعار مومنان می بود لازم که روز وفات بخیر خدا صلعم دهد و او را حساب  
 میکردند و بر آنکه وفات آنحضرت اعظم مصیبت است و غیر مومن را لازم است که به بدعات ناچیز متعصبه طبیعت  
 کرام عنایای دارند و آن روز قتل امام معلوم را مثل روز عید شمارند و پیر حذر باشد و زینت و آرایش در آن روز نبند  
 خضاب کردن و سرمه کردن و پارچه های کویوشیدن و طعنه های بر طرفه عید حقین و تقسیم نمودن بر پیر ساز و  
 و التوفیق من الله و درین باب هیچ حدیثی و نه حکایتی از علمای اعلام امت ثابت نشده و آنچه که احادیث در  
 سینه داون روز عاشورا می آرند حدیث موضوع کثرت افضیان از جهل خود در اخراط امام افتادند و ناجیان در  
 تفریط جانب مخالف رفتند و هر یک از ایشان بر خطاست و خلاف طریق آنحضرت و سلف است آئینی و  
 بد آنکه کایات جار و داون حضرت فاطمه زهرا می سر خود و نرم نمون زمین را از آبدیده برای مقتل امام حسین و  
 آمدن زمان الهیت و حضرت فاطمه و مردم و در کنار گرفتن سر امام حسین را و گریستن فرشته های توفیق است برادر شریف  
 و می و گریه نمودن فرشته که بر سوخته بود و از دست امام حسین شفا یافت و از کشته برادرش روی و حکایت خواب و بیدار  
 امام حسین و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت علی و حضرت جعفر و حضرت محمد و حضرت عباس و حضرت  
 دیگر کایات و قصاید که در این مقام طول است سوائی کتاب کوره در کتب دیگر بنظر نیامده کتاب  
 معتبر نیست و الله اعلم بالصواب فصل در تاریخ شهادت و بیان مدت عمر شریف وی - همانکه وی رضی الله عنه پیش  
 شصت و یک بجزی از دجهم شهر شهادت و روز شهادت وی روز عاشورا بود و واقعه گفته بود که در راه صفر شهادت  
 لکن گفت که عاشورا اثبت است و در روز نیز اختلاف است بعضی روز جمعه گفته اند بعضی روز دوشنبه و بعضی روز  
 شنبه گفته اند و این قول شیخ مفید شیعی است و عمر شریف وی پنجاه و شش سال پنج ماه و پنج روز بود و الله اعلم در عمر شریف  
 اقوال دیگر نیز از شیعیان و سنیان بودند بنا بر اختصار بزرگ نموده فصل در ذکر اولاد شریف وی رضی الله عنه ابن  
 جزی و صفوة الصفوة گفته که امام حسین را سه پسر بی بی علی اکبر و علی و جعفر و دو دختر سماء فاطمه و سکینه بودند و  
 ابن الاثیر در معالم العترة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و عبدالله را بران سه زیاده نموده و حافظ محب الدین البخاری  
 در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند شش مذکور و اند و پسر که زیاده نموده -  
 علی الاوسط و محمد است و دختر زینب و هم چنین ابن حساب و ابن طلحه در عده تفصیل گفته و شیخ مفید شیعی  
 ابن الاثیر در ان برد و است یعنی در پسران و دختران گفت که علی اصغر و اد و دختر پسر بی بی جعفر و پسر یار و پسر  
 فارس بود و علی اکبر و اد و ابلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود - الثقفیه و اد و جعفر قضا عیبه و عبدالله و سکینه





سید فواد و چهار پسر و قیل و دود و پنج در زمانه ولید بن عبدالملک فوت شده و در قبه عباسی امام حسن مدفون  
 و شصت و یک سالگی او را ولید بن عبدالملک زید و او و عمر شریف او پنجاه و پنج شش ماه بود تا آنکه در اولاد وی اختلاف  
 بعضی مشیت گفته اند و اسمارتان چنین بیان نموده که محمد باقر و زید و عبداللہ و عبداللہ و حسن و حسین و علی و عمر  
 و این طایفه نگفته و همین مشیت را بیان نموده و از نام نهم ساکت و بر دو میگویند که دختر نود و شش سفید رخی  
 که یازده پسر و چهار دختر بودند محمد باقر و ادا و ام عبداللہ و دختر امام حسین بن علی و زید و عمر مادر ایشان ام ولد  
 است و عبداللہ و حسن و حسین مادر ایشان ام ولد و دیگر است و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگران  
 و محمد اصغر از ام ولد دیگر است و علی و خدیجه از یک مادر اند که آن نیز ام ولد است و فاطمه و علی و ام کلثوم از ام  
 دیگران و ابن الاخضر نیز یازده پسر گفته محمد باقر و عبداللہ و حسن و حسین و عبداللہ و عمر و زید و  
 علی و سلیمان و فاطمه و شش دختران گفته خدیجه و کلثوم و ام ولد و فاطمه و ام الحسن و نام او حسینه و ام الحسن پس  
 شش اول از پس آن مادر ایشان ام عبداللہ و دختر حسن بن علی است و کس که بعد ایشان است و خدیجه مادر ایشان  
 کرد است و بقیده اولاد از مادران مختلف اند بعضی یک دختر را نام سکینه هم گردانند با فضل اولاد از شش کسان  
 از قبیل محمد باقر و زید و عبداللہ و حسن و اصغر و عمر و علی و خدا متعالی از ایشان نسل کشید یا کرد و همه پسین  
 بصفات علم و فضل و جود و سخا ممتاز بودند اما زید بعد محمد باقر فضل برادران از جهت علم و فضل و دین و سخا  
 بود و زید رضی اللہ عنہ و هشام بابت خلافت گفتگو آمد و هشام او را و لدالحار گفست و گفت که اسمعیل بن ابراهیم  
 که بی خدا است از لطن کثیر بود و خدا او را بی گردانید پس نباید دید که نبوت بهتر است یا خلافت دوی جدر و حل  
 خدا است غرض وی از هشام بخدیجه بگویند رفت چهل نفر کس با وی بیعت کردند و گفتند که ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما  
 نیز کن زید بن علی ایا آورد و گفت که آن روز بر عبداللہ بودند پس کوفیان گفتند که ما ترا می گذاریم پس زید گفت که  
 مرا بگذارید و بروید من تبار ابو بکر و عمر نخواهم کرد و شمار فضیله مستند پس کوفیان او را گذاشتند و کم از بکر از  
 با وی ماندند پس کسی که زید را گذاشته بودند او شان را از فضیله و هر کسی که با وی ماندند آن را شیعه زیدیه  
 گویند پس زید را با یوسف عمر القفنی که والی عراق بود از طرف هشام جنگ واقع شده به و رضی اللہ عنہ تیر  
 رشت فوت شد و او از زمین نهرو فن کردند و آب بر قبر وی گذرانیدند پس یوسف آگاه شد پس بر آورد و او را  
 از قبر بر برد و پیش هشام فرستاد و او را بر منبر بردار کشید پس عسکرت برای شتر عورت وی در یک روز  
 ستر نمود و تا چهار سال بر دار ماند تا که ولید برادر زاده هشام پادشاه شد پس به عامل کوفه نوشت که او را  
 سوخته در دریا انداختند و عمر شریف وی چهل و دو سال بود و او را زید شهید بسیار اند از آنجمله عی بن زید  
 بعد فوت هشام خروج نمود و با اعمال بنی امیه در خراسان حربا ساخت و در سنه یک صد و بیست و پنج



آثار و عیال امامت علیه السلام بود که او را بنی لافطی می گفتند و اما اخی بن جعفر افضل برادران العبدی کاظم بود و حضرت  
 افضل در علم و درج و اجتهاد و صلوات بود و اما محمد بن جعفر مرد عاقل و شجاع بود و صوم و دادی داشت و در جود و سخاوت  
 با من در کعبه در سینه یکصد و هشتاد و دو و با وی زیاده بود ای آستان جمع شد و عیسی العلوی برای قتال وی آمد پس آنگاه  
 ساختن کار برد و او را بسوی بامون و بامون او را تعظیم نمود و بیست و نیکو را در آن کرد و در آن اسان با وی  
 پیروز تا که در سینه دویست و سه مجربان وفات یافت و بروی ماکون نماز جنازه خواند و در قبر فرود آورد و اما علی بن جعفر  
 در سینه دویست و شانزده فوت شد و اما عباس بن جعفر پس وی نیز از ثقات بود و امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی  
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و ائمه وارث فضل و کمال پدران خویش و افضل برادران العلوی علم  
 و عبادت و اجتهاد و سخا و قیام لیل و صابر و شاکر بود بنا بر آن او را موسی کاظم گویند و با وی حمیده و قیل  
 اندیست در میان که و مدینه در مکان البوار روز شنبه بتاریخ هجری صفر سینه یکصد و بیست و هشت و قیل  
 بیست و نه میباشند و وی رضی الله عنه در بغداد و در حسن مارون رشید روز جمعه بتاریخ بیست و نهم حبت شد  
 یکصد و هشتاد و سه فوت شد و بعضی نهم ماه مذکور میگویند و عمر شریف نجاه و ششمین ماه بود و سبب حدیث آن  
 بود که مارون رشید بر مدینه برای زیارت رسول خدا صلوات رفت و با وی مردمان بودند پس آمد بسوی قبر  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابن عم از روی فخر  
 گفت زیرا که دی اراداد حضرت عباس عمر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود پس موسی کاظم پیش رفت  
 و گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابته از استماع این کلمات رنگ بر روی مارون رشید  
 لبکست و غصه ظاهر آمد پس موسی را در بغداد با خود برد و قید ساخت پس از آن فرمود که زهر دهند پس  
 آمد ویرا و بعد سه روز فوت شد این مشهور است و بعضی اهل نواری میگویند که مارون رشید زهر  
 نداده بلکه فرمود بخت خود و اما در اعظم مادر اولاد او خدا کثرت داد پس ابن اخضر گفته که بیست و سه سیزده  
 دختر بودند اما پسران علی رضا و زید و عقیل و مارون و حسن و حسین و عبید الله و عبد الرحمن و اسمعیل  
 و اخی و یحیی و احمد و ابوبکر و عمر و جعفر الاکبر و جعفر الاصغر و حمزه و عباس و قائم و بجای عمر محمد گفته اند  
 و اما دختران پس خدیجه و علییه و اسماء الکبری و اسماء الصغری و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و زینب الکبری  
 و زینب الصغری و ام کلثوم الکبری و ام کلثوم الصغری و ام قریه و ام عبد الله و ام القاسم و آمنه و حکیمه  
 محمود و اما مه و میوه و این الحساب و ابن طلحه نیز در بغداد اولاد و اخی ابن الاخضر آمد مگر آنکه مکان ابی که  
 ابراهیم ذکر نموده و یحیی که ابراهیم نام باشد و ابوبکر کینه وی باشد و مفید شعی برده پس بر و نوزده دختر نموده  
 و در بعضی اسماء نیز احکاف نموده و صاحب فضل الخطاب بیست و دو پسر گفته و آن علی رضا و عباس و اسمعیل





روی نکاح سالار و عیال آنکس که بادهای خلعت بوی منتهی بشود نشسته در میان ایشان و طایفه در فصل دی  
 منتهی رفت آخر قرار گرفت که کسی را باستان علم دی میفرستیم و قرار یافت که قاضی القضاات نجیب بن اتم بادی مسائل  
 میسر و منتهی آن صادر القصد بر روی خود قاضی از وی رضی الله عنه مسلم بر سید وی جواب لغتستانی داد بعد و سه  
 رضی الله عنه این مسئله که این مسئله چیست ای قاضی جوابش بگوید که شخصی زنی را در اول روز دید و نظر بر آن کرد  
 بود پس چون روز بینه شد آن زن بر وی حلال گشت پس هرگاه که زوال شد بر وی حرام گشت و وقتیکه عصر حلال  
 گشت و وقتیکه غروب آفتاب شد حرام گشت پس هرگاه که وقت عشاء شد حلال گشت پس آنگاه که نصف شب رفت  
 باز آن زن حرام گشت پس هرگاه که صبح شد باز آن زن حلال گشت قاضی نجیب گفت که مرا جواب این منی آید تو  
 افتاده فرما ابو جعفر رضی الله عنه گفت که آن کس که شخص بود نظر کردن بر وی یعنی شخص دیگر حرام بود چون روز بینه شد  
 او را بخیرید آن زن و نظر آن بر وی حلال گشت پس هرگاه که زوال شد او را از آن نظر بر وی حرام شد باز وقت  
 عصر در نکاح خود آورد آن شخص را باز حلال شد پس هرگاه که وقت مغرب رسید از وقت غروب و ظهر کرد پس حرام  
 شد پس چون وقت عشاء رسید از تمام کفار و او پس باز حلال شد پس چون نصف شب گشت او را طلاق داد  
 آن زن باز حرام شد پس چون وقت صبح شد باز حرام شد پس آن زن باز حلال گشت چون این کلام من  
 شنید مکررین عیال آن را الامام داد و در آن مجلس عهد و خیر خویش بست و اجازت داد که در مدینه بماند و اما اولاد  
 شریف وی در پیوسته دو دختر بودند آن علی و موسی و فاطمه و اما من و آن هر دو پس از آن اولاد باقی است لیکن  
 از موسی قلیل است و از کلام طلحه معلوم میشود که فقط فرزندی علی است و موسی بن محمد تقی بن علی رضای موسی  
 کاظم ابن جعفر صادق کما روی رضی الله عنه حمیده خصال و فرزند شاکل بود مادر وی تمامه مغریه و بعضی  
 شقرا گفته اند و بعضی مادر وی ام الفضل دختر نائون خلیفه عباسی گفته اند و وی رضی الله عنه بنایخ سیزدهم  
 سنه و صده و چهارده پیدا شده و بعضی ولادت وی رضی الله عنه در سه شنبه پنجم رجب گفته اند و بعضی در سه شنبه  
 و دوازده جری و نصف شعبان گفته اند کنیت وی ابوالحسن است و لقب وی نقی و مادری است و معروف به سکر  
 است زیرا که وی رضی الله عنه را خلیفه معظم از مدینه به سن رای سکونت کنایه و این مرسن رای و احسب  
 گویند حرام عسکر یعنی لشکر است و باجی لشکر خلیفه مدینه اقامت داشت پس او را با عسکر عسکری گویند و در  
 فضل الخطاب نوشته اند که از کثرت مردمان در بغداد تنگی شد لهذا خلیفه باجی بالشکر خود قرار داد آن شهر را به عسکر بنده  
 رضی الله عنه همیشه مکرر و موزن و خلفای عباسیه مانند آنکه در زمانه معتبر بالله بن متوکل با بعد از او در شبیه تلخ  
 بست عجم در شهر حجابی الاخر سنه و دصد و پنجاه و چهار سفر آخرت گردید ابن الاخر و شیخ مسیحی و بطری و راه  
 رجب ار سنه مذکور گفته و بعضی شیعیه گویند که او را معتبر بالله بن زبیر داده بود و عمر شریف وی به روایت اولی که دیدم که

گذشته چهل سال و سه دوازده سال چهل و دو سال و حیدر بود و وی رضی الله عنه در خانه خود در سرمن رای کار کرد  
 ابو احمد رشیدی مدفون شد و بدون مزار شریف وی در قلم صحیح نیست در اینجا قریب فاطمه خاتون موسی بن جعفر است  
 رضی الله عنه و لدون وی در سرمن رای دو سال و بعضی بیست سال گفته اند و اما فرزندان وی رضی الله عنه  
 سید و یک نفر است و آن حسن و حسین و جعفر و علی بن محمد و بعضی نام و حیدر عاقل گفته اند و مفید شعیب چهار نفر است  
 و نام چهارم محمد میگوید احوال حسین معلوم نیست و اما محمد و ابو جعفر گویند بعد فوت والد ماجد بخارج رفتند با ابوالکاسم  
 فرزند محسن گفت فرستاد رسید وفات یافت و قبر وی آنجاست و سجده است و اما جعفر و ابو جعفر المدینه را میگویند و  
 بنام امام جعفر مدینه است و حیدر و اشعیه نام صادق گویند و او را جعفر کذاب گویند و سبب گفتن آنست که چون  
 برادر وی حسن که و کروی بیاید فوت شد هیچ و کدی در ظاهر نگذاشت پس جعفر رضی الله عنه ترک کرد و بر گرفت و شعیب  
 حسن رضی الله عنه را بهم میگوید مدینه شیده داشت پیدایش او را بپوشید  
 اما و حسب اقتضای وقت و شدت خویش با دستانه وقت و آن امام مهدی است و فرزند شعیب دی زنده و باقی است  
 تا خروج خوس جعفر گفت که برادر من هیچ عقی نگذاشت و من امامم که لهذا او را شیعه کذاب میگویند بجا بر آنگاه  
 انکار امانت مهدی مسطر نمود و حق وی غصه کنی و وفات یافت جعفر بن علی در سنه د و صد و هشتاد و یک هجری و غیره  
 و سه پسرش و پنج ساله بود و در سرمن رای در خانه پدر خود مدفون شد و اما حسن بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب  
 بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب افضل برادران و اکمل ایشان از روی علم و علم و وجود و سخا و دانا و  
 وی سون است و رضی الله عنه در مدینه منوره و یک و د و صد هجری پیدایش بعضی در راه ریح الا حرمه سی و دو  
 گفته اند که بیست و یک و ابو محمد است و دو و یک اسم و کفایت امام حسن است رضی الله عنه و لقب وی را کی دخالص سراج است  
 و از این خبر پدید آمد که در محبت مذکوره و وی رضی الله عنه عابد تقوی و سخی و کریم بود و همیشه حسن عسکری رضی الله عنه  
 عنه معزز و کریم تار و زلفات مادر و علی بن ابی طالب صلوات می داد و در روز جمعه و قبل بروز چهارشنبه بتاریخ ششم ربیع الاول  
 سنه د و صد و هشتاد و در زمان محمد باقر وفات یافت و شعیب گویند که او را معتز زهر داد و کسمرن راسه در کلبه ای پدر  
 خود مدفون شد و عمر شریف وی بیست و نه ساله و چهل ماه و یک و بیست و هشت ساله و چهل ماه بود و او را ولد سه  
 باقی ماند الا محمد بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین  
 بن علی بن ابی طالب است رضی الله عنه و این مذہب شیعه است که امام حسن را ولد گویند و بنبر شیعه  
 میگویند که محمد بن محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب است و سیم رمضان سنه د و صد و پنجاه و هشت پیدایش و طلحه  
 و دیگر کسی شیعی چندی گویند و مفید طبری میگویند که نصف شعبان سنه د و صد و پنجاه و پنج پیدایش و او  
 وی نکرین یا سون یا افضل یا حکیم بود و کفایت وی ابوالقاسم است و لقب وی خلف صلح و حجه و منتظر



و قایم مهندی و صاحب الزمان است و این همه اصطلاحات شیعه اند و او را خدا تعالی مکتب سخن فارسی حق  
 در طوالت داد چنانکه می بینی و عیسی را داد که او امام گردانید و را چنانکه عیسی را در جنتی گردانید و اما عمر وی  
 زیرا که وی از مسجد بایعده رسید و در مسجد و صد و شصت و پنج پوشیده شد و بعضی گویند که وقت وفات پدر خود  
 حسن عسکری فوت شد و بعضی گویند بوقت پیدایش پوشیده شد و هیچ کس ندانند پیدایش او را مگر خاص شیعه و  
 و او از آن وقت زنده و باقی پوشیده است تا آنکه خروج نماید و بر معاز و زمین را از عدل چنانکه بر بود از طمع شیعه در  
 در این حیات و گمانند زیرا که اکثر مردمان را که از هزار سال و زکشته مانده بود و فحمان و خضر است اعتقاد و تبعه اهل  
 و جماعت اکثر آن قائل اند که محمد بن حسن عسکری در حیات پدر خویش شیخ غار فوت شد و تا این ابن قول جعفر را و را  
 بنوعیه کذاب میگویند مگر زیرا که جعفر ترکه حسن عسکری گرفت اگر وی را پس بر وی چگونه گرفته و شمشیر را و طمع و خیب  
 گویند بعضی شیعیان گویند که بعد فوت والد خویش بیست سال در کسوف سالگی یاده سالگی فوت شد و بعضی گویند که آن  
 سن پوشیده شد و دو سال پوشیده ماند بعد فوت شد القصه همه عینان متفق اند که محمد بن عسکری فوت شده چنانچه در کتب  
 علماء الدوله سنائی در کتاب خود که در فکر ابدال است گفته که محمد بن حسن عسکری و قسید که پوشیده شد در دار کربلا  
 رسید و زنی در درجه میگرد تا آنکه سید الا فراد گشت پس هرگاه که فوت شد متعلق بر مان که علی بن حسین بغدادی بود  
 محمد بن حسن عسکری بر وی نماز کرد و در جای وی نشست و نه سال بر تقبلیت ماند بعد فوت شد و قائم مقام در  
 عثمان الحوی از اسالی گشت و نماز وی خواند و او را در مدینه منوره دفن کردند و بیستی هرگاه که در بینان و شیعیان  
 و آنی که اهل سنن میگویند که امام حسن عسکری را حلقی نمانده و شیعه گویند که چون محمد مذکور مانده است که او را مهندی  
 و صاحب الزمان گویند دو وقت غلو گرفته و اخیر زمان خروج نماید پس امام مهدی و در شخص مهدی اشتباه است  
 است بعضی بنویسد گویند که مهدی ابوالقاسم محمد بن القاسم بن علی بن حسین بن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است  
 او را معصوم باید قید نمود و شیعه وی را حبس بر آوردند و بر و زنی از آن او را خبر معلوم نیست وی در آخر  
 زمان پیدا شود پس این فرقه شیعه نیز مهدی را پس امام عسکری میگویند و مابقی فرقه شیعه که او را کیسایند  
 میگویند مهدی محمد بن علی بن ابی طالب که او را محمد بن حنیفه گویند است و او وفات نیافته بلکه در کوه رضوی  
 پوشیده شده و در آخر زمان بر آید و از آنجا که در کوهی در باب چهارم در آید بعد و تیه ابن حنیفه  
 قائل بود و مابقی فرقه از شیعه که آنها را اسمعیلیه خوانند میگویند که امام مهدی سوخود آن ابوالقاسم محمد بن علی  
 است که در مسجد و صد و نود و نه در زمین مغرب خروج نموده و بر آن زمین غالب آمد و آن مهدی که گمان ایشان  
 از ولد اسمعیل بن امام جعفر که او را شیعه صادق گویند است و بیان می سازند که از پدر آن در حق وی  
 نصیب آمده بود و در حق وی حدیث می آرند که فرمود آنحضرت که بر سیصد سال آفتاب از مغرب طلوع نماید



در آن کتاب همی مهندی است که در زمین مغرب خروج نموده و بر آن زمین غالب آمد  
 این فرقه شصت و دو سال پیش که در این فرقه در دیار کاتب الحروف و مؤلف الرسالة  
 است و بواسطه دوازده کس که آنها امیر المومنین علی و امام حسین و علی که او را برین احوال  
 گویند و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی رضا و تقی و تقی حسن عسکری و دو اردو هم  
 مهندی را امام گویند و بواسطه ایشان اگر چه از اولاد حضرت فاطمه و غیر همی آمده باشد  
 اعتقاد امامت کنند پس این فرقه اثنا عشریه می گویند که مهندی موعود و محمد بن حسن عسکری  
 که ذکر وی سابق گفته شد است و در این باب از آن حضرت صلی الله علیه و سلم حدیث و قول  
 امیر المومنین علی و دیگر آمده تا حسن عسکری می آرند و تفسیر در امامت وی بر امام  
 آری بران وی کرده اند که اگر کور کردن شیخ مفید شیخی در رساله خود و نیز وی آورده که  
 مهندی موعود را قبل از ظهور وی غالب بودن بدو و نخست یکی غیوبیت قمری و دوم غیوبیت  
 طولی غیوبیت قمری قصار و وقت پیدایش تا انقطاع واسطه در میان امام و شیعه وی و  
 غیوبیت طولی آنست که بعد از اولی تا ظهور وی که به تبع قائم شود و بطریقی که از علمای شیعه  
 است هم چون شیخ مفید گفته لیکن در غیوبیت قمری و طولی نوشته نموده و ایشان را درین مقام  
 کلام سبب است و در استخراج این مختصر قمری از آن آورده و کاتب الحروف بسیار کم نموده و در ایشان بر اعتقاد  
 ایشان عبرت اخذ کرده و در میان ما بر اختصار گذاشته الشارح العزلی در احوال مهندی و این را در رساله دیگر  
 به سبب اختلاف فاضل و دلائل ایشان و وجوب ایشان ظهور از برای مقتضای این مقام نیست پس  
 بدانکه شیخ عباس میگوید که مهندی موعود از نسل حضرت عباس عم رسول خداست زیرا که در حدیث آمده که بعد  
 من ولد عباس و در آن حدیث آمده که بعد از من ظهور کند که بعد از من ظهور کند که بعد از من ظهور کند  
 و از بعضی از ایشان میگویند که در آخر زمان پیداست و بعضی ایشان میگویند که مهندی بن عبد الله بن محمد بن عباس  
 عبد الله بن عباس ثالث خلفای عباسیه است زیرا که از حدیث معلوم میشود که فرمود من السیف و من السیف  
 و من المهدی و اینها در حدیث آمده که مهندی نام وی موافق نام حضرت و کم حضرت و کم حضرت و کم حضرت  
 و عبد الله و نیزه وی بسیار باشد از خراسان بیاید و در ماه محرم او را بیعت شود و خطای این صفات در محمد  
 بن عبد الله عباسی مذکور یافته میشود و جواب اعتقادات این فرقه نیز در رساله موعود و دیگر نوشته شود  
 الشارح العزلی و امام مذهب اهل سنت و جماعت بالاتفاق آنست که مهندی موعود از اولاد فاطمه علیها  
 از ذریه امام حسن سبط اکبر علی رضی الله عنهما در آخر زمان نزدیک ظهور یافته و اکثر الهج بعد قتال و جدال

بیدار شد پس امامت در میان کندی و مستقر کان را منقلب سازد و در پی باب احادیث از طرف اهل سنت با اسناد و حدیث  
مصلح و مسلمان و نقصان بسیار است که در اصل کتاب مذکور اند و در لفظ الرساله رحمه الله علیه بالجمله و العادیه و التخصیص  
از کتاب مذکور در حدیث علی بن محمد علی آل سیدنا محمد کما لا یجوز فی الیصلی علیه چون بدین مقام رسید مناسب آن شد که  
چیزی از احوال حضرتان نکال نماید باین و قائلان امام مظلوم نگارند که ناموس و دفع المردم و مومن که از استماع  
مصائب اهل بیت رسیده است گردد و نیز عزیزت مردمان که طاقت بیشتر با خدا و رسول خدا و یارانش سید الانبیاء  
و رسوای دین و پیامبری آخرت است الهی دل مارا و هیچ مسلمانان را از محبت اعدای ایشان التعمیل و حفظ و مصلحت  
دار و در محبت رسول خود و آل و اصحاب صاحب و الزهراء و اتباع و سائر مسلمین و مسلمات و زواری نکند و بنده و کرم  
چنانچه در این کتاب قائلان آن جناب که است مآب آن الانضواء علی بن موسی رضا آورده که حدیث کرده اند  
پدر من موسی گفت حدیث کرده اند از ابو جعفر و حدیث کرده اند از پدر من محمد از پدر خود علی و وی از پدر خود حسین و وی از  
پدر خود علی بن ابی طالب و وی از آن جناب رسالت مآب که فرمود و یا حضرت که دختر من یعنی حضرت فاطمه  
قیامت برانگیخته شود و بر بدن وی یارچهره رنگین بخون باشند و باستانی از ستونهای عرش ایستاده باشد  
و سنگی در جناب باری که یا علی که عادل حکم یکن در میان من و قائلان پس من پس انصاف فرماید برای  
دختر من فاطمه خجسته و عامر بن سعد بن ابی العاصی آورده که چون امام حسین رضی الله عنه شهید شد رسول خدا در خواب دیدم  
فرمود و پیش از آن عازب یار من و سلامم بگو و خبر رسان که بخت قائلان حسین در دوزخ اند و بعد از آن  
که سختی و عذاب کند خدا آنگاه مردمان زمین را بعد از آن در ذناب پس راوی میگوید که من نزد برادر آدم و خبر  
نمودم پس برادر گفت که راست فرمود خدا و رسول او که فرمود آن حضرت علیه السلام که کسی که مراد خواب  
پسین تخمین مراد دید زیرا که شیطان بصورت من تمثیل نمیشد و شد صاحب کتاب مرزا محمد معتمد خان مورخ علیه السلام  
گفته که این عذاب آخرت است که پانزده و باقیست و بویده خواهد ماند و عذاب و بیا که برای ایشان رفته نیز بشود  
زیر میگوید که هر کس که حاضر و معرکه امام حسین شده بود هیچ یک بی عذاب در دنیا نماند بعضی قبل آمدند و بعضی بماند  
شدند و بعضی را در سیاه گشته و از بعضی در اندک زمان ملک و دولت بدر رفته و منصورین عمار گفته که بعضی به تشنگی  
مردند حال که سبوسلو و در یار یا و جاه جاه آب میوشند و میخشدند و بعضی را کلفت و باز شده که وقت سواری  
در گردن خود میچید و تپیل ریشمان ابا الفتح حکایت کرده که بعضی جماعت مردمان با هم سخن میکردند که هر کس که  
معین بود که قتل امام حسین نبود مگر آنکه قبل از مردن وی او را آفت و بلا در دین رسید پس یک پیر مرد بود گفت  
که من اعانت و امداد در قتل امام حسین کردم مرا بچ کشند این سخن گفت و برای درستی فیلما چراغ بر خطاست  
و او را آتش چراغ در گرفت هر چند فریاد کرد که آتش در رسید و در دریای فرات رفت و با وجود آب و دریا آن آتش

سپاهی بود در بدن وی امد و خنجر شده بود و سر و تنش تا که ببرد و در سبط ابن اعمری نقل میکند از ساری  
مدی که شخصی مراد کرد با انصاف نمود پس در میان کلام اندک که شهادت حسین رضی الله عنه در میان آن  
سید امیر کسی شریک قتل امام حسین بود بدترین موت مرده پس این شخص نیز بان این سخن را دروغ دانست  
و گفت بنعم حاضر در قتل حسین بودم مرا می کشید پس بعد بگردید و شب برای درستی جراح برخواست پس آتش  
بر جست و در بدنش رسید و لبوخت را وی گفت که بخدا میگویم خود را دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و  
حکایت کرده شده که شخصی لشکری این زیاده سرا تمام کرد و فترت بپوشید بعد چند روز دیده شد که در او سیاه  
نماز بر گشته پس او را پرسیدند که تو نیکوترین مردمان در صورت بودی آن لشکری گفت از آن روز که من را  
سرا و فترت خود بپوشانم و کس می آیند و سر و باز مرا گرفته بسوی آتش میبرند و سرگون مرا در آن می آورند و  
هر می آرند پس آن شخص که بدترین احوال ببرد از واقعه حکایت آورده که یک پیرم و فقط حاضر متصل حسین  
شده بود پس نابینا شد پس کسی اسباب آن از او پرسید گفت که من دیدم رسول خدا که آنستین جیده بود تا باز و دست  
مبارک وی تمشیر بود و در بروی وی فرش چرمی بود و ده کس از قائلین حسین را دیدم که در آن کشته افتاده اند  
بعد از آن حضرت آن پیر را لعن کرد و ناسزا گفت و یک سبلی از خون حسین در چشم وی کشید پس نابینا شد و نقل است  
که شخصی آنحضرت را در خواب دید که بجنور مبارک طشتی پر از خون بود مردمان از حضور وی می گشتند آنحضرت  
خون در چشم ایشان میکشید پس آن با قاضی میگفت که من هم از خود دیدی آن جنور در گشتن پس عرض نمودم  
که با رسول الله که من شریک قتل نبودم پس مرا خبر داد که تو خواستش را میدادستی پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم شبها  
خود افطار کرد از خون چشم من صبح نابینا شدم و احمد از ابو جابر میگفت که بد گویای علی را و کسی از بخیان  
زیرا که یک کس از بنمایه بار کوفه آمده بود پس گفت آیا ندیدید تا که خدا بختی این فاسق بن فاسق را قتل کرد یعنی  
حسین پس خدا تعالی ده شماره هم چو تیر فرستاد که در چشم گویند نه رسیدند و او را نابینا کردند و مرزا احمد مورخ میگوید  
که من در بعضی کتب و مدار و ابواب از مضبوط دیدم که بعضی کسان را در شام که رویشان چرخ بر گشته بود پس پرسیدند از آن  
مفسرین شده از مردان گفتند که ای ابو یونس علی را هر روز بر باران شخص لعن میکرد و در محبت چهارم بود پس میگید و او را آنحضرت  
علی را لعن میکرد پس میفرمود که در خدمت وی امام حسین شکوه میکند از آن گوینده لعن پس آنحضرت امیر لعن  
کرد و لقب بر روی او محو کرد پس از آن روزی او چو خنجر گشت و عجزت گاه مردمان گشت و در ترجمه صومعانی  
آورده که چون در معرکه اعدا آب بر امام حسین نهدند و نشانی علیه آورد شخص از لشکر اعدا وی را  
گفت به پیید که خور را اگر یا مگر گوشه آسمان می داند و قطره از آسمان نمی آید به تشنگی خواهد مرد حسین  
رضی الله عنه گفت



گفت ایضا عطف افعال بعد از آن که محصل هر حسب که آب می خورد سیراب می شد تا و فیکه هر دو ایضا هر دو  
که حسین را طبعی اندیشه آب طلبید آنگاه مردوی از اعداد حاصل شد و میان آن جناب و در حال جودن آب نهی از  
و هر کوی مبارک رسیدن رضی الله عنه آن مرد را دعا نمود که یارب الله برض تشنگی گرفتار گردان که بر کتاب سیرت خود آن که  
حرارت و گرمی و در پیش روی بدید آمد تا بمرتب که از روی جوی با و نیزان میکردند و در عقب او نورانی می افروختند و  
فرمایند ایضا سیرت و بر آب بمقدار خوراک چند مردمان می نوشید و را کافی نبود و فرمایند تشنگی میکردند و فیکه شکم او شش شد و  
بمردمانی و هم جوانان حکایت در تندیاب و تندیاب مدبرای خصار بنیاد و در باز مرزا محمد مخرج فرمود که ای حال عامه مردمان  
بود که در شهادت وی رضی الله عنه حاضر بودند و اما حال نیز بدین زیاد و عمر بن سعد و شمر و امثال ایشان که  
سرواران این عامه بودند نظر باید کرد که جهان با ایشان گذشت پس آنچه که ظاهر است اینست که نیرید برای متع دنیا و  
چند در این جهان گشتی ولی ادبی نمود و بگذشت اوقات امام حسین سه سال و چند ماه زنده ماند با اینچنین شهادت و  
دین زیاد و در حال مختارین عصبه بقتل رسیده و بر عمر و سعد و شمر و عامی مردمان را که در کربلا بودند آوستان را  
مختارین از غلبه خود بر کوفه بکشت پس سلسله است که سطر ای احوال شقاوت تالی آل ابی سفیان و ذکر  
شخصه که برای گرفتن خون امام خروج نموده بود و نایم نمی گشت الخوف و محرابین لغزش اگر ام الدین خصه الله  
المسبن آیین جبر محمل ذکر نیز بدین حد از احوال آن سلسله است تا که نیرید عبرت مردمان گردد و بعد آن احوال  
چنین شافین و دیگر اشراف از آن بیان سازد و صاحب کتاب در فضول سابقه ذکر نیز تقریباً کرده نگارنده اینجانب  
درین موطع آورد اما فصل با حبس لازم نیاید به آنکه هرگاه طلبید امام حسین را تشدید کرد و بنیاد غل و فحش و خجور و شرب  
خمر و زنا و دیگر کلمات نامائمه در میان آورد اهل مدینه که جبراً و کربا بیعت آن ناباک بودند حال شقاوت  
تالی وی دیده طلع بیعت نمودند و دوس را از آنها جز انصار بر مهاجرین و انصار را میرسانا خند بر قریش علیه  
بر طبع العدوی امیر شد و بر انصار عبدالعزیز خطبه غسیل الملائکه را امیر نمود و عامل نیزید که بخان بن  
محمد بن ابوسفیان بود از مدینه خارج کردند خنجه و اقداس از عبدالعزیز غسیل آورده گفت وی رضی الله  
عنه که فایان نیزید عتید حتی المقه و خروج کردیم تا آنکه ما را خوف شد که اگر حالاً لایقاحت نایم سنگ آسمان  
باروزیرا که وی شخصی است که کجاست بسیار دانا و دان را با سپاهن خواهران با باده و شراب و خمر و زنا و کربا و فحش و خجور  
چون این خبر نیزید رسید که اهل مدینه طلع بیعت نمودند بروی خروج کردند و عامل او را از آن مقام و الاحترام بدر کردند  
و بنی امیه را بند نمودند و در ترجمه متعارف طبری نوشته که نیزید عمر بن سعد را امیر کرد و ولید بن عتبّه را امیر مدینه  
گردانید و چون عبدالعزیز را بهر از مدینه یکم شد چنانکه در احوال امام حسین گذشت عمر و سعد بادی بیج حریص  
نگرد نیزید او را تحت به اتفاق کرده از مکه لغیر نمود و امارت مکه نیز بولید بن عتبّه داد و ولید خود در مدینه مسوره ماند



[illegible]

رسید خلق را بکشت و ضعیف را غلامی باین آمد داشت که مسلم است او را بدو سپرد و باز کشت گفت که مسلم را  
کشت و مسلم را با کشت بیکدیگر که انیک من زنده ام و ترا خواهم کشت پس مسلم از خمیه بیرون آمد و مسلح سوار شد و گفت ای  
سواران شام اگر بی من حرب توانید کردن انیک من آمده ام بان حمله بکنید فاضل داشت که مسلم را کشت او را را و  
حرب بسوی مسلم کرد مسلم نیز بر پهلوی فضیل زد و او را از اسب بیفتاد پس لشکر شام نیز حرکت نکرد چون تقدیر خدا  
خواست بود که در نامه اعمال برین دیگر اعمال شقاوت مرقوم شود مردمان مدینه بسیار کشته شدند و اندرون شهر گریختند  
عبدالله بن خطبه برآید پیاده جنگ شروع کرد پس مسلم نیز با کس که دو کدای شامیان شانه سپاه و مشور پس حصین بن نمیر  
با سپاه جمعی پیاده شده و سپاه مسلم نیز باران کرد پس عبدالله بن خطبه با سپاه برادرش شد شامت جید را بنی و در  
اهل کتاب است که مقتصد صحابه کبار از مهاجرین و انصار و ده هزار دیگر از اهل مدینه با وی شهادت شدند از اهل مدینه مسلم  
که سرف خلق پس سرف در مدینه منوره داخل شد و سه روز غارت کرد و بر اهل مدینه کار تنگ کرد و سه روز حاجت  
در مسجد نبوی موقوف شد و در مسجد تنگ در و راه آمدند و بر منبر شریف که آنحضرت و خلفای راشدین مهدیین می ایستادند  
بول کردند و در مسجد نبوی اعلام شد و چند حدیث از زبان ماندند انبی کلام صاحب اقتراح لغو باشد منها انما  
انا الله و اجمعون و اولاد و اصحاب که از دست یزدید بید هر یوم چون چه برآل که مخاطب آنکه که ایستاد بر پاهای  
عظمی از اهل البیت و بطن که نظیر او صاحب که مخاطب که آنحضرت بود در مصایب رسید دل پاره و آنکه که شاک  
حسرت از چشم می افتد بار مسرف با کار بر اهل مدینه تکلیف تمام نموده که بیعت نیزید عتدا اختیار کنید بدین طریق که اگر  
خواهید شمار بفروشید و اگر نخواهید از دوازده بعضی اهل مدینه گفتند که ما بیعت میکنیم که موافق کتاب الله و سنت رسول الله  
باشد پس مسرف ملعون قبول ساخت و باران رسول و همسایگان قرب حضرت او را شهادت ساخت و در طبری آورده که  
علی بن حسین را بخواند و گفت ای امیر المؤمنین یزید بر تو درود می فرستد و می گوید که نیکو کردی که خود را در میان فتنه  
و بدگوارین محمدی قرار ده ایست صحیح پیدا شد و این واقعه در آخر دویست و شصت و سه واقع شد و در ماه محرم سال  
شصت و چهار مسلم بن عقبه مذکور سخت بیمار بود که نامه یزید رسید که بکبر رفته با این زبیر جنگ نماید چون بید منزل  
بکبر رسید بجایش سخت شد و سپاه احواله حصین بن نمیر نمود و مسرف پنجم شامت حصین سپاه بسوی بکبر کشید اهل بکبر  
بن زبیر بیعت کرده بودند و از اهل مدینه هر که بکبر رفته بودند همه بخواب بودند این زبیر سپاه که بکبر آمد و گفت که این شامیان را  
از آمدن منع ساز و نخستین برادر عبدالله بن زبیر کشته شد و شامیان غلبه کردند و بسیاری را از میان بکشت و با خراش  
زبیر نیز بکشته خورد و در داخل شهر شد اهل شام که را محاصره نمود پس شامیان نخستین شامت جنگ که آن بخانه  
کعبه افتادی و ستونهای مسجد شکست و آنگس که بنی قریظ می انداخت حبشی کافر بود شعر خواند و میخیز زد  
البیاض ستونهای مسجد شکست چنانکه تمامی لباس کعبه پرده در واره او بسوختند و چند روز بیهوش بر زمین ماند

پس روزی با وی سخت در پیوسته و آتش در تنش می افکند و آلهیاء را یاد میبرد و میگویند که ای شیان سبک بخند  
آتش از پس ای شیان می روید تا بعد از سوختن و جان روزی به عدت بشام مردم و پس شامیان که حال آتش دیدند همه  
بر گردیدند و گفتند ما را با خانه خدا کار نیست پس حصین بن حمیرا حوال این زیر بزرگ سوخت و او را خبر آمد و چون وی  
نبود پس روز دیگر بعد از مدتی زیر حصین گفته فرستاد که زیر مرد و شما جنگ از طرف که می کنید پس حصین دروغ گفت  
جنگ می کند پس ثابت بن قیس از مدینه آمد و خبر فتنه زیر حصین داد و بعد حصین نیز با بن زیر گفته فرستاد که زیر مرد  
و پس آن اورا مقدار سی بیت با من بشام آنا به جهان را با تو بهیت کن تا بعد از مدتی گفت که من از آنکه بیرون میام حصین  
نا امید برگشت و موت زیر بیتانج با نزد هم بهر ریح الاول در شهر حصین سری سیال واقع شد و سی سال و سه بیت ماه با و تلمیذی  
انتهی و برای چند روز بهال ابدی با خبر و چون احوال زیر شنیدی قصه دیگران نیز که شریک قتل حسین بودند بشنو  
اگر طول انجامد حالت کن که چون سخن را اول و آخر معلوم شده باشد در فهم بناید پس بد آنکه چون زیر عید فوت شد  
معاویه پسیر کلان وی که اورا در حیات خویش ولی عهد گردانیده بود و بادشاه شد بر منبر رفته بعد خدا و لغت مصطفی  
گفت که این خلافت رس مصطفی خداست و بعد من معاویه ناحق برای خلافت با علی مرتضی که احمق بود نزار  
کرد پس اورا خدا خلافت داد پس حصین بدید مرا که اهل بیت استحقاق آن نداشت خلیفه گردانید و امیر المؤمنین  
حصین را برای خلافت بگشت پس پدر من جوان مجرد و نکال عاقبت در گور زده بعد معاویه گرسیت و گفت که من با  
که آنام حسین جنگ کردن بسیار بد بود و باز گشت وی بد خوا بود زیرا که وی قتل نمود و اولاد رسول خدا را و مباح گرد  
شرایت خراب نمود خانه کعبه و خلافت را لذت نمی یام اگر نیک می بود دنیا لذت آن بیافتم و اگر بدست پس اولاد  
المؤمنین را بسیار کباب و در بعضی روایت است هرگز کسی شویا میگردانید من بهیت خود را از گردن شما بر آوردم پس  
از منبر فرو آمد و در خانه رفت روایت است که چون در خانه رفت اقداب و مادر او آمدند و او را گریان یافتند  
پس مادر او که ام یاسم بنت ابی یاسم بن عبده بود گفت کاشکے که توقض می بودی و خبر تو نمی شنیدم معاویه گفت  
که بخدا این را دوست میداشتم بعد از آن گفت که افسوس است اگر خدا مرا نه بخشد پس بنی امیه بسبب احوال  
امینی و تعلیم محبت خاندان نبوی و هر قضوی با استاد وی گردانداست و هر چند قسم خورد باور نکردند و او را زنده  
در زمین گردند رحمة الله علیه و بعد چهل روز بعد از ترک نمودن سلطنت معاویه بن زیر نیز به رحمت حق پیوست  
رحمة الله علیها و در طبری آورده که حمید الله بن زیاد از همه مردمان بیعت برای معاویه گرفته بود و از کوفه بهصره  
رسید که او را خبر آمد که معاویه بن زیر وفات نمود پس هجوم شد و عجله سر را از بصره بر آورد و ندان به شام رفت  
و مردمان بصره مردی را از بنی عجله بطلب بیعت کردند تا شهر نگاه دارد تا خلیفه پدید آید و آن کس عالم بن  
بود و بعد الله بن زیر در کوفه قوی شد و خلق بسیار نزد وی جمع شدند و بیعت کردند و با امیر المؤمنین بطلب

و بعد از آنکه در تصرف او را پس اهل شام و اهل طبرستان و اهل شام شرفت پس عبداللہ بن زید انصاری را با باریت  
کو فہ و اس بن مالک با باریت بصرف فرستاد چون نظامت بصرف از انش می شد عبداللہ بن محمد را فرستاد  
و بصرف و کو فہ عبداللہ بن زید رضی اللہ عنہما را مسلم شد پس اهل شام رسولان عبداللہ بن زید را فرستادند کہ آنجا  
بیا تا از امنیت کجیم این زید گفت کہ من سمعیت خودم نزد من آید پس ہمہ عراق نیز در تصرف این زید در آمد و  
عبدالرحمن بن عمر را بصرف فرستاد و عبداللہ بن راشد را ہمین فرستاد و برادر خویش عبیدہ بن زید را امارت مدینہ  
داد و گوی اهل شام نیز لوی گردیدند و بعضی کرده گفتند کہ ما بیعت خالد بن معاویہ بن زید کنیم و در آن زمانہ  
مہر ان شام پنج کس بودند امیر حصن نجران بن بشیر الانصاری بود و امیر و شق صحاک بن قیس القحری بود و امیر  
قترب بن حاد بن کمالی بود و امیر فلسطین بابل بن قیس بود و امیر ارض حسان بن مالک بود و امیر امیران ہوا  
عبداللہ بن زید خواستند کہ حسان بن مالک کہ ہوا می یزد خواست و خالد بن معاویہ نزد یک حسان شد چون  
بن زید نزد کوراز کہ آمد مردمان را مختلف یافت گفت کہ ما خالد بیعت کنیم کہ عبداللہ بن زید را من بسیار خواستم  
او بنیاد پس از آن مردمان حکم از مدینہ آمد و مردمان را مختلف دید و مردمان خواست کہ با عبداللہ بن زید  
بیعت کنند زیرا کہ خالد شازدہ سالہ بود و نیز مردمان گفت کہ عبداللہ بن زید ہر مردی بہر پسرا بن عم پیغمبر است  
و بواسطہ صدق اکبر است اگر با وی بیعت شود بہتر دین آتشا عبید اللہ بن زید آمد و از خالد بن معاویہ بن زید  
ناخوش بود زیرا کہ جد و گیردار قتل امام حسین و رفتن وی بحجہ ناخوش بود بنا بران ابن زیاد ناخوش بود و وجہ  
ناخوشی در کتاب از سوزہ و سبھا مختصر کرد کہ پس عبید اللہ مردمان را گفت کہ دام خلافت مرویسر باندہ سیرا شد  
سخرہ بخودہ باشد پس مردمان را فریفتہ پیش مروان رفت و مروان را ارادہ بیعت با عبداللہ بن زید بود و گفت کہ با بن  
مروان کار را کسی نتوانست از تو ندانم اول مروان محل بخندہ کرد چون عبید اللہ اصرار کرد مروان اجابت کرد پس روز  
دیگر صحاک بن قیس امیر و شق بود از مروان بیعت برای ابن زید خواست و بر منبر شد و یزد را بسیار نکو می داشت  
و او در خالد دران جمع بود بر خاست و گفت کہ پدر من یزد از صحاک چہ نیکوی کردہ امر تو را در شام میدہ پس  
گفت از سران لشکر شام برخاستہ بگوید بن عتبہ و دیگر یزد این حبان سویم سفیان و صحاک را بد گفتند و بیا نمودند کہ  
عوض لغت یزد این بود کہ تو بجا آوردی و پسیر زید لائق خلافت نیست کہ عثمان در میان ایشان کشتہ شد و سنا بیعت  
کردند از بنی امییر و بن قیس یزد این حق خالد است پس ابن ابی سیران لشکر برخاست و گفت کہ ابن بنی عبداللہ بن زید  
است کہ وی فراموشی پیغمبر من و عالم و دانا تراست و از قریش است و بخلاف تو را تراست چنانکہ صحاک  
میگوید ہمہ شامیان او را بیعت کردند و مردمان حصن نجران بن بشیر را و مردمان قیس زفر بن الحارث را و مردمان  
فلسطین بابل بن قیس را بیعت کردند و ابن ہمہ شامیان بہ بیعت ابن زید آمدند و عراق و بصرہ و کوفہ و مدینہ



و شهبازی مغرب با این زیر راست شد چون حجاج بن یوسف بن حاتم آن سرسره را خواہان نیز بر بستند لغیر و بیادگان را آن  
بر سر و بر زندان بردند که سخن خالد بن ولید می گفتند بیادگان آن بر سر سجد می بردید و سقیان و ولید اندر کا و خجند و ایشان  
نکبتند و نگذاشتند که زندان بر بند و میان خلق آستوب افتاد و از بر سوسنگ بر حجاج می انداختند حجاج را بلب و زود  
آمد و مروان ابن زیاد در گوشه مسجد نشسته بود و عید آمد مروان را گفت تا غوغا کا خوش کنی آن کا و ما کار خوش کنیم  
آن روز آستوب پیش آستوب ماند چون شب حجاج با کسان خویش که از امیر راجه کا گویند بگریخت دیگر و مروان جمع شد  
و تدبیر کرد که اگر خالد امروا فوجی خویش سعیت کنیم تریم از مخالفت مسلمانان می آید که بهر جهان با این زیر سعیت کرد  
اگر سعیت خالد کنیم اگر از بی امیر بیرون می رود پس درین آتش عید الدین زیاد و نمودار شد سران دمشق گفتند از این  
زیر بر سریم نا اوج و گوید چون آمد از وی مشوره خواستند این زیاد گفت که مناسب عقل نیست عبداللہ بن زبیر را سعیت  
کردن و این کار از بی امیر بیرون داد تا یاد که شما ایشان چند دفعه همراه معاویہ بن ابی سفیان حرب کا کردید تا ایشان  
درست گردید و اکنون این را از خاندان خود و در کردن چنان باشد که بدان خود را باطل دانستند و این خاندان  
بن زبیر را اگر خواهید جو است و پس بر سر امیر بر سر برینا دید امرو و مخالفت آنکس رخ دو که با پس بر سر بر سر آمد و بن  
سوی مروان کی را لاتی این کار ندانم القصد چون عید آمد بن زیاد آفتون و میدید مستحسن افتاد و مروان ناخلفه  
کردند و سعیت نمودند این معنی حجاج تذکر گران آمد و گفت تا من جان دارم راضی شوم و از سران که از عبداللہ  
بن زبیر سعیت کرده بودند و نام ایشان در صدر صفی گذشت و از عید آمد بن زبیر سپاه طلبید و مروان با سپاه  
و مشق بر حجاج شد و این زیاد را سپه سالار نمود و بخت روز از حجاج جنگ ماند آخر کار حجاج و دیگران  
سران شام که قاضی مالک شام بودند گریختند و حجاج بقتل رسید و تمام ملک شام در تصرف مروان در آمد  
و بر حجاب امیری فرستاد بعد از آن مروان نماند ابن بشیر انصاری را که وی نیز بخیل رعیت مروان با سعیت  
عبداللہ بن زبیر رضی اللہ عنہا امید و در سینه چهار و شصت بقتل رسانید و در محرم سینه پنج و شصت سلمان  
بن حویر غزالی و سبب بن خبیه که بگریختن خون حسین رضی اللہ عنہ در کوفه خروج نموده بودند و یک لکبیا دم  
از سوار و پیاده با ایشان جمع شد هر گاه که وی از کوفه سوی شام کوچ نمود بجزده ہزار کس بادی همراهی کرد  
و در خانه خود ماند پس مروان بمقابلہ ایشان عبید اللہ بن زیاد را با نسی ہزار سوار فرستاد پس در میان  
عبید اللہ بن سلمان بن حویر و سبب بن خبیه قتال و جدال شد آخر کار آن ہر دو را این زیاد با خلق کثیر از عراق  
کشتہ و درین ایام مروان نیز فوت شد و در ترجمہ متعارف طبری این قصہ پس در از نوشته است محلی  
از ان نیز می نگار و بد آنکہ امام حسین رضی اللہ عنہ در سینه شصت و یک شهید شد و مروان کوفه را و مسلم را  
طلبیدہ شہید کنانید ند چنانکہ مفصلا معلوم شد پس از ان با خود گفتند کہ ما خطا کردیم و شخصی را کا نامش

بن مقرر بود بر خود امیر کردند از چهار سال بیعت مردان و اندر کوه و صدقات میان مسکونان پس چون مردان از شهر نظام  
و حاجت کردند و عوی خون حسین آشکارا کردند از سال بیعت و چهار روز بعد و علی بن حسین از بلاد لشکر نظام  
بغراق فرستاد و بغراق خلی شد پس این مردان بر سلیمان جمع شدند و استدعای خروج سلیمان کردند و می گفتند من  
وقت بیعت پس مختارین هستیم که در کوهی بیاید از کوه که گرفته اند و مردان شهادت گفتند که هر بیرون می آید و چون  
حسین می طلبید که اکنون ملک لیبیت گفتند این کار سلیمان است پس مختار سلیمان را بدید و گفت که چرا بیرون نمی  
که اکنون جهان بی امام است و فردا کسی که کوه بیاید و بیعت از مردان بگیرد آنگاه خروج ممکن باشد سلیمان گفت  
مروز وقت نیامده مختار مردان را گفت که سلیمان خرف شده و جنگ نمیکند که در و مراد بن حنیف ظاهر نشود  
که شش ماه بمانی و بگوئی آنگسانی که با ما بیعت دارند جان ما را فدا کنند و چون حسین به طلبند شهادت را بر ما بیعت مختار  
شدند و از سلیمان برگشتند و بعد از سهفت روز عبد الله بن زید الانصاری از طرف عبد الله بن زید یار آمد  
سید مختار مردان گفت که اگر سلیمان درین امر قصوری نکردی امیر این زبیر را بخاک آید و مردمانی که با مختار بیعت  
کرده بودند او را گفتند که ما با تو خروج میکنیم چون سلیمان بشنید که مختار قصد خروج دارد خود نیز با مردان خود را در  
خروج بساخت و درین اثنا خبر رسید که مروان علیه السلام زبیر را سپیدار کرده بکوه امیر کرده فرستاده شخصی از عبد الله بن زید  
انصاری که عامل علیه السلام زبیر بود گفت که ما را در خویش نگاه دار و الا خارجیان درین شهر جمع اند و گروهی  
با سلیمان این مرد را گروهی با مختار متفق اند و بر تو خروج خواهند کرد - علیه السلام زبیر الانصاری گفت که من با سلیمان  
سختنم مگر آنکه ما من حرب ما پس مسجد آمد و گفت که ای مردان من خون حسین در خیمه ریزی بر قتل آن خود پس من  
خروج چرا میکنید و اگر خون حسین بخوابید برگردن علیه السلام زبیر است و الا برای قتل شما می آید از این زبیر طلب  
نمائید و من نیز با شما یاری خواهم کرد مردان گفتند که امیر راست می گوید چون حسین از عبد الله بن زبیر طلب  
کرد و سلیمان و مختار هر دو سلیمان علیه السلام زبیر الانصاری جدا جدا می آمدند مختار از طرف حمزه بن حنیف ظاهر آمد  
حسین بن خالد روغ گفته مانی تمبیه بد آنکه مختار سپیدار عبده ثقفی است که او را امیر المؤمنین عمن الخطاب  
امیر عراق کرده بود و در روز واقعه الحضر که از اهل عجم شده بود قیل سفید او را یعنی پدر مختار داشت و مختار در آن  
زمان صغیر بود و مسلم بن عقیل اول در خانه وی فرو آمد چون علیه السلام زبیر از بصره بکوه آمد از خانه مختار  
مسلم بن حنظلانی بن عوف را پس علیه السلام زبیر او را قید نمود تا آنکه امام حسین شهید شد بعد از زبیر با بن زیاد شهادت  
که مختار از زندان بگذارد و قیل که همیشه خود که در حبس علیه السلام زبیر بود و بکوه رفت علیه السلام زبیر مختار را  
به بیعت خواند پس مختار گفت که من بدو شرط بیعت می کنم که هیچ چیز از من نهان نداری و من بی اذن در ما  
آمده باشم و هر گاه که ترا ملک نصیب گردد شهر بزرگ مرا دی این زبیر قبول کرد و مختار مرد و لا و شجاع بود

چون سپاه شام بپیکر کی حصین بن نمیر بر که برای قتال این زبیر آمده بود مختار کار تمام کرد و بسیاری را از شام  
بکشت چون برید و معادیه بن برید نمیر و ندکار این زبیر روئی گرفت و حواری و بصره و مین و شهر مریط و طبع و سفاد  
وی سهند و بصره در تصرف آورد امیر امجدالدین محمد بن امجد استو قح مانند که با کوفه خواهد فرستاد چون  
این زبیر حکومت کوفه بعد از بن برید انصاری داد چنانکه معلوم شد دل مختار از وی نا امید شده و بستند که  
کوفیان سلیمان بن عمرو را بیعت میکنند اینست در حجه طبری و در مختصر طبری و جنگی که میان کرده و آخر نوشت که مختار را  
محمد بن حلیفه بن امیر المومنین علی خطی در باب ماریت خود بنابر طلب بن امام حسین نو بیاییده بود که آمد بهی القصه مختار  
پیش از عهد انصاری بیگانه بود که در کوفه رسید و گفت که محمد بن حلیفه مرا فرستاده که سلیمان در خروج تاخیر میکند  
و این خبر بعد از آن بریدش عمرو بن سعد از روی آورده بود و بیعت در خانه ماندن توانست و پیش عبدالعزیز آمد  
و گفت که ایشان بی مختار و سلیمان سهند خروج اند علیه گفت تا ما من حرب بکنند من بکنم چون سال شصت  
و پنج از نخستین روز از راه ریح الاول سلیمان با یاران خویش مسلح در موعده گاه آمد و سه شب از روز ماند  
بهر از مرد با وی بیعت کردند سلیمان گفت که ایشان آنکسان اند که مسلم حسین را بیعت نموده حواله دشمن نمود  
نه ایشان را دین است نه وفا با من چه خواهند کرد (مصرع) شوح با من توجه کردی که ما و خواهی کرد یا بقصد  
از شهر کوفه و شهر لای و دیگر ده هزار مرد کاری جمع شدند پس فیما بین مشورت کردند که اول بکدام کس مقابل کنیم  
گفت که اول عمرو بن سعد جنگ کنیم که او حسین را کشته است سلیمان گفت که نه عمرو بعد مسلح این زیاد بود اول لای  
رویم و با این زیاد جنگ کنیم پس همه این را پسندیدند و بسوی شام کوچ کردند و بنابر مردی سلاح را از لشکر  
فرستاد چون برب فرات بودند از اجازت بایدت امام حسین رفتند و پیش مرقه شریف وی بسیار تضرع و زاری  
و استغفار و استغفار کردند که اگر ریه و ناله نشان گنبد و او را پیچید و شبانه روز گریه و زاری کردند که بیان  
آن مفصلا در طبری است روز دیگر نماز گذاردند و روی بشام نهادند چون دو منزل راهی کردند منزل  
سوم به شهر رسیدند و اندرون آن زفر بن حارث الکلابی از بنی تمیمان جنگ ضحاک دارا تعیین کرد  
بن زبیر خود از دین فوج قلعه بند شد چون دانست که فوج شامیان نیست بلکه طالبان خون حسین اند از تاب  
و دانه و گاه بدو نمود حتی که برای منزل دیگر برداشتمند و زفر نصیحت کرد که مردمان شام از شنیدن خبر شما  
برای قتال شامی آیند و ایشان کثیر اند شمارا باید که سبقت نموده شهر عین الورد بگیرید و او را بیعت بیاور  
خود سازید تا که اسپان شما از حلف و دانه بی نیاز باشند و الا کار شما نابه گردد سلیمان و دیگران زفر را دعا  
کردند تا بنی الورد بگیرند در بنو لاخیر رسید که سپاه شام بیک روزه راه فرود آمده است سلیمان خط خواند و گفت که اگر من بمیرم  
امیر شما میشوید و اگر کشته شود علی بن ابی طالب و اگر کشته شود علی بن ابی طالب و اگر کشته شود علی بن ابی طالب

چون این خبر باین زیاده رسید حصین بن محیر را تحریب ایشان باده دارد و هزار مرد فرستاد حصین بدرعین الورق  
فرود آمد و حصین سلیمان پند میداد و گفت که مروان بن الحکم بر عهد الملک بادشاه شد امروز در جهان این  
دو گروه بزرگ اندکی مروانیان و دیگر گروه حجازیان و مصریان و اهل یمنان کرده تا آنکه محمد بن عبداللہ بن زبیر و  
و شامیان امام خود عبد الملک بن مروان دارند پس تمام طبع مروانیان را بطبع عبد اللہ بن زبیر رسانید تا حجازیان را  
امام بنیت سلیمان گفت که امام را از خاندان محمد است یعنی محمد بن حنفیہ بن علی است یا محمد بن زبیر  
یا محمد بن خنوف حصین از وی بستانیم و عبد الملک را از خلافت بر داریم آنگاه ما و شما با اتفاق حقیقت از  
خاندان غیر برانیم و با جنگ کنید الفصہ جنگ شد یک روز تا شب جنگ ماند باز روز دوم بدو شامیان  
سر فیل با پشت نیز از کس برسید آن روز تا شب جنگ افتاد شد میان آن چند روز جنگ اندوخت روز بدو  
شامیان علی بن زبیر زیاده فرستاده ماند آخر کار سلیمان کشته شد بعدہ مسیب کشته شد بعدہ سلیم بن عبد  
من سعد برداشت آگشته شد بعدہ رایت رفاعه گرفت تا شام شد و نیز از ما مردان طرفین دین کارزار جا  
کشته شدند پس رفاعه گفت که از ما کس نماند بکشته شدند و ما را امید دینیت که از جانی بیاید و شب  
تا یک رفاعه رو بگریز نهاد و از رود بگذشت چون روز شد و فرسنگ راه گرفته بود و ما وی کمتر از  
دو هزار مانده بود چون روز شد شامیان آگاه شدند و نوید باین زیاده و عبد الملک فرستاد و نذر در  
رفاعه بگریز آید و فرخند که کور از خضار بیرون آمد و لغزیت کرد و از ایشان همه جراحت داشتند و روز همان  
بداشت بعدہ بکوفه رسید و درین سال در لبره نیز از محال عبد اللہ بن زبیر و خواست کشته و خون شد آخر لبره  
در تصرف ابن زبیر ماند و کر خروج مختار بدانکه مختار را عبد اللہ بن زبیر انصاف کامل کوفه از طرف  
ابن زبیر بود و قید نموده بود که رفاعه بن شد از شامیان شکست خورده بکوفه رسید مختار رقعہ بر رفاعه دیگر  
جماعہ نہ پیمان باین مضمون فرستاد که شما اندوه مدارید و نیت نهاده کنید اگر من از زندان خلاص یافتم  
چندان خون اہل شام بریزم کہ بنی اسرائیل بر خون عیسی بن مریم ریخته بودند نہ پیمان شکرد و معا بروی کرد  
و پیام فرستادند کہ اگر بجز بانی ما ترا آندہ از زندان بیرون آریم مختار گفت مناسب نیست کہ من بکلی  
از زندان برسم آیم پس رفاعه با چهار تن در زندان آمد و با مختار بیعت کرد پس از ان مختار خطہ لبوسے  
عبد اللہ بن عمر در باب خلاص خود بکعبہ نوشت و بسفارش عبد اللہ بن عمر شوهر خود عبد اللہ بن زبیر  
لعل خود عبد اللہ بن زبیر نوشت کہ مختار را و آگذازد پس مختار را عبد اللہ بن زبیر سوگند داد تا کہ من  
حاکم کوفہ باشم خروج نہ کنی و از زندان خلاص گرد مختار بخانه خود نشست و پنهانی از مردمان پیوسته



چون سال شصت و شش آمد بن زبیر عبد الله بن زبیر که در آن حکومت کوفه تغییر نمود و عبد الله بن مطیع را که  
و چون عبد الله بن کوفه آمد مردمان بسیار با مختار بیعت کرده بودند و ازین مضارب که صاحب شرط عبد الله بن  
بود نباید و گفت که خلق با مختار بیعت کردند اگر چندی برین بگذرد و در شهر آشوب پیدا آید او را بطلب  
و نیز بدان بفرست عبد الله بن مطیع حسین بن عبد الله بن زیاد بن قدامه را فرستاد و زنده سپهر مختار را و از ایشان  
مختار را آگاه ساخت و پنهان بپاری کرده نباید فرستادگان عبد الله بن مطیع آمده اظهار مرض او کردند پس  
مختار شیعه خود را جمع نموده گفت که امیر منم که قید نمودن می طلبد حالا در خروج دیگر کنید از محله سعد بن سعد  
گفت که ما مطیع تو هستیم ده روز مرا مهلت دهید تا میان سلاح و مردمان خود را و اسباب جنگ را درست  
سازیم و حالا که ایشان را اسباب جنگ مهیا بود لیکن بنا بر آن فرصت خواستند که مختار از طرف محمد  
بن علی خود را حلیف و مازون بطلب خون حسین میگوید مبادا درین امر کاذب باشد پس مختار گفت که اگر  
هر امیر خوانده قید نماید چه سازیم گفتند حاضر هیچ دار ما ترا قید خلاص خواهیم گنایند و از آنجا برخاسته رسولی  
خدمت محمد فرستادند که در حقیقت مختار را طلب خون حسین کرده یا نه چون رسول شیعیان کوفه خدمت  
محمد بن حلیف آمد فرمود که طلب خون حسین بر بنگنان واجب پس رسول آمده جواب محمد بن علی بشیعه گفت  
پس همه مطیع مختار شدند و بیعت کردند پس مختار گفت که اول شما را در خلافت و مختار بودن من از طرف  
محمد شک بود حالا شک بر خاست اکنون دیگر کنید که آفتاب است در تاخیر و طاقت رازیان دار و شیعه  
گفتند فرمان برداریم لیکن ابراهیم اشتر که بهتر کوفه است با ما باشد تا کار تمام شود عامر بن شریل ای  
را پیش ابراهیم اشتر فرستادند و از با وی بپایند که ما طلب خون حسین نمایم ابراهیم گفت بهتر شرط آنست  
که مرا امیر کنید گفتند این خواهیم کرد زیرا که امام محمد خلیفه است و او مختار را حلیفه گردانیده و با وی بیعت  
کردیم ابراهیم گفت که شما الحال بروید تا من اندیشه درین امر کنم روز دیگر مختار با ده تن از شیعه خود مختار  
ابراهیم اشتر شد و ابراهیم بر صید نشسته بود مختار پیش او نشست و نامه محمد بن حنفیچو اندرین نوشته  
بود که مختار را بکوفه فرستادم تا مردم را به بیعت خواند و چنانکه بدرت از شیعه مایه بود تو نیز باید که با مختار بیعت  
کنی تا کار تمام شود پس هر چه سوا می کوفه فتح نمایند آن همه ترا باشند و برین معنی خدا را گواه گرفت ابراهیم مردمان  
خزین گفت که شما نیز گواهی دهید هفده تن گواهی دادند پس مختار را ابراهیم بیعت نمود و وصلی بنشاند و خود  
پیش وی نیز بر پشت لبه مختار بازگشت و دیگر روز کس فرستاده وعده بیرون آمدن در دست کرد عبد  
بن مطیع را آگاهی شد و بر پشت محله که در کوفه بودند با لصد یا لصد سوار و پیاده تعیین نمود که اگر کسی حرکت  
نماید من بکشته چون شب وعده در آمد پس از نماز شام مردمان نجانه ابراهیم گرد آمدند همه را زنده پوشید

و در هر طایفه قشیر و بلبل کرده آمدند چون تختی از شب که است ابراهیم با جماعه در خانه مختار شدند چون باز در راه رفتند با او  
مختار ب که دریم عبدالعزیز بن مطیع حاکم کوفه بود پیش او آمد ابراهیم او را بفری زد که از پیش بریدن رفت یارانش  
از پیش عبدالعزیز بن مطیع رفتند و مختار با سلاج از خانه بدر کرده و میان من خود مقرر نموده بود که چون در آتال مطیع  
خون حسین لیستو بود از خانه برآید پس مختار یاران را بر محله فرستاد تا آنکه کردند و مردمان از خانه برآمدند  
و در خانه مختار نشاندند ابراهیم گفت این خطاست که عبدالعزیز بن مطیع هر خطی با القدر سوار فرستاده است تا آنکه  
یا بکشد یا بکشد صواب آنست که من برای جمع کردن مردمان بروم و تو اینجا باش تا مردمان پیش تو آیند ابراهیم  
با گروهی همراهی خود در محله رفت و با آنکه کرده و مردم بیرون آمدند چون آخر محله رسید قیس نامی پسر القدر سوار  
بود و حرب کرد ابراهیم ایشان را نه میزد داد و خلق بسیار بکشت و در هر محله میرفت و مردمان بر آنکه جمع  
میشد و از با القدر سفید عامل جنگ میشد و نه میزد میدادند تا صبح مردم بسیار جمع شدند و در برای امیر رفتند و  
گفتند مختار خروج نمود آخر کار قصد دواز است عبدالعزیز بن مطیع فرج که کثیر چند بار برای مقابله مختار فرستاده  
فرج امیر را شکست شد و هزار خون شدند آخر کار عبدالعزیز بن مطیع قلعه بند شد و با زنان و خواستگاران و  
ش و بوی خزانة کوفه استیلا یافت و بساط عدل و داد گسترده و بهمه امیران نامه کرد که عدل و داد کنید و تا  
نماز پیشین و اوری نشسته و خود را خلیفه المهدی خواندند این معیت مختار در سینه شصت و شش و اربع  
شد بعد چند معرکه در میان آمدند کی قتال نبرد بن الابدلیست که از مبارزان مختار بود او را گفت سپاه  
بر گرد و موصول شود و با این زیاد که در موصول بعد فتح سلیمان بن مروه آمده بود جنگ کن نبرد گفت که هرگاه  
مروده مختار گفت و دیگر سپاه از اینجا بگیرد گفت مرا همین نیست اگر نباید طلب کنم و موصول برفت عبدالعزیز  
بن زیاد را خبر شد گفت من به مردی دو فرسخیم پس رعبه بن فحازم را با شمشیر هزار مرد فرستاد  
نیزید الاسدی بخت یار بود چنانکه بر اسب سوار توانست نشست آنشب سپاه گرد کرد و گفت اگر من  
بمیرم رفاعة بن غالب الاسدی را بر شما خلیفه کردم و اگر او را بکشد عبدالعزیز بن حنزه عدوی ناما امیر کردم  
و سپاه بقتال تعیین نمود روز عرفه بود که از صبح تا چاشتگاه حرب کردند پس سپاه شام نبر میزد  
گرفت و رفاعة تعاقب ایشان کرد و خلق بسیار کشت و شصت امیر از لشکر شامیان گرفته به نماز  
دیگر ب لشکرگاه آمد و آن اسیران را رو بر رویه نبرد الاسدی ایستاده کردند نبرد جان میکند نبرایش  
بند بود دست بر گلوئی خویش با مید رفاعة دانست که حکم بقتل کرده همه آن را پیش تخت وی بگردان  
نزد و چون آفتاب خروشد نبرد بمرد و فتح نامیده مختار نبرد شدند و خبر ک نبرد الاسدی و شکست فرج خود بعد از این زیاد و  
بعد از این زیاد از محل مقاومت کوچیده پیشتر آورد و رفاعة جو آید ستاده خبر طلبید که این زیاد و شهادت هر امر با خود در مقام

مصلحت برآید و خدای تعالی بخواهد که ایام و احوال را بر اسم بن مالک شتر را با سفت هزار مرد در ایام و خدای تعالی بخواهد  
بنشت که اطاعت ابراهیم مالک شتر کند چون ستم نزل آید بود مردمان که در مختار بیرون آمدند و سبب آن بود که  
کرد و کرده با مختار بود و بدی تا بعین وی که کمینده و سطلها بودند و دیگر نیزه داران و سواران سببها و  
بودند مختار مراد مردمان خود که کمینده تا بودند برافروخته کناران ایشان را در کمین خروج بودند چون  
مالک شتر سبب نزل از کوفه رفت بر مختار خروج کردند مختار مطلع شده و ایشان را در لطافت الحمل  
گذاشته و حازه سوار فرستاد و مالک شتر را طلبیده ایشان را قتل نمود و ایشان نیز در قتال هتاهت کردند  
و هیچ کوی و سزنی نماند که در اینجا جریب کردند تا آفتاب فرو شد ایشان را می کشند و اسیر میکردند و اسیران  
را می گرفتند و مختار عرض اسیران خواست و گفت هر که در لشکر عمر و سعد بود و حسین را کشت مر ایشان  
و بکشد و دو صد و پنجاه تن ایشان داد و همه را گردن بنزد و دیگران را باز داشت مختار بکوشک رفت و بگوید  
بر حاکم بود که اندر روی کشنده یا حمله بود آن روز در حربه مقتصد مروت کشنده از آن حمله و ولایت و پنجاه مرد  
چون حسین بکشند و باز بگوید بر مختار مسلم شد و در سیدم مردی از مدینه بیاید و گفت که مرا محمد بن عبدی گفته  
که مختار او غای خون حسین نیگوید و کشند گان او را چون عمرو بن سعد و عمر بن ذی الجوشن و سنان بن الام  
را با چهار هزار مرد با خود داشته است او در دعوی خود کاذب است مختار گفت که مهدی راست گفته  
پس عبد الله بن کامل که صاحب او بود او را بخواند و گفت کشند گان حسین را طلب کن او گفت که من  
همه را می شناسم عمرو بن سعد و غیره موجود اند و امیر ایشان را زنده داده است مختار غلام خویش را  
طلبید و گفت مختار حاضر کن مختار حاضر آورد و باز عمر و سعد را طلبید و وی تیاب سپرد و حفص را پرسید که  
در کجاست گفت در خانه نشسته است گفت روز قتل حسین چرا در خانه نشسته و شخص را بفرستاد  
تا عمر و سعد را اسیر برده آورد و حفص اسیر او را نیز میبرد و مختار نیز گزین بزد و گفت الله اکبر اگر حسین  
نیز از خون بریزم بدل خون حسین بنود و بگیرد و مختار آن هر دو سسران را بکاران را بدست رسولان  
پیش محمد جناب بفرستاد بجهه عبد الله بن کامل را که صاحب سطا و بود بفرمود تا هر که بکارزار  
حسین شده بود همه را نام نوشته بگوید که هر یک چه کار کرد دریافت شد که فلان کس بمشیر زد و  
آن کس نیزه زد و آن کس خنجر زد و فلان کس بر حسین را ببرد و فلان کس پیر این از تنش بیرون  
کرد و فلان کس اسب برتن و سواران و فلان کس علی بن حسین را کشت پس مختار گفت که ایشان را طلبید  
چون مردمان دانستند که مختار طالب خون حسین حقیقت است هر که با عمر و سعد بود همه بسوی بصره فرزد و صاحب  
بن زبیر که خنجر مختار و تلاش ایشان الیاده بود هر که را بیاقت می کشت و تنش می سوخت و خانمان

النجاشی که در کشت خلی بن زید را بگرفت که او حسین بن عبدالمعین را بدیده بود و اولی الامر بود و در  
در دوی میبرد و برادر آو میبندند تا مرد پس بآتش میفکند پس یک کب و دو دوی آورده اند بعد از آن  
که آن کون میبکشت تا آن چنان نوبت شد که هرگز با کسی بیفتی میبود به صاحب شرطی گفت که فلانی بشتر  
میرسد بود و امر می گشتند انعقد مختار ابراهیم بن مالک اشتر را بعد رفتن فتنه تا بیعت نزار مرد باز بکتاب  
این را یاد نامزد کرد چون ابراهیم بجد مصلی رسید عید المهر این را یاد برد و یاری که آن را حاضر گویند از مصلی  
بر پنج فرسنگ واقع است فرود آمده بعد از عمر دین حساب الفسلی که از روستای شام بود با ابراهیم مالک و  
داشت و بر میسر این را یاد بود آمده بسبب خصمه با ابراهیم بیعت نمود و وعده کرد که در حربه از جنگ بگریزی  
طرح داده نزد تو ایم پس چون در حربه بود ابراهیم با جموع سپاه و در کشت دیگر میبکشد و از ده هزار کس با وی  
بود و در روایتی است هزار صفت کشید و برینه سفیان الازدی را نصب کرد و میسره علی بن مالک الحسی را تعیین  
کرد و خود اغلب جا گرفت و در آنست برادر خویش را داد و این را یاد آنان موصوف آراسته بر مینه حصین بن  
نمیر را کرد و بر میسر عمر دین الحسایه قائم کرد و آنکس که بسبب از ابراهیم بیعت وعده کرده بود آن را پس بینه  
جاء او پس سپاه شام حمله کردند و میسره ابراهیم را شکست دادند و ابراهیم نایت را بعد از مدین رقا عداد و  
بفرمود که پیش بن نه میمان شود و ایشان را با آنکه در دایره میبود بر سطین شد و با یک کرد که ای جعفر و آن کجا  
میسرید و اینجا به کوفه نمان رسیدن عرض مردمان باز گشتند و بایسره ابراهیم آمدند و ابراهیم مینه خلی  
را گفت که بر میسره اول شام حمله کنند و بر ابراهیم عمر بن الحسایه که بسبب بیعت با ابراهیم کرده بود برینند تا دوی  
بر نزار آید یا نه بیعت شود میسر صبر کرد ابراهیم وقت نماز شام سپاه شام را شکست و بفرمود که هر کس را که بیاورد کشید  
مردمان تعاقب نمودند که اگر این را یاد نظر افتاد و بیک ضربت کارش تمام گردید پس ابراهیم بفرمود تا میسرش  
بتراشند پیش این شد و بر جابا بستاد و اکثر سپاه شام در دریا غرق شدند و بسیاری کشته شدند و ابراهیم  
الفتح نامد بسوی مختار میسر عید الله را بکار فرستاد مختار در دایره الامارت بهشت و مردمان کوفه را حجتی نمود  
سر این را یاد نمود آدر زخمه طبری و اکثر وقایع و حوادث که خلاف موضوع این رساله در آن رکت است  
بود و یک نموده باز از مفتاح النجاشی آورد که با این را یاد و حصین بن نمیر که سابق ذکر وی در میان  
جنگ مدینه منوره گذشته و دیگر سرداران شام و هزاران مردمان دیگر تا که میگویند که قریب به هشتاد هزار  
کس مختار و اصل بنجم ساخت و وقوع این واقعه در روز عاشورا سینه شصت و هفت هجری بعد  
شش سال از شهادت امام حسین واقع شد و ترمذی در صحیح خود از عمار بن عمیر آورده که هرگاه میسر علیه  
و مردان او در مسجد آمدن بر وی دیدن وی رفتم و مردمان میفکند که آمد پس ناگهان ما رسیده آمد و میان



سر شاه اندرون محرم اس بنیاد و رفت و آمدی از گرفت باز بر آمد و باز ماند عینی وی رفت تا که عاصی  
رحمتین مردمان میگفتند که باز آمدند تا سد بار زمین میان شد پس هرگاه که از قتل ابن زیاد فرات گذشت که  
در مصر که کربلا حاضر بودند و بایزید ابن زیاد بودند ایشان را سسی و مبالغه نمود و بدست آورده بنجمن فرست  
و در روایتی آمده چهل و شصت هزار و پانصد و شصت و چهار کس را ساسی کشیدگان جنگ مذکور کشتند و در  
مقتولان عمر و سعد و سپهر و حصص و شمر بن ذی الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس ابن شیبث کندی و خولی بن زید  
و سنان بن الانس انصاری و عبید بن قیس نخولانی و حکیم بن فضیل و زید بن مالک اصحاب بنی امییه  
بن نوفل و حمله بن کامل که از ایشان بر و اعیان و اکابر بیزید پدید بودند با انواع عذاب عتوبات بکشتند  
از آنجمله بنجر بادست و پالیه و بر روی اسپان گذاشتند و اسپان را دوا میدادند و بعد از عذاب بکشتند و بعد از  
احسان الشیطان را در نیمه میان با لندری که آن ملاعین نیز در جناب امام حسین چپین کرده بودند و حدیث که حاکم اناس  
آورده که فرمود آنحضرت خدا مرا می کرد که بعضی خون می بینم و ذکر یا بنهادن را قتل نمودم بعضی نواسته بودند  
حاکم کشت پس مردمان شکر مختار نمودند و الله تعالی بدست مختار این کار سر انجام داد و کسی از قاتلان حسین  
زمین باقی نماند لیکن شهادت اصلی جوش زد و حتی که بعضی گفته اند که دعوی نبوت میکرد و میگفت که جبرئیل نزد من  
آمد و بعضی گفته اند که اعتقاد نموده بود که خدا در من حلول کرده و آنکه در روایت طبری و در روایت مفتاح النجا  
اختلاف است در طبری ذکر قتل عمرو و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد گفته می باشد که گفتند در مفتاح بعد از قتل  
ذکر کرده شاید که صد کس قبل از قتل کشته باشند و این نیز را بعد از قتل قتل نموده باشد و عمرو و سعد و شمر اگر چه  
از مقتولین سابقین بود اما صاحب مفتاح بسبب تعداد اسامی رؤساء بنی هاشم ذکر کرده و اما علم بالصواب کتب  
در تاریخ طبری و غیره نوشته که چون مختار بر کوفه تسلط یافت با ابن زبیر نیز محاربه میکرد و ابن زبیر که از دلائل رد کار خود  
و غریب نیامده ادعا می داشت که در غریب آرد چون وی در غریب نیامد و خود را خلیفه محمد بن علی میگفت عبد الله بن زبیر  
محمد را خلیفه از خوف زوال سلطنت خود بموکان سپرد و مختار خبر یافته بتدریج بی علم ابن زبیر فرج فرستاد محمد را  
خلاص نمود و آخر یکسان عهد و سوگند از ابن زبیر گشاید و از محمد دست تفرغ زبیر باز داشتند و در اینجا قصه دراز است  
و حاصلش این بود که مذکور شد پس ابن زبیر بسبب بی مختار و تسلط وی بر کوفه و غیره حاکم قلم را بر ابن زبیر مصعب  
برادر خود را برای قتل مختار فرستاد و چنانچه صاحب مفتاح می نویسد که مصعب بن زبیر حکم برادر خود از  
بصره بسوی مختار روان شد و در میان مصعب ابن زبیر و مختار مکر و ما و قاتل رفت پس فتح نصیب  
بن زبیر شد و مختار بقتل رسید و سر او را نزد عبد الله بن زبیر که فرستاده این قتال آخرین شصت و هفت  
رواده چون مصعب بن زبیر بر کوفه و نوای آن استیلا یافت و قوت تمام گرفت و دشمنان را و در مختصر طبری

روشنه که چون عبد الملک با امرای خود اعتماد نداشت بفرست از شام و دمشق و ایران و اسی میهن مصعب بن  
نوفل را و گفت برای ملک دنیا خونریزی کردن از عقل دور است مصلحت آن باشد که ما این صلح کنی ما قوت  
کار معلوم نیست مصعب گفت همچونی از اینجا باز نگر و مگر سید امیر یا قلیل آخر الامر رسیده بجا دو یک میان  
عبد الملک و مصعب بن زبیر جنگ افتاد پس مصعب بن زبیر و ابی ایمن بن مالک شتر مقتول شدند و نظرو نصرت  
عبد الملک شد و سر مصعب بن زبیر را در دارالامارت کوفه پیش عبد الملک آوردند و او این است عبد الملک  
بن زبیر المثنی که گفت دیدم سر امام حسین را در دارالامارت مدبری این را یاد و جامع مردمان بود پس از آن سر  
این را یاد و مدبری فخر در آن مکان مذکور و در مدبری مردمان دیدم پس اندان سر خنده و مدبری مصعب بن زبیر  
جامعه مردمان در آن مکان دیدم باز سر مصعب بن زبیر پیش عبد الملک در آن مکان آن جمیع دیدم پس این واقعه را  
عبد الملک گفت که من از این مکان پناه بجویم و ازین مجلس نصرت میگیرم پس عبد الملک به مجروح شدن این سخن  
بر قیامت و گفت که شرا نیز بقتلیم و ریجا بنیاد و بفرمود که این قصر را بنهدم سازند پس از آن کار عبد الملک بن زبیر  
رو به تیر زدن نهاد و عبد الملک حجاج بن یوسف را مع لشکر نامزد و قتال وی بکند کرد و در ترجمه طبری نوشته  
که چون عبد الملک از کار مصعب بدواخت خواست که کار بر اویش تمام سازد و لشکر بکند میفرستاد و هیچ کس آنجا  
جنگ نکرده و میگفت که با حرم خدا چگونه جنگ نمایم و وی حجاج بن یوسف نزد عبد الملک نهاد  
و گفت که دشمن من در خواب دیدم که سر این زبیر گرقم عبد الملک دو هزار سوار تا بجنگ وی رود و اصل حجاج  
از طائف بود چون آنجا رسید سپاه و گریه جمع کرده بکند رفت و بسیار گستاخی با کرد و آخر که با گرفت و عبد الملک بن زبیر  
را بکشت و از آنجا بدین رفت و بسیار صحابه رسول خدا را استخفاف کرده و گفت شما چرا باری عثمان رضی الله عنه  
نکردید این حال را به عبد الملک نوشتند تا حجاج را بخواند و بعراق فرستاد و اما بعد و اما الهیه را چون با کس ملک  
تمام جهان در تصرف مرد و بیان تا هزار ماه بماند چنانکه امام حسن در خطبه فرموده بود که لیلۃ القدر خیر من  
لله پس ملک بنی امیه هزار ماه باشد و یک شب آل محمد بهتر از هزار ماه است و آنی الملك من تشاء و تنزع  
الملك ممن تشاء و قوع این واقع در شفق و سه واقع شد بد آنکه عبد الملک بن زبیر بن العوام بن خویلد بن  
اسد بن عبد العزیز بن اسد بن هاشم است و کنیت وی ابو بکر است و بعضی گفته اند وی صحابی ابن صحابی بود  
و پدر او از عشره مبشره است که آنحضرت او را بشارت بهشت داده بود و مادر وی اسمائی بنت ابو بکر صدیق است  
و جد و دایه و عمه رسول خداست صلعم و عبد الملک بن زبیر در مدینه منوره در اول سال از هجرت و بعضی زیاده نیز  
گفته اند پیدا شده و وی اول مولود اسلام است که در خانه مهاجرین پیدا شده و مهاجرین را از پیدا شدن  
او فرحت بسیار شد زیرا که میگویند که ما این سحر کردیم که مهاجرین را تولد او لا و تنس و پس آنحضرت فرمود

خاکبده در میان وی انداخت و اسم وی عبدالعزیز بن ابی کلدان بن زبیر صائم الدهر و قاضی السبلح کنی العطار  
الشجاع و وصلة الرحم بود احیای شب ببطریق کردی یک شب نماز ایستاده تا صبح میخواند و یک شب که  
می بود و یک شب در جبهه تا صبح می بود و احوال وی سابق گزشت چون یزید فوت شد اهل حجاز و بن  
خراسان او را بیعت کردند و وی تغییر خانه کنه می نمود و در واره به موجب قواعد با اسم گزشت شش در سال  
حج را در آن داخل کرد و آنان جهت که بوی عاکشه صدیقیه خانه وی حدیث روایت کردند پس از وی بیج ملک الکریم  
و سه بیرون نماند که شام و عصر که یزید را بیعت کرده بودند چون یزید فوت شد اهل آن نیز بوی بیعت کردند  
پس از آن مروان خروج نمود و شام را در تصرف خود آورد و در تاریخ ذی قبیله مذکور است که مروان از امرای خویش  
سود بلکه وی باقی و خارج از اطاعت ابن زبیر بود بلکه در تاریخ اختلاف بدانکه مروان از اشد معاذین ابن  
و معاویین صحابه رسول خدا بود وی امیر المومنین عثمان را مقتول کنانده وی امیر المومنین حسن را از دفن زنده  
آنحضرت خارج نمود و وی لشکر امام حسین بولید بن عتبه حاکم مدینه اشاره کرده بود چنانکه گزشت و نیز مروان در  
حکام طلحه بن عبدالعزیز گشت و نیز مروان یزید عتبه را بغیر ستادون لشکر به تخریب مدینه منوره برانگیخته کرد  
و آنچنان خون صحابه و غارت مدینه کنانید این احوال از افعال وی ظاهر است و در مذمت وی حادث است که  
دارد اند چنانچه حاکم از عبدالرحمن بن عوف می آرد که هر کس را که فرزند پیدا میشد در خدمت آن سرور صلعم  
مآوردند آنحضرت در حق مولود دعا میفرمود و قتی که مروان تولد شد در جناب رسالت مآب برودند فرمود  
که حری بن حرب ملعون لیسر ملعون و از محمد بن زیاد روایت است که چون معاویه برای لیسر خود بیعت خواست  
مروان که عامل مدینه در آن زمان بود که امیر المومنین معاویه بیعت میخواست از شما به لیسر خود بر سنت ابوبکر  
و عمر علیه الرحمن بن ابوبکر گفت که نیست بلکه بر طریقه کسری و قیصر مروان بعد از آن گفت که توان نیستی  
که در حق تو خدا فرموده و الذی قال لوالدیه اف کمالی این خبر بعد از صدیقیه رسید فرمود که وی کاذب است  
نجد که در حق علیه الرحمن نیست لیکن رسول خدا پدر مروان را لعن فرمود و در آن زمان مروان در صلب و بود  
و این عساکر از حمزه بن حبیب آورده و قتی که مروان پیدا شد او را برای تحنیک بخدمت آنحضرت آوردند  
فرمود که عذر است هر از این شخص و لیسر این شخص و طبرانی در کبیر از ابن عمر آورده که گفت ابن عمر که آنحضرت  
در حق حکم پدر مروان فرمود قریب است که مخالفت خواهر کرد کتاب اسد و طریقه بنی خدا را و پیدا خواهد شد از  
نیت این آفتان که خواهد رسید کلفت آن با آسمان و بعضی از شما از گروه آن هستند و ابن عساکر از نافع بن حبه بن  
حبه از پدر خود که میگفت پدر او طعم که با جماعه از یاران آنحضرت صلعم بودیم پس حکم از و بر سر آنحضرت گذشت  
فرمود آنحضرت که ویل است است مرا از آنکس در نیت و روایت کرد و اقدی از عمرو بن مروه که گفت مرا

که علم یمنند ان راجع به آنکه آن خود در خدمت آنحضرت است پس آنحضرت فرمود که او را الان در میان ما نیست  
 که خدا را نکند بلکه از صلب او بر آید مگر آنکسی که یمن از اولاد او بر آید و او را وادی یمن قلیل باشد که او را  
 صاحب الکتاب فی بعض موفقه

## خاتمه

و در ذکر لعن یزید و امانت آن

قال الله تعالى ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة ولعند الله عذابا عظيميا -  
 در کشف است که این آیه نازل شده در حق مروان که علی را ایذا میداد پس انسان معلوم شد که ایذا  
 اهل بیت می کفر است و ایضا اهل بیت آنحضرت است در کشف از آنحضرت آورده که فرمود آنحضرت که هر که  
 است جنت یزیدی را که ظلم بر اهل بیت من سازد و اولاد مرا ایذا دهد در مصایح است که فاطمه زهرا  
 من است پس هر یک که او را در چشم آرد مرا در چشم آرد و هر یک که او را ایذا دهد مرا ایذا داد پس ایذا  
 حسین ایذا را آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و موجب کفر و لعنت است پس با اتفاق اهل سنت و جماعت  
 علم کننده یقین حسین کافر است کذا فی التشریح و علماء فتوی داده اند که امانت و ایذا و حقارت و عداوت  
 اولاد رسول الله علیه و سلم کفر و کفر نیست و نیز مولانا غیاث الدین برنی گفته که ایذا و امانت اولاد رسول الله  
 علیه و سلم کفر است زیرا که ایذا و ولد بوالد سرایت می کند پس یزید کافر باشد و لعنت بر او رسیده زیرا که  
 و سه امام حسین را قتل کرده و من قتل مومنان متعدد اخیره جنم خالد بن ولید و دیده و دانسته قتل و  
 رخصه الله علیه و سلم کرده بختی کافر و دشمنی باشد سوال یزید را قاتل حسین گویند حال آنکه وی در انقتال خود جواب  
 در آثار التبریل آمده که یزید نام شخصی است که مغلوب بود و قتل امام حسین کرده و نیز هرگاه که امام حسین مقتول  
 شد این عباس بنویسید نوشت که من امیدوارم که خدا یقینا ترا پاک بدارد و بعد کشتن تو حسین را و ترکان  
 عقوبت گرفتار کند و از دنیا پرگناه ببر و پس بن عباس که فقیه امت بود نسبت قتل یزید کرده که او امر و رضی بود  
 و در اخبار متواتر است که بار ما مصطفی صلی الله علیه و سلم میفرمود که انسل معاویه فرزند یزید نام که فرزند  
 مرا ایذا از وی رسد بحدیکه معاویه از جماع قسم خورده بود بحدیکه حکما جماع کرد چنانکه مشهور است پس یزید  
 بیشک قاتل امام حسین است و آنچه که لشکری کار کرد بامر و رضای وی کرد چنانچه مشهور است که اگر لشکری  
 فتح قلعه میکنند نسبت آن فتح بامیران لشکر میکنند چنانچه گویند اسکندر دارا کشت و فرعون عیوب و عجم گرفت و در  
 اسکندر دارا کشته بوده الامر کامل و انما یب کالمذنب پس ثابت شد که یزید یلید امیر و شخصی قاتل امام حسین بود



در کتب معتبره نوشته که وی رضی قیل و قال امانت الهییت وی بود و حسین را آن لعین حیدان بر سر برده و کشت  
در کاسه مبارکش کشتک بیهوده و در قصص بخاری میگوید در آن کشت که سر مبارک حسین را پیش برید آورده و نیزه شده و در  
دایره مبارک انوار امانت میگرد چون خبر بعضی صحابه رسول خدا رسید گریان میبندند و گفتند که ای ملعون چه میکنی انسان  
گردان بر دل بعضی گویند بوقت آن اصحاب بودند و غریب میگوید که اندام نامی است که قتل حسین فرزند آن ملعون  
وی را نیز لعین در دشت برگردانید و در مناجح میگوید که قرآن را در دهن ساخته بود و در تندیب الکامله میگوید که  
لعین در دهن مبارک حسین پنج زخم و انوار امانت کرد و در نیکتاب و در قصص سلویه میگوید بدین نام حسین سر مبارک  
حسین انوار امانت کرد و در مدینه نامه فرستاد که سر مبارک حسین را بر ابر نامه روان دارد و بعد قتل امام حسین لشکر  
تخریب مدینه فرستاد و قناریت بنو و بالنص کس اصحاب بنید شد و در مدینه و خانه مصطفی را تا سه روز غارت  
کردند اسباب امر المؤمنین ام سلمه غارت کردند و حرم رسول خدا که تا آن روز زنده بود بطریق بزه مارگشت  
و در مشکوه میگوید که سر مبارک حسین بن علی را جنگ کرده آورده و جنگ و غنیمت و در صحیح بخاری و مسلم است که او  
میگوید که آن شب که سر مبارک حسین بیاورند و در دشت رنگ کرده بودند و بر منی مبارکش بشوید و می زد  
و بطریق بی حرمتی و استهزا سخن میگفتند و در امانت کردن سر مبارک از نیرید روایات بسیار است و در نیکاب  
که کورنگه دارد اما اسناد حاصل آنکه چون نیزه قتل حسین و تخریب مدینه مذوره و امانت الهییت و حرم رسول خدا  
کسانی از کتبه السرد و شهادت صحابه سید انبیا نمود زنا و لواطت و شرب خمر و دیگر معاصی مباح گردانید باطل  
و کافر باشد پس لعن بر وی جائز است که از مذنب اهل السنه و بعضی از اعلام دین که منع نموده اند نظر بر آنکه  
از لعن گفتن چه حاصل آنقدر کلمات خیر قبل قناریت قرآن و در و بر زبان رانده روح الله اظهار شود نمایند  
نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از امر قبل نمون اما اجماع کافر شده قطع نظر از دیگر معاصی مباح  
وی مبعوض قرن مردم و مقبوح ترین خلایق نزد علمای سنت و جماعت است و آنکارا ناشائسته که وی  
ملعون کرده بچکس درین امت نکرده لعنت خدا ما بر وی و بر پیران وی و یاران وی و دو گاران وی  
و لشکری از خدا و فرشته ها و دسا که مردمان هر زمان و هر لحظه باد و آنچه که از علمائی ما ذکر لعن و طعن بر آن  
ملعون و ملعون در کتب خود کرده اند اگر در اینجا ذکر نماید این مختصر بطول انجامد و کتاب مناقب السادات  
گفته که از مذنب اربعه اهل تشن منع در لعن نیزه دیده نشده و صلوات الله علیه خیر خلقه محمد و آل و اصحابه و راه  
طریق الحق و محی علوم الدین آمین - فقط

# مہرچ الہ

الہاب کتاب ناظرین نے کبھی دیکھی تو کیا سنی بھی ہوگی جو فاضل بنور محمد عبداللہ بن عبدالحل القزنی الدمشقی اساتذہ مداریہ طبع عربی میں  
 لکھا گیا ہے مصنف علیہ الرحمۃ نے نہایت عرق ریزی سے اوکا خلفائے اربعہ کے فضائل و مناقب میں دو مستند حدیثیں لکھی ہیں جو بہت  
 عاموں کے بھی زیر مطالعہ نہ آئی ہونگی اور خوبی یہ ہے کہ جن کتابوں کے احادیث کو اخذ کیا ہے ان کا نام بھی درج کر دیا ہے۔ پہلے حضرت  
 عمر صدیق رضی اللہ عنہ کے فضائل بیان کر کے صفحہ مخاصمہ کے اُن پرچ اعتراضوں کے جواب جو انہوں نے اپنی کھنٹی سے بنائے تھے  
 میں نہایت بسط کیا تھا دیئے ہیں۔ اس طرح باقی خلفائے ثلاثہ کے مناقب بہ ترتیب مذکور بیان ہو گئے ہیں تا فنیاً عشر بشر کی تمام  
 احادیث کے فضائل علیہ علیہما احوالی سے دارعینے ہیں گو یا جملہ کتابا حدیث کی ایک مختصر سی فہرست حاوی جلد مطالعے والا کا نام  
 کے ستودہ فضائل حضرت حنین کے برگزیدہ فضائل بیان کیے گئے کتاب کو ختم کر دیا ہے چ تو یہ ہو کر دیا کہ گورہ میں بند کرنا اچھا نام ہے  
 کہ یہ بحالہ ذلح ایک بڑی عمدہ کتاب تھی مگر فتنہ بوس کے لیے پس پہنچے بنظر زمانہ عام نہایت جاننا ہی اردو پس زبان میں ترجمہ کر دیا اور علی اردو  
 کی جو ہندویوں ہی کو نہیں بلکہ شہر بوس کے لیے بھی بکرا آمد اور مفید ہیں زاہد کر لے۔ جسے زاہد خوبی یہ ہو کر اسکا ایک کلمہ عربی دوسرا اردو میں  
 اور اپور ترجمہ صفحہ بہ صفحہ ہی اس طرح عربی کے حواشی ایک شہیر پر اور اردو کے دوسرے حاشیہ پر پڑی خوبی اور زینت کیا گیا ہے کہ  
 کے ترجمہ اور حواشی کی پوری توصیف اسکے دیکھنے پر موقوف ہے۔ ہونہ زندہ لکھنے کی کچھ حاجت نہیں ہاں اتنا عرض کرنا ضرور ہے کہ  
 کتاب متن بہترین کے مانند۔ اور اسکا ترجمہ ایک متوسط طلب غیر شرح ہو اسکی بڑی بڑی مشکل احادیث کے ترجمے ایسی جن کو  
 تھکے گئے ہیں کہ کم استعداد آدمی بھی بدون فکر کچھ کتاب ہے اور اوراق حدیثوں کا ترجمہ بہولت ذہن نشین ہو سکتا ہے اس  
 کتاب کی عمدگی بڑے بڑے محققین کی تقرطیں ثابت کر رہی ہیں غرض کہ یہ کتاب بہرہ صفت موصوف ہو اور ہماری غرض صرف  
 ایک نظر انصاف پر موقوف ہے ایک جلد ضرور منگا کر دیکھیں قیمت فی جلد نہریدہ و ہلیو جارہے۔

## مثنوی لطیف

ای حقان تصوف میں ان سب مثنویوں سے بہتر ہے جو آج کل دیکھی جاتی ہیں۔ ۱۰ میں چاروں صحابہ کرام اور حضرت جنین  
 اسلام کی توصیف کر کے جناب غوث الاعظم پیران پیر کے اوصاف لکھے ہیں۔ اور پر خاب مولانا سید نظام الدین احمد صاحب  
 الہدادی جیشی النظامی اعلیٰ کے ملفوظات عمدہ طور پر لکھے ہیں قیمت فی جلد ۳۰۰ محصول ذمہ خریدار ہے۔



راحمہ محمد عبدالغفار یکم تہم اکمل الاخبار ساکن ہلی کوچہ چلیاں گل عقیقہ کاں بلاقی داس عطا

ہر خاص و عام مطلوب  
 دیجاتی ہے کہ اس کتاب سی سعات لکھن  
 فی فضائل حسنین کے جلد حقوق تصنیف و تالیف ہمیشہ  
 کے لئے شہر کے نام محفوظ رہیں اور شہر نے بموجب قانون بستم  
 حق فہرست جسطری گورنمنٹ انڈیا بھی کرادیا ہے۔ لہذا بخدمت جملہ  
 اہل مطابع و تاجران کتب و غیرہ التماس ہے کہ کوئی صاحب اس کتاب  
 کے جز یا کل کے چھاپنے کے مجاز نہیں جب تک کہ میر تحریری  
 اجازت حاصل نہ کر لیں یاں جس قدر جلدیں مطلوب ہوں  
 شہر سے طلب فرمائیں۔ بامید نفع نقصان  
 نہ اٹھائیں فقط  
 لشکر  
 میرزا محمد عبدالغفار بک صاحب  
 ساکن دہلی کوچہ چیلان محلہ  
 درگاہ کلاں بلا قید اس  
 عطا

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, appearing on a piece of paper with a dark, textured background.

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, appearing on the right side of the page.

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or title, appearing on a document. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, dark, irregular mark or stain.

[illegible][illegible]

در مطبع نظریاتی واقع کانپور مطبع دکن



[illegible]

درست است علی و اصفیا که بر این فتوی تسبیح و تفسیح فرموده اند

اسامی	سکونت
مولوی محمد محمود علی صاحب	سکونت
مولوی سید عبداللہ صاحب	سکونت
مولوی سید محمد الدین احمد صاحب	سکونت
مولوی محمد زین صاحب	سکونت
مولوی حکیم محمد مراد علی صاحب	سکونت
مولوی بشیر حسین صاحب	سکونت
مولوی محمد فیض علی صاحب	سکونت
مولوی حکیم غلام حسن صاحب	سکونت
مولوی عبدالعلی صاحب و لایچی	سکونت
مولوی سید صاحب	سکونت
مولوی محمد غفر صاحب نجابی	سکونت
مولوی محمد کمال صاحب	سکونت
مولوی عبدالعزیز صاحب	سکونت
مولوی حکیم سید فدا حسین صاحب	سکونت
مولوی اسد اللہ صاحب	سکونت
مولوی محمد گل صاحب و لایچی	سکونت
مولوی امیر الدین صاحب	سکونت
مولوی محمد یوسف علی صاحب حافظ و معتمد	سکونت
مولوی سید رشاد حسین صاحب	سکونت
مولوی حکیم غلام غایت احمد صاحب	سکونت

اسامی	سکونت	اسامی	سکونت
مولوی قاضی عبد الباری صاحب	بله کلکتہ	مولوی وحید الحق صاحب	سکونت
مولوی محمد الدوا صاحب	میں سے کلکتہ	مولوی حکیم محمد ناصر علی صاحب	سکونت
مولوی محمد عیسیٰ صاحب	میں سے کلکتہ	فیاض تقی الدین صاحب	سکونت
مولوی ذوالفقار علی صاحب	کلکتہ	مولوی نور الحسن صاحب	قصبہ آره
مولوی سر غیاث الدین صاحب	قصبہ موگیر	مولوی حکیم محمد عبدالسلام صاحب	مطلب و مقام
مولوی محمد طیب صاحب	کلکتہ	مولوی محمد عادل صاحب	شہر کانپور
مولوی غلام حسین صاحب	ایضاً	مولوی غلام عبد الحق صاحب	ایضاً
مولوی رحمت علی صاحب	ایضاً	مولوی محمد لطیف الدین صاحب	ایضاً کانپور
مولوی غیاث الدین صاحب	ایضاً	مولوی عبد الغنی صاحب	ایضاً
مولوی عبد الباری صاحب	کلکتہ	مولوی احمد علی صاحب	سہارنپور
مولوی فضل علی صاحب	ایضاً	مولوی عبد الحق صاحب	ایضاً
مولوی صوفی فتح علی صاحب	ایضاً	مولوی حافظ قاری عبد الرحمن صاحب	شہر پانی پت
مولوی محمد شاہ صاحب	تھانی کاکتہ	مولوی محمد غوث الدین صاحب	سہارنپور
مولوی محمد عبد الرحمن صاحب	کلکتہ	مولوی رحیم بخش صاحب	پانی پت
مولوی حافظ جمال الدین صاحب	میں سے کلکتہ	مولوی عبد السلام صاحب	ایضاً
مولوی عبد الرحیم صاحب	کلکتہ	مولوی عالم علی صاحب	مراد آباد
مولوی ابو القاسم صاحب	ایضاً	مولوی سید محمد نذیر حسین صاحب	مراد آباد
مولوی شاہ امین صاحب	سہارنپور	مولوی محمد مسعود صاحب	ایضاً
مولوی صاحب	سہارنپور	مولوی کریم الدین صاحب	ایضاً
مولوی صاحب	سہارنپور	مولوی محمد شاہ صاحب	ایضاً

اسامی	سکونت	اسامی	سکونت
مولوی محمد رفیع صاحب	بازوہ بی	مولوی محمد عالم صاحب	بلاگرام تقاضی تحصیل
مولوی ابو الاحیاء محمد رفیع صاحب بن	شہر لکھنؤ	قاضی مفتی مولوی سعد الدین صاحب	عشقرہ پور
ابن الدین ملک العلماء پیر العاویہ صاحب	ایضاً	مولوی محمد ارشاد حسین صاحب	ایضاً
مولوی شاہ ابو احیاء عبدالحق صاحب	ایضاً	مولوی سید الدین صاحب پوری	ایضاً
مولوی عبد الغفر فیاض صاحب	ایضاً	مولوی سید عبد الوہاب صاحب تلکید	پشاور فرم صوت
مولوی محمد ظفر کریم صاحب	دریا آباد درولی	مولوی محمد ارشاد حسین صاحب	عشقرہ پور
مولوی ابو الحسنات محمد عبدالحق صاحب	شہر لکھنؤ	مولوی اطف الدین صاحب	رام پور
مولوی محمد رحمت الدین صاحب	ایضاً	مولوی عبد الکریم خان صاحب	ایضاً
مولوی ابو الکریم محمد مدنی صاحب	ایضاً	مولوی سعید الدین صاحب	ایضاً
مولوی محمد فضل الدین صاحب	ایضاً	مولوی غلام اکبر خان صاحب	ایضاً
مولوی محمد ابراہیم صاحب	ایضاً	مولوی عبدالعلیم صاحب	مدینہ مدرسہ رام پور
مولوی عباس علی صاحب	ایضاً	مولوی ظہور الحق صاحب	رام پور
مولوی فخر الدین صاحب	ایضاً	مولوی محمد عظیم علیہ صاحب	ایضاً
مولوی لطف الدین صاحب	ایضاً	مولوی محمد القادر صاحب الدین	مدینہ مدرسہ رام پور
مولوی محمد عبد الوہاب صاحب	ایضاً	مولوی بشارت الدین صاحب	ایضاً
مولوی محمد ایمان الحق صاحب	ایضاً	مولوی سعید الدین صاحب	ایضاً
مولوی محمد ایمان الحق صاحب	ایضاً	مولوی محمد احسان صاحب	فقیرا پور
مولوی محمد عبد الجبار صاحب	لکھنؤ	مولوی محمد سعید الدین صاحب	ایضاً
مولوی محمد عبد الغفر فیاض صاحب	دریا آباد	مولوی احمد شاہ صاحب فضل سندی	رام پور
مولوی جمیل احمد صاحب	بلاگرام تقاضی تحصیل	مولوی محمد حسین صاحب	مدینہ مدرسہ رام پور







CALL No. ۹۲۲۵۹۶ ۳۵۱ ACC. No. ۱۷۰۷۰

AUTHOR اکرام الدین محمد

TITLE فضائل الحسنین

۹۲۲۵۹۶ ۳۵۱

۱۷۰۷۰

اکرام الدین محمد  
سوانح اکبر علی بن ابی طالب

Date	No.	Date	No.

THE B



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

